

۳۷
۴۰
۲

کتاب بدیع

در جواب اسئله قاضی

RESEARCH

DEPARTMENT

هو الله المستعان

مکتوب که مشعر بر بعض روایات غیر محققه واجباً
غیر صادق بود و این عبدغنی حاصل از هجرت ابواب
سروید که خود طرز هجرتی ابواب جزین منسوخ نمود اما
سرو چه که مشعر بر بلا متقی بود و تا سخن نظر بانکه
مشاهده شد که بالآخره انفس مشرکه بود و از اسطر
احدیة ممنوع نموده اند و از نفیات تحت الحسب محروم
دانشته اند سئل الله بان یصرفک عنهم ربیبک
الی وجهه البئیر چون این عبد ملاحظه نمود که آنچه
مروق داشته از فطرت ظاهر نشده بلکه از کلمات
کافرانفس مشرکه بوده که فرد تو میدن کورد داشته اند

لذا خلاصاً الوجه لله وحتی التک لآنم شد که جواب
مد کوردارم که شاید بقوه رب الارباب اعظم
وسجات حلال زبانامل قدرت و انقطاع شق
عمانی و عمق تری که مقتدر از ذکر و اشاره و کلمات و
عبارت است صعود عمانی و سبنا خان فلزم کبریا
و طایران هوا عزربانی را از طیور نظامان تمیز دهی
اگر چه مشاهده میشود که حجاب کبر بصرت را از منظر
اکبر بکل محروم نموده و لکن چون بر حسب ظاهر کلمات
نصیحه ذکر نموده بودی لذا بر این عبد لازم شد
که با آنچه از ططام هم عنایت الهی و ظهورات شلی عز
صمدان نایز شده ام بهمان مقدار تو را اختیار نمایم
که شاید از حرم عز تقدیس محروم نگردی و از کعبه
دشمن بجزید بی نصیب عمانی اگر چه کلماتی از لسان
منارک استماع شد و از مضمون این ابن عبد اکثر
اناس مایوس شده و لکن خلاصاً الوجه لله اظها و میشود
که لعل بنیمی از رضوان عز تقدیس فایز شوی و
بمزه از انمار سدره لا شرقیه و لا غربیه مرزوق
گردی و از کلمات این است که فرمودند ان الناس
الکثر هم یبتصنون الیوم من ذری العنقلة و الجملة

واما خاتمهم ایام فظاهم فلیف ملو عم لنا الا نون فی الکلمه
 لانهم لا یبقون ولا یعرون وانک فاشهد هؤلاء
 کاغنام ید بهم صبق من الضبیان کیعینا کذکذاک
 نزل من قبل وکن الناس هم لا یعرون وچون در وقت
 مطالب عدیده ذکر شد بود که این را برین عبد لازم شد
 که هر یک از مطالب تو را هر روز نماید و بعد خواب
 مذکور دارد که هر یک از این آیام که ظلمت جمیع ارض را احاطه
 نموده بعضی از فاصدین و طالین با او را شمره
 هستند و شوند و از کور حیوان و بنصب نماهند
 و آنکه میدهد درین آیه و از هر یک از این قدر این است
 اول مطلب تو که مرزوم داشته آمد از خط و
 متعال چنان است که ملاقات نصیب گرداند که
 مشاهده رفع تعینات ظلمات و سجایات و همی که
 و معلوم شود سابقین در هر احدیه و طالین در وقت
 رفت از مسکنین در روز طلعت و واقفین در رسیدن
 حیرت انجمن اینکه خواسته بودی که ملاقات حاصل
 شود و از این ملاقات رفع حجیات گردد به ملاقات
 علت کشف حجایاب نبوده و نخواهد بود در آن
 ملاقات بر حجایاب بیفزاید چنانچه نفسیکه منع کل

و معدن فساد بوده و تو حجیات او را خرق
 نموده که بهیست بر حجیات تو افزوده اگر تو قادر بر
 خرق حجایاب بودی البته حجیات مانع آن نفس بود
 کشف میبودی و لکن انشاء الله از فضل الهی امید است
 که ملاقاتی بر روح در میان دست دهد و جمیع در
 انجمن قدر جمیع شوم و از اشارات لفظیه مقتضی شد
 بعالی نامتاهم معانی بی بریم چه که این ایام ایام کشف
 و شهود است در ایام تحقیق نون و هووم از خدای
 وصل و ملاقات طالیم و آنکه نعم الهی و نعم الهی است
 که این کلمات از خودت نبوده از و بر سر آنکه
 مرزوم داشته ذات یافته از هستی بخش که
 که شود هستی بخش امثال این نفوس بر مرده
 همین را از شمال غیر نداده اند بگویند خود را
 منجی و من گرفته اند نجات نفس را به از
 انفس مشرک سب و انفع و معلوم است نه هر که
 انسان از انسان محسوب و نه هر که بدو که با طو از
 اهل بیان مذکور انفس محمدی از عالم احدیه
 محروم بوده و خواهند بود و شمر مرده از مشاهد
 انوار انوار معانی بر نصیب عیب است از تو که هر

و هم را نفس بقرین دانسته و نفس موصوم را معلوم ذکر
 نموده انهم خلقوا من الوهم و بدوا منه و رجوا اليه
 و اليوم طاب ارض هولای قریب المی مستباحان فلزم حجت
 رحمانی چون شمس مشرق و مضیئند و ولله ارفع
 محجبه اصبر خود را از زرد نفس و هووی طمتر سازد
 فی الحین با شرف نیرافق فایز شوند و لکن چه ذکر نمایم
 امر بسیار زیاده مستحبند و هذا لم یکن من عندك بل
 من الذی لم یکن له ذکر عند الله و كان مجردا عن تعلمات
 انعام الله المهيمن القیوم ذوات علی اگر چه عالم حسب
 ظاهر خوب بود و در کمال صحت رکن راست و در این
 فسرده ام بکار مجرومی و غیر حرام است حساب و غیر الله
 در قول رخبان میکنیم و تو مشرف میمانیم و از شهر بسیار
 و وادی بودی میدویم بلکه تو می رود خیال از خود
 شود نمیشود و نمیکندند عجایب از تو و این همه
 خادم بسیار مختیرند از این عبارات که مرجم تا
 که شهر شهر میدویم که خیال اسوده شود و نمیشود
 چه که از این کلمه هم مفهوم شد که بغیر از الله و لغت
 نشد که شهر شهر گشتن سبب بوده کی خیال بود
 و نخواهد شد کاش تو در همان محل توقف مینویسد

و لیکن نظر ظاهر صولته بر میاوردی و البته ان نفس ممکن
 در جن حاضر میشد چه که اگر مقصود از حرکت تو عرفان
 حق بوده باید با بندینه بیانی مطهر از کل الاشیاء
 و الذلالات و بعد ملاقات نموده خود بصبر خود تمیز
 دهد و حق را از دوزخ بشناسی نه بقول نفسی که عند
 مردود و نبرده بیانی محض نشوی که خود را از جنال مقصود
 بالسر و محرم داری و انشا الله یصلح الی و من الا
 و الامان الا بلیت الصفر عما فی الامکان قوله
 داشته اند که عدد و اینها این حاصل تمام از شرف
 این باقیم فراغی حاصل شود و سایر در شیا طین کوی
 نصرتی را بکویت خلد راعه عقادات دراخته فتنه
 نوری بر پا نموده الفتة فائمة لعن الله من اعطها
 تکاد ان تنفطر السماء من هذا القول و تنشق الارض
 و تنزل الجبال و تنقطع البحار عن الامواج و الاشیاء
 من الامتار بخواتم تکاد ان تغدما رکان الوجود من
 الغیب و التهور و بما خرج من فلتان صفت و جوه
 المیزین و لو یكون ذود رابیه لبوف بان وجهه نقطه
 الاولی حینئذ اصفر من بطانات هذه الکلمات و اذا
 ینوح فی ریفق الاعلی و ینوح معه مملکه المقربین

هیچ ملاحظه نموده که چه نوشته مقصود از این بیان
 و مقصود که و لکن از سبب اهل الله نبوده که فوق
 خود تکلم نمایند لم يعرف حد و مثانه لم يعرف ربه
 باری این عباد که با باری تربیت الهیه تربیت شد
 و در نظر آمده ادب با کنند و دست ندانند و باند
 که این کلمات را عمل تو جواب ذکر نماید قوضنا
 الامور الى الله و انه لنعم الوكيل بشوندی عدا صبح
 فصل اعظم بالغضب مدان و صلح اکبر لافتنه مقرر
 و رحمت کلینه الهیه مرا فخر مبین ماء عذب فیران
 از ملح اجاج بصیر ظاهر تمیزند هد بلکه محتاج بنا
 بوده و خواهد بود و ذائقم اگر با مرض وارد
 نماید انهم از دالک عاجز خواهد بود از خدا مطلم
 ذاته قدمیه لصفه عنایت فرماید که گویند
 الهی را از ملح اجاج نفسانی تمیز دهیم و الامر بید امر
 کل شیء حکیم و علی کل شیء قدیر اگر با این معنی
 این بیان حق را بشود که فرموده از الاثر نفس و هو
 یا لشون با با این لا یبقی فی انشوی این اسایش در
 تلاش نموده ندرد و نشی چه که جز تلاش الیوم به
 عند الله محسوبان الله امید داریم که صدق

X
 ...

از کلمات ۷

از کلمات و اشارات مشرکین مردم نموده تا محل خلط باطن
 احدیه بشود و بالمره از قیل و قال و جنک و جدال بیانات
 مذکور نموده بودی که از شرفتنه این را بشیم چه مفهوم
 میشود که تو ظهورات حقیقه که در عالم شد از آدم تا
 خاتم جمیع رافتنه دانسته و اعتقاد نموده که تکلم خود
 تکلم حق فتنه است و لکن زمین فتنه تا ان فتنه فرقی
 بسیار و لا یعقلها الا اولو الابصار فتنه حق فتنه است
 که صد هزار در شریعه امن و ایمان از او خاری است
 اگر ذی شیمی یافت شود از این فتنه نقیصات احدیه
 استقام نماید و دیگر میفرماید قوله جل کر با به الله
 احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا انشاء الله لا یستوی
 اگر شیخ از حق ظاهر میشود ان رافتنه انرا شنیده
 جان فدای چنین فتنه که انفس مشرک فرعونیه را
 از مظاهر احدیه تمیز داده و تفصیل فرموده عبد
 از خدا مطلم که بصیر حد بدی جمیع ناس عنایت فرماید
 و نفس زکته مرحمت نماید و اذن و اعصیه مبدل و اذ
 تا کلمات مشرک را از کلمات الهیه فرزند کن از غیر
 راضی نمیشوم که نوجین کلمات مرفوم غمانی در شد
 بود که و سایر مشیاطین بهوای نفس مشرک

این

خلل در اعتقادات انداخته ای برادر من نعمات قلند
 رب العالمین را و سائوس شیاطین ذکر مینماید و الله بیکر
 کل شیء والذی امرک بما ظهیر من قلبک بلعنه کما
 الذرات ولكن هو لا یتشعر فی نفسه لان الله ضمیر
 علی قلبه عشاق النار یقول ما لا یفقه و تکلم بما
 لا تکلم به مظاهر لغوی کلمات و اذاهو فی خسران عظیم تکلم
 الوجودان یذوب من هذه الکلمة ولكن ملقیات فی
 حجاب غلیظ و اما خلل در اعتقادات که مذکور شد
 در آنکه در اعتقادات احدی از ظهور الله و امر خلیل
 منسید بلکه حکم و ثابت و در استغراق مکران ^{سلسله}
 در ظهور قبل کینواتان از متعین بوده و بر حسب
 ظاهر بتصدیق ان ظهور از علیان محسوس ^{بشکل}
 و چون امتحان کبری ظاهر ان نفوس را صبح با صل
 شد و نفوس نرسیده منیر بوطن اصلیه خود که افر
 و اعتراف بنفس ظهور است و اصل شد اند ^{الشی}
 للواصلین ان اعتقاد انی که منوط به عبادت عجل
 شد اصفیاء الله و احیانه از ان مقتدر و منزله
 و عبرت او هر نفسیکه العیاذ بالله در این ظهور نیر
 معانی محقق مانده عقیده نداشته و نخواهد داشت

ناخل به سرمد یا نشیند نغمه و رقاب الهی را که میسر
 اگر نفس بد و ام ملک و ملکوت بقیام و بقود و بقو
 حق را ذکر شود و عبادت نماید و در حین ظهور اقل
 من ان توقفت نماید بحیاط اعماله و بقدر همان توقف
 در بار بوده و خواهد بود تا چه رسد با عراض و استکبار
 نسئل الله ان یصنعا من و سائوس الشیاطین الذین
 کفر و بالله حمزة و بحسبون انهم من العارفين لا هور
 العالمین فتنه نو ذکر نموده بودی امر عبدیدی بر پا
 شد و ظاهر ناکشته این عباد از اول یومیکه بعرفان
 الله فارسیده ایم نظر بر این ظهور در حدیثی داشته
 و مادون این ظهور و کتبه الهیه را در ساحلش عقو
 میسر در چنانچه بعضی مذکور میداشتند که لا بط
 مصلحت ایشان اشاره بغیر می نماید و بعد که
 معلوم شد آنچه ذکر شد حق بود و مانع بعد الا
 المتلاذ عجلت از نو که چنین ذکر نموده اگر مقصود
 از فتنه فنا حدید بوده و الله الذی لا اله الا
 هو که همان نفسیکه این کلمات را بقوالها نموده
 او بر پا کرده چنانچه مشهور است چنانچه با هم
 بوده اند و خود تو موقنی باشی ذکر شد و در این سیر

که آن مشرک در خرابانته وارد شد غامل شد لایحه را
 که نمود و شداد غامل نشد مع ذلك خدا نسیم که
 چه شد که باغزای او از صبر و سب و فزاد خود کن
 و آنچه او گفته مسلم داشته باشد ان الله بان یوفقک
 علی امره و یرزقک عنان یمشرف نفسه و یطهرک عن
 اشارات المؤمنین ایاز حق ظاهر رحمت است
 برای مؤمنین و نفی است از برای مشرکین مسئله
 بان یرزقک کاسا من ماء الحویان الذی حری فی
 قطب الا مکان اهل به ان تقطع عما سواه و تستقرب
 الی مقر الذی لا یمشرفه الی انوار و جود و جلاله
 العظیم و از خدا میطلبیم که از خدا بدی و سوء نشود
 که لا زال برین امثال این اعتراضات را میبندد اند
 چنانچه بجهت برین روح مساویه ذله مشرکین
 اعتراضات علیون هستند که توسط تفریق اجتماع است
 شد و در دین حجت فتنه نمود و بعضی بدعتها
 گذاشته و همین کلمات مفصل در کتب ثبت است
 و الا حقه نمائید و بیکر احتیاج بذكر این بند نیست
 از ذکر فقره اخر نکاد ان نعدم ارکان کل شیء و
 لکن صبرنا و نصبر علی الله قوته و رجعتنا الی

الله

الله المقدر الهی من القیوم فتنه که تصور نموده از
 شان حق نبوده و این ظهور محض امر ثلاث و اتحاد
 و اتفاق اهل ارض ظاهر شده که شامل جمیع اشیاء مختلفه
 بر شریعه واحد جمع شوند و کل بتسبیح و تهللین و
 ناموس کردند معلوم شد که مصلح و مفید از امر حق
 نکرانسته انشاء الله امید داریم از فضل الهی که اگر
 بمظاہر علیین بخارون نشاء الله اقله مظاہر شایع
 معالیم یسین و عسدرین و البستانه می آید
 ناموس را با اتحاد و اتفاق بخارون در کلان منزه است
 نماز و برین معانی شود و انکاره طاقان
 لا تا طننا و انک ما از کتب فتنه الله بنیم
 نفسک طایبا الممک الذی کان کما حو شایع
 ما از تکب آمده الله عن ساحتی عز و دلان ناموس
 فداقتن لنفسه عباد حیدر له خوار و با بر ان
 الیما اعتراضات علیون نفس ان الله و انما تالیه
 لنفسه و له کذلک کان الامر ان من العارین
 و این کلمات که کید اصفا ازان محترق شده از
 معانی و روح خاری و مغالی بوده و خواهد بود
 و لکن در عهدان کلمات عوض معانی اسباب شاهد

مستور و سردار کل بن عبد امر و اردای کاش حس
عصر و درایت یافت میشد تا ادراک نماید چه ظلمی بود
ظاهر شده و ظالمین تا بچه پشان روضه امر الهی استناد
ولکن بسئال الله بان بزل من غمام امره صالحه فمهم عمره
فی اسفلت الظلمین و دیگر نوشته بودی فولک
از این همت خیال نکه حوائی بولیم بدانتم میخواستیم دم
خروسته از این معوله سخن نگویم حالت قیل و قال
غمان این در روز عمر لا تفرحوا بکما کسبتکم الله و
حک و مشرق و ایلات زورکی خواهد نفس کرد
آهنگ کاش حواب بنوشق زاکرم بنوشق از خود
مرفوم میدانستق نه کلمات محموله انفس مشرقه و الله
از چنین اذکار که نموده دم فرو بستن صد هزار هزار
مرتبه ارجح بوده کلام خوب است در ذکر و انان
امر الله نه در محادله و محاربه با او چنانچه در وصایا
الهی مذکور لسان از برای ذکر رحمن خلق شدن
و بینها را در ادبالات مظاهر شیطان میآید لسان
مشرق او را صدق است او را مطلع کلمات کذب
عنانید لسان مخزن بیان و شای من است او را
مذکر این و آن مشغول سازید چیکه او را در مفا

خود ایه لایفند قرار فرموده ام چنانچه آنچه نظر نماید
قادر است تا دام که وجود باقی بظن از او مطلق شود
مگر مرضی نماید شود میان او و شاعر و او را او
ناراحت بصیرت را که مینماید که علم الهی آنها نداشته
خواهد داشت لسانی بیان ظالمین در او مستور
لکن برجسته او نیز فروده و از هزار معانی از او طاری
و از او ذره کم نکشته باری در این مقام اذکار بسیار
و این عبد باین مختصر اکتفا نموده که شاید لسان
ظاهر و باطن را از هر نفس و هوی مطهر داری و بیست
الله ناطق نماند هر که ایوم ناطق آن است که بنشیند
بنیام نماید و الا ناطق بوده و خواهد بود نوشته بودی
حالت قیل و قال همانند کسب بچند و حبال برخواست
عجب است که خود غاملی را بچند از او شکایت مینماید
قیل و قال حال در این کلمات که ارسال داشته مستور
و ممکن گوید در این مکتوب بقرائت و ذره از انوار
منکرین و مشرکین کتاب هر نفس در دستش داده شد
ولکن نظری عدم التفات شعر نشده و دیار مبارک
سفر بستند بسیار این عهد غیر دارد که حکونه تو
این کلمات ثقلیه را حمل نموده کاش بعدش را حج

میشودند خوب یا بد لایق ملقبی بوده و خواهد بود
 از فضل اعظم الهی و طلبیم که نور از ان دلالات همیشه
 معنی فرماید نوشته بودی این روز و عمر لایق و
 قابل این نیست که هم رفیق و همکام و شریک و یار
 زور کی بجای خواهر نفس کند و عجب است که انبیا
 انقطاع طبیان و ادعای شده چنانچه نفسیکه مجموع
 نواله که مقصودش و شامل بوده چنانچه مثال در هر
 ارضی ایک علاقی از ان خبره اعراض باقی است مع
 ذلک او را منقطع دانسته و از ان گذشته نفسیکه بکل
 فواحش ظاهر و باهر مستی باشد که مشغول که از اینجا
 باسلام قبول جهت لغت نان دویده این بهغل از او
 ظاهر شده و لکن بعضی از متوهمین را که ملاقات نماید
 نیک اه طولان و یک سربک راس و و کلمه اظهار نیک
 از دنیا راس النقطین محسوب الت حر و حفظ است
 ذکر موت و انقطاع از دنیا است و بنوم خوب تلقین
 نموده اند ایشانیکه در صورت نفس بسته و لکن
 منقطعین بافتحات دیگر و عرف دیگر است حفظ
 اگر دعوی شکر نماید اهل ذابته بنید برید هر
 فوری را فعل لازم لایق نفسیکه برحق اعتراض نماید

رو

با مثال این کلمات ناطق بوده اند چنانچه نفسی که
 ملا یان بوده که ولله الذی لا اله الا هو که اگر این عبارت
 میفودند که محفوظ مانده شما نسبت بدنی داده اند
 ما دام عمر بحال عیش و راحت مشغول بوده او را
 نامیدند فویل للذین يتكلمون باهواء انفسهم ولا یفکر
 و دیگرند ختم مقصود از او بابت چه چیز است که ذکر
 نموده ما اول نامند که ندیده میگویند و ز سید هم که
 بفضل الله آنچه ذکر نموده ایم از محکات الهیه بوده است
 و از مسلمات مطالب بشمار و ملا بیانیه باشد که ناز از
 بیان مکرر که جمع امر فرموده منصوصا من غیر او بیل که اگر
 نفسی بیات الهی ظاهر شود اسد و غیرش او نشود و در
 مبالغه فرموده اند در این فتره که ایمان و ايقان کل است
 باقر نفس ظهور نموده اند و تو این کلمه محکم الهیه است
 و تاویل بعدگی ناسید اگر این مطالب از بیان برود
 دیگر غیر عرفان اثبات ایمان مدعیان میشدند و
 ظواهر انفسهم خبر زد و تحریف نمودند کلمات الهی را
 بعضی از هیات کلیه حقیقیه سبب است که اندک
 رحمن را از اهل امکان منقطع نموده اند فرق این است
 که این عبارت دیده میگویند و شما بگویم ان شاء الله آمین

که هوای را از خدا تمیز دهی اگر منصف باشی خود شهادت
 میدهی که همیشه آنچه واقع شده بر خلاف مشتهای نفس
 بوده چکه نفس آماده از ولعت و اسایش خود نگذشته و
 نخواهد گذشت لغتو جمیع آیات الهیه ظاهر و بازال
 در دست اعدا مبتلا و فاطم است با آنچه در کل الواح مذکور
 مع ذلك ما ظم من عنده را بنفوس هوای تعبیر نموده
 هزار خان مقرین فدای این هووی که بهیوش نجات
 از رضوان احدیه ساطع و از حرکت ان انفس ناکند شوفا
 للقاء الله همز و همز و از سکونش آنگه مضطرب است
 و معطن و از حرارتش نارالمی در سده های وجود انسیا
 مشتعل و بنده ان لا اله الا هو فاطم امید داریم که شنوفا
 الهیه نظرات دو بته راهوای نفسیه فدا نشود بشر انظاف
 ناظر کردی و دیگر نوشته بودی که در میانه است
 دل از این میبوزد که سالیان سال در میان که عرفا
 بوده بقول عوام با اراکه محرم بسر برده باز امر متنبه
 انهم انقدر بدانند که در مقام یقین شمه به راه
 نازد و اگر بگویند عرفان ظهور دیدیم بر این عیب متنبه
 شده فاحضر نشهد و اگر بگویند که آیات منزله
 اشتباه واقع فاحضر نشد و قوی و اگر بگویند در کل واقع

کل

کل ذی عمل عمله منوط با مره و معلق با ذمه مقام حق الغین
 معدر از ظنون و او همام عالیین و مغلیین معلوم است
 که اینکلمات از تو نموده چکه با این معدار کما نیرود که تا
 ظنون و او همام و جمیع این امور که واقع شده از قبل
 الواح منزله مذکور و از ان گذشته در سنه اول و در
 این کرض جمال بود در قرب بر اقیه در بیق ساکن و این عباد
 در بیق دیگر روزی طرف عصر زحرم بیرون تشریف آوردند
 و جمیع عباد مهاجرین در خدمتشان قائم از جمله ابن عبد
 و حاجی میرزا احمد و سید محمد و سایرین فرمودند ای
 امر عزیزی شاهد شده این عباد مستظر که چه واقع
 شده مقدار عشره دقیق او از دید سکوت فرمودند
 باین عباد تو حیرت نموده فرمودند که ایوم صین هم نظری
 بر خصی از انحصان شجر بیت جالس و باینکه ناطق محمد
 و بلا آمد و کزرت الطیر هذه الکلمة ثلثة مراتب
 از این عباد کجا محمد موجود را نمینویسند سید محمد
 چنین امری در باره خود محال میدانست و این عباد
 بنا و یادت مشغول شدیم و از جمله چند نفوس را نظر
 بودند که باین اسم موسوم بالاخره موقن شدند که بگو
 از آنها با دیدن این ارض باید و فسادای از او ظاهر شود

بعد از انقضاء دو سنه كامله ظاهر شد انچه ظاهر شد
در آن حين معلوم شد كه مقصود از عمر مدتها بود
والله و الله افعال و اعمالش قابل ذكر و بحق خودشان
كه اگر كرامت بغير نيمه واقع شدن ذكر نموده ام اينچه واقع شده
بعينه همین است كه ذكر شد و هيچ نماند كه ذكر اين
بجهت اظهار معجزات بوده لا فورت الخالين چه كه مقيم
باينكه كسانيكه در صدر نشان عمل خود بوده بهيچ صحت
بهائي موفق نشد و نخواهند شد چنانچه اخبار داده است
وان در او كل آيت از او موافقها و لكن مقصود آنكه احوال او
معلوم بوده في لوح مانع از رفيه ذره من اعمال الخالين
این عبارت تو بسیار تخیر افزود چه كه نفسيكه در آن
طایفه بوده و قابل سخن كه متن نموده و نديست بهر
امر را مشبه نموده كه مثال دريه شمشهات سالكي در
ماديه های ظنونات معاني چه شيكو است كه اين بره های
عاریتی را بي فكنه و بره های عوی و رهو لهای غرق
صمدان بر آن كنی و بعضاهاى خوشتر و طاق در آن بود
كه سالها خود را از روزه مشيمردی از يك صوبه
فلو شده و وهيت چنان بوده و حرکت داده كه وصف
مكن نه ديگر حق عالم است كه بجا مقدره علم عند بنی

وما انا الا عبد سيب امیدوارم كه از خيال فهمه
تجمل محكمه شديده من شك شوی و از بيت طرز و كان
طیبه تمكين و يقين و اطمینان وارد كرد و قسم حق كه
سینار در بر شما سوخت و میبوزد كه بعد از نعمتهای
بچه بگير قول بیا بان وهم وهوی افتاده اید بسئل الله
بخلصك و يشربك ما يظرك به عما سمعت و يصعلك
مقتد ساعز و نه و يستترك في ظل عانيه و انه هو ارم
و ديگر نوشته بودی كه دلم میبوزد كه بجهت بعد
زمان از بهشت به غير امثال ماها با ديان تا و بولي
بوده چندی را خيال خوش کرده خون جگر منور در
انكه از بين تا و بولي زور كراغ شده حال بهر ما بتر
بفعل مردم اول پياله ردر در بايد باز داخل بدن تا و بولي
سند هون محكمات بيان رواج نكرفته و ظاهر نشد
بدم متشابهات بايد چسپيد انهي انقدر معلوم
كه ما و اين بهوای نفس و اهل خون و او هام لا زال
مفر خود ساكن و مستريح اگر صدهزار نصريح نازك
ابد ابر شخی از آن فايز نكردند چنانچه ما هدم مشي و بجز
نصريح مواج و كل در كه وهم و تا و بولي جمع و لكر از
برای تا و بولي مراتب مالاها يه بوده يه تا و بولي برضای

حق بوده و لیکن تاویل اعتراض علی الحق از برای کلمات الهیه
 تاویلاتی است نه نهایه و لیکن احدی بان مطلع نه لای الله البو
 بنصر نقطه بیان روح مناسواه فذله حرام است مستظن
 تخرجه بیان که حرفی از کلمات الله و تاویل نماید و تاویل
 کند چه که امدی مطلع نه مکر نفس ظاهر این تاویل که
 شان خلق نبوده و اما ان تاویلی که تو ذکر نموده تاویل
 انفس مشرکه بوده که لازمال مرود بوده و خواهد بود چنان
 ایوم تشریح را کن داشته اند و از نفس ظاهر و محجوب و نظیر
 و او همان در تفسیر و تاویل کلمات قبلش مشغولند و تاویل
 لهم و بما هم يعملون معنود از جمیع تاویلات و تاویل
 معانی کلمات و آیات ان بوده که معرفت حق حاصل شود
 و بعد از آنکه از نفس حق محجوب شد و اندک کل عقاب خود
 راجع و ان نفوس باسفل السافلین مستقر و اینک تو
 بودی که خون حکم میخوری و میخالی اینک سوده شده
 از دین تاویلی زدی فارغ شده نه والله خون حکم میخوری
 چه اگر خون حکم خورده بودی البته بمقتضی اطهر وارد
 میشدی و منظر اکبر را از مطلع بقدر میبایدی اگر چه
 چنان معلوم و مستفاد میشود که بعضی از شیاطین بینه
 اراده نموده اند که ما بین تو و این بسترین برقیقتا

نماید

نماید و لیکن حق مشاهده کرده است که این عبد را کلمات
 تو اگر مخصوص بان عبد بود ولو هر چه بود غیر بخندم و لیکن
 احترفت کجا و العالمین من اشارات کلمات و بعضی عبادت
 الفاطم لای کلماتی ترجیح بظنونم الی میرا الذی قول الله
 لا اله الا هو ولو بطیرت هؤلاء الذین اتخذتم لفسلحهم
 من دون الله ربوا و الله لن یبلغن الی هواء الذین فی همت
 نسا ام اسم من اسمائه التي خلقت بقوله فكيف لا یلقی
 العلی حکیم و لیکن الله قد جعل ذلیله مقدر ساعی بناسخ
 و قباعهم و عن من ابدی هؤلاء الشکرین بشو ذکر ان
 عبد را و احتر از کن از ان نفوس و والله بهم تغییر هوای
 مدینه و اتم بدعون الا یمان علی من قبل انزلت علیه
 آیات الله العزیز الکریم فلما انزلت قره اعزیز کفر و اذها
 الا لعنه الله علی الکاذبین و الظالمین از روی کلمات
 تو جز اعراض و اعتراض چیزی استنمام نشد و همیشه
 لذت بسیار در این عبد صعبت است تحریر و این مقام و الا
 فی الحقیقه اگر نفسی یافت شود و از اشارات شکرین شبهه
 نماید البته محبوب است بندها خود را مذکور دان و این
 عباد و این ارض شغلند ازیم و مستظرم اگر بر نفسی شبهه
 و آید شود جواب از اعراض قدرش تا ناله استطاعت و شاک

مذکور داریم که شاید عینات الهی قلبین از شبها تا آنکه
 وظنونک و همیه معتد بر شود و از تو همین نزد تو وقتیم
 بجزر عدس در آنچه ذکر میشد ملاحظه نمائی از کلمات
 حضرت امی است روح مناسواه فذله که میفرمایند من لب
 بطیر قلبه و فواده و بصره و از نه عما عندم بقیدان بفر
 ما نزل الحق فی الواح عزیمین لئلا نخذ انکم کتیمی انی
 نشایم خوش رضون بر اهل امکان بفرستد تا جمیع را از
 غبار عصیان پاک و معدس نموده بشطرت در رحمت
 سازد و از آن غاه فریب بجایی بر آید من این طهور
 هوای حب مظهر نفسی از خرمها آتش تو حیدر افه
 برداشته و از لغات قدس معنوی استماع نموده اند مشکل
 پیام اهل دنیا در آیند و از وسوسه کلان معزین
 و منکرین از رب العالمین موع شوند و محروم گردند و بعد
 این مطلب از حیرت بیفزاید و جز رحمت و کسالت
 نصیب نداشته و نخواهند داشت چه که بفضل الله
 ریاضت کاشف ما یریم و در آنچه مشاهده حاضر از
 و تقلید گذشته ایم و معتدیم بود و مشاهده ارمان
 بدینا و اهلان کاری نداشته و نماندیم چنانچه فعل
 ما و دین ما گواهیست از برای شمره و لغت نان

مدبرها ندید ایم و دین بسیرایه بفرستاده ایم و بخواند
 نبسته ایم خوانته الذی لا اله الا هو که اگر همان کلمات
 در آن در صورتها گفته و معتدیم باینکه بحق نسبت داده مطلع
 شوی البته سر صحرای و در کل من علی الارض منقطع
 شوی لو تكون من النصفین و دیگر نوشته اول بساله و
 درد این کلمه را ذکر نموده و لکن ندانسته در چه محل باید ذکر
 نقطه بیان روح مناسواه و راه در جمیع بیان بصر محض
 میفرمایند با آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض چه از
 کتب منزله و چه از صحف قیمه و چه از آیات بدیهه و چه
 مظاهر تلو نثیه و چه مظاهر تشریحیه از نفس ظهور محض
 نمائید و مع آنکه اخذ عهد و لایبت این ظهور است
 از کفر نموده بقوله عز ذکره سبحانک اللهم فانه یهدنا
 بذلک الکتاب بقداخذت عهدک لایته من قهره عن
 کل شیء قبل عهدک لایتی و کونی بک و عن امن باک علی
 شهداء و انک انت حو علیک تو کلت و انک کنت
 علی کل شیء حسیا کل انجالت معرض و بقالتس
 فوالله الذی لا اله الا هو که مشهور بود که بر این حال
 چه وارد میاورند ملاحظه کن که در همین فقره نقطه
 روح مناسواه فذله چه مقدار از نوحه و ندب چنین

مستور است حق و جمیع عباد را در اخذ عهد این ظهور
 مبارک شاهد و گواه گرفته که شاید اهل بیان در ظهور
 نفس حق و طغیان ننمایند و عاقبت در انبیا ^{تسبیح} حیات
 مع ذلک وارد شد اینچنین شاهد میشود و هنوز با
 ذکر شریعت و آذان کل کلمات منزل بیان بوده و هنوز
 از دم مملکت آن شهید مظلوم بر ارض باقی که مفسر او
 کیست او روح او وارد آورده اند اینچنین که جمیع
 زار دنیا آورده اینچنین است مقام آنکه با کوفی انزل می آید
 حال در حفظه نماید که چه مقدار کلمات را متغایر
 متغایر و غیر موعود ذکر می آید و هنوز که میفرمایند
 و لامیتا و اولی الامر محمد و آیت خود نموده ام مع
 ذلک معصومین بیانیه نفوس و تسلیه باین نفس و جانها
 اهل تاویل شمرده اند شکونش و حرمتنا الی الله و
 رد علی بن عبادہ الذین خلقوا بقوله کن فیکون و دیگر
 مذکور نموده بود که هنوز محکمات بیان رواح نکرده
 و ظاهر شد بدام متشابهات مابعد چسبید همچون قفل
 و در این چنین کلمه از کلمات خاری نمیشود و چیزی
 واضح نشد کلمات مشرکین را با هم خود ذکر نمودن
 اهل حق نبوده که از مقام ادب تجاوز نمایند این

عباد جواب بعضی از فقرات مذکوره است اینچنین
 میکند این چه که مظلومیت محبوب حق بوده و اما در
 محکم و متشابه که ذکر نموده از این بیان مستفاد میشود
 که فرق میان محکم و متشابه درست در نظرت نبوده و
 موقر میشدی بلکه محکمات ماقول فی النیان با آنها و
 اکمال با ظاهر شدن انجیل در این مقام ذکر میشود بد آنکه
 محکم و متشابه مابین هر چیزی ذکر می کند و تفصیل
 چنانچه در کتب ثبت است و تفصیل آن عوج و بیابان
 خواهد شد و لکن عند الحق آیات محکمات آن است که
 مقصود الهی از نفس ایه مستفاد شود و در اثبات آن
 محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد حال انصاف دهند
 حقیقت اولیه آن ای که کام است نزد هر دی صبر
 و واضح است که آن ایه اعظم که در اثبات خود محتاج
 بدولت نبوده و نخواهد بود در حقیقت اولیه نفس
 ظهور بوده چه که مآد و نش هر چه نباشد هر که باشد
 محتاج با برش و لامیکر ذلک الا کل جاهل مردود و اگر
 بگویند آیات محکمات اولم الهیه است که در الواح
 نازل داشت فی ذلک انا کل بها موقنون و موقنون
 و من فضل املون و این محکمات بنسبتها الی حکم الخ

حکم بود چنانچه مشهور است که اگر نفسی جمیع ایات حکما
 عارف شود و در تصدیق آن آیه اعظم اظمن ان توقف
 نماید بکل اعمال او او را عمری ننجند و هبنا بوده و
 خواهد بود و آن نفسیکه ایات او محکات بوده و خوا
 بود مینماید جمیع بیان در قیست از او را وقت نزد
 سادج وجود در مقام دیگر مینماید مانند نزل فی البیان
 منوط بامر و معلق باذن و مشیت و در مقام دیگر مینماید
 مختصا للذال بیان که مناد ببیان و ما نزل فیها از
 ظهور موعود محروم شوند و امثال این بیانات محکات
 زیاده از حد احصا نازل و مع ذلك نفسی را که جمیع محکات
 بارده اش ظاهر و جمیع آنها معارف و بیان از اسرار
 از منابع مشیتش جاری از او معروض و بجان خود محک
 فهمیده و در آن عمده اند حال چشم انصاف و یکسان
 اهل التباس و مظاهر خناس را شناس بعضی نفوس می
 که امثال این کلمات را بر بوالغاف عمده اند علی الاطلاق
 خود را با هم حق نامید و ضعفای بچاره و در تبه
 ظنون و اولهات مبتلا نموده و خود را باست مشغول
 شد اند پس هذا اول مهم و در علیا اول مع مدد
 علی عو و باعالمین و اگر بگوئی محکات اوصاف منزله

دربیان است که مخصوص بعضی نفوس نازل شد و اول اصفا
 تو عارف نبوده که مقصود کیت و ثانی فونفسه الحق ککل
 اشیا را بجهتی وصف و صفت فرموده اند بسانیکه جمیع مباحث
 و صفات را بکل شیئی راجع نموده اند و این مقام ماثرون
 خلق الرحمن من تفاوت بوده و ما سوا این خلق او و کل در
 اوصاف بشری است چه که در منظر اکثر کلام صقع واحد بوده
 و خواهند بود و اینکه در باره بعضی ایات الهیه بر حسب ظاهر
 نازل و مقصود تشرف آن نفوس بوده و از آن گذشته جمیع
 تجلی حق راجع مادامیکه آن نبه تنبلی در هر شیئی موجود بکل
 اسما و صفات موصوف و من کور و بعد از آن از آن بعد
 بوده تفکر فی تلك لتکون من العارفين و سلمنا که بعضی از
 مخصوص نفسی که ذکر نموده نازل یا نشیند که مینماید بجز
 بیار از نفس ظاهر و در عین ظهور و محض مؤید در هر وقت
 بیار از اول نفوس هستند که بکل اوصاف موضوع
 و بکل اسماء و رسوم و همین قول سلطان قدم دلایل
 واضح بر احتیاج بعضی از حروفات چنانچه شاهد
 میشود که نفسی خود را از حروف و مباحث محسوسه
 از ذیل تقدیر منقطع و بجهت نفس و هو و متشکک
 و هم چنین مینماید که در ظهور و تیر اعظم در کثره اگر

طور یون معدوم و لا یثب می شود قدری تا شایسته
 که شاید بعد از اطلاع یا بعد از آنکه عظمت
 بشارتی است که میفرماید طور یون میت و لا یثب
 می شود هر وقت و مرا با در آن مفرز ذکر داشته و بند
 الا بعد جبهت هم چنین در مقام دیگر میفرماید
 حل و عز حل بن بظمان بری من لم یکن فوق الارض
 اعلم من اذ ذلک خلق فی قبضه انتمی این بیانات مو
 اسما و صفات و ان کلمات انفس محجبه معتله تا الله اذا
 قد اشرف مشهور محکات و آیات و اضحی و ذکر
 متقنات و کلمات تا ثبات و مع ذلک می نویسد
 میرزا یحیی میگوید مرد و دود شود مع آنکه منقوشان او
 این بوده که بر بینی جمال اهو حاضر میشد و کلام
 الهی بر او القا میگشت و الله مع افعال واحدی
 او نشد خود خود را مردود نمود با عراض از حق آن
 خلق بقوله کن ذلک فصلت لک الامر لیکون من العالمین
 حال فکر نماید که محکات آیات الهی کدام بوده و منشأ
 کدام و عرفی که از این احذ و المتشابهات و در کوا
 الحکامات عن و انهم و كانوا من المشرکین در این مقام
 محبوبت که از آیات محکات که از سماء مشیت اهو

جلت عنقه نازند که ذکر نام خوانند بگو ایها یق اجمعین
 نام صاحب ایمان که ذره از حب الهی در قلب او باشد بان
 تمتلک جسته خود را از طغوانات اهل ارض و موفعات تمام
 شیطان نجات دهد و دیگر در ایمان خود ثابت ماند و نترس
 مشاهده نکند و این بعضی آیات متراست است که در لوح کلی از
 احتیاج احدی از استغنی نازند که قوله عز بهانه و نزل
 اسم الهی ذکره با آیات ربک لعل یتوب من العسلین الی شهر
 الذی من قبل الیه فقد نجی و من اعرض فقد هلك کذب
 نطق الروح چندین بین السموات و الارضین قل ان یا
 عبدا سمع قولی فانه الحق ان تجد لنفسک ارضا انصح
 لا یوقف علی الصراط ثم مر عندک السحاب کذلک امرناک
 من قبل و نامرک چندین از ان قبلی من فصول نامرک
 من بعد و من بعد بعد از ان مر عندک سلطان العالی
 العتد الحکم شوق حیات الا وهام بدگری هم اسمعی
 و دع کلنا یمتع عن و ذلک ثم اطهر بغنه یتطهرو
 ربک و لا تکر من الضامین ایا ان تمعک الی لیسه عن
 ذکر ربک تا الله الحق و یسجد کل من فی السموات و الارض
 و لم یکن فی ظلی الا ینفعل و بدلک شهید روط لو
 تكون من الشا معین اخب بان تكون من الذین

الرياسة في أيام التي شئت فيها ماء الأمر ولا عمل
القدر من جمال ربك العلي العظيم واشتغلوا بربا كما
وكفر بالله خالفهم ومذمهم إلى أن افترقوا على قتله بعد
الذي جاءهم نوح من لدن الله وبرهان عظيم فآله يا
العبد ما كان مقصودوا لا نظيرك عن كل ما لا ينبغي
لك ولكن الصمت في ذكرك لسان الله ينطق على لسان
ويأمرن بالتبليغ عليك وينطق على البلاغ المبين فكر
في نفسك أقل من أن هل سمعت ظمورا أعظم من هذا
أو من آيات كبر عما نزلت بالحق إذا انطق على الصدور الكاشفة
وكن من الذين يظنوا أنهم إلى منظر الأكر في يوم الأربعة
انقلب في وجه الخلايق جميعين وإن تجاوزت ما بالك
من هذا الروح ثم انظروا في جيب بؤكلك إذا دخلت
العشر في يوم الذوق فيه يعث كل المكاتب تلقاء وجه
ربك من انفتاحه السبع المنبع ويسلك الله باقى
حجة امتت بهذا الظهور إذا افترج اللوح وظهر هذا
الكتاب المنزل المبارك القديم ثم اقرأ ما نزل فيه
تلقا وجه ربك مقر الذي تمهد في كل التبيين بل من
تالله إذا تم تأديوا لكل البك وباخذت اللوح ويضعه
على عيونهم ثم قال القائل وشغفنا الحق ويجذب منه

دواع قد سعى العزيز المنيع كذلك فضلنا لك الأمانات
لتعلمن في نفسك وتكونن من المطهين ولو بعد ذلك
الله بما امتت باباياته في هذا الظهور فبأق حجة بعد
الذي منهم ما أموا على من قبل ومن قبله محمد رسول
الله ومن قبله يعيسى بن مريم ومن قبله بالكلمة ومن قبله
بالجليل إلى أن ينهى الظهورات إلى البديع الأول الذي
خلق بأرادة ربك العباد المرديد أن يا اسمي أن الأمان
أظهر من أن يخفى وأبين من أن يسر ويستخفى
كأنك مسر في قطب الزوال وانك لو تخلص نفسك عن
الحيثيات لتصل إليه أقرب من أن يتدبرك إلى
نفسك وإن هذا الحق يقين أجمع قول من ينطق
بالحق ولا تجادل بايات الله بعد أن لها ولو تأمر
بذلك كل العباد ولا تمنع نفسك عن فضله ولو
يمنعك عن ذلك كل الثقلين فانظر امر ربك
ببصرك ثم اعرفه بنفسك وروحك لأن عرفان
غيرك لم يكن دليلا لك واعراض ما سواك لم يكن
حجة عليك إلا أن تحجب عن الذي لو تحجب عنه
أقل من أن لتخط أعمالك ويصدقني في ذلك
نأيا نزل من قبل من صايف الله الملك المنزل

الله بانه في ابن كلمات منزله است که ذکر شد حال
 انصاف دهد و کلمات محکات را از دولت ربنا
 و اگر نفوس جزو از نار محبت الهی در قلبش باشد
 با نجر از سما مشیت ربانی نازل شده عمل نماید
 و منقطعاً عن کل من فی السموات و الارض مستقراً
 علی بساط التکون و موقناً بامر الله و مستغنياً
 عما سواه خود را مشاهده مینماید و الله حجت تمام
 و دخت کامل و شمس مشرق و لایات نازل و ظهور
 اخبار و مع ذلک خود را در مرتبه تحقیق و ظهور و نشأ
 مبتدئ نموده آید نسل الله بان بوقفنا و لما ویرز
 ما نزلت من عنده و انه هو العزيز الکريم و دیگر توالت
 افزین عجب کاری شد هنوز مردم در اصل حرف
 دارند باین معنی هنوز ندانسته اند سخن چه بود
 و احکام چه دانسته حال اوضاع تازه و دین
 تا و بولی که موجب هزار گونه فتنه شود بر پایش آید
 بشما بی ادبی مینمایم و لکن انشاء الله که تا حال هیچ
 عاقل چنین تکلم نمینماید چه اگر منوط حرف مردم
 و مانعند هم باشد هرگز باین حق ظاهر نشود
 چه که لازماً در هر عهد و عصر که شمس حقیقت
 ربان

ربانی از افق مشیت طالع و مشرق کل حرف دانسته و
 با استدعا عرض معروض و جمع ان هیکل احدی با اهل
 و فساد میسر دهند مع انکه نزد هر ذی بصیری مشهود است
 که مقصود جز اتحاد نبوده و نخواهد بود و از این کتب
 حرف این مردم تخصیص باین ظهور ندانسته در ظهور
 رسول الله هنوز حرف دارند اگر حرف مردم منوط با
 بغوذ بالله باید انکار کل ظهورات نمود و از ان کتب
 از این ظهور احکام بیان ثابت و ظاهرند و از ان
 انفس متوقمه که شما خیال نموده آید و الله بحر فی ان
 غامل نشد اند و بغوذ بالله اگر از اعمالشان ذکر شود
 بفرقه الشیطان من اعمال بسیار امور بر تو مشبه شد
 و مستور گشته نسل الله بان یفتح بصیرتک بالفضل
 و یفقدک عن ظلمات النفس و الهوی و یقرتک الی
 سدة المنقذ و انه هو العاد علی مایات و انه بکل
 شیء رقیباً حق ناظر بقول واعراض و اعراض ناصر
 نبوده و نخواهد بود بفعل مایات و عمالات انما
 کفر و بالله و کافوا من المعرضین اگر فی الجملة تعقل نماید
 این اعتراضات شما جعبه بر نقطه اولی روح ماسوا
 فذاه وارد و هم چنین من قبله کلمه رسال الله مع فوکی

ثم استغفر عما ارتكبت لعل الله يغفر لك ويكفر عنك
 سيئاتك وانه لغفور رحيم قول ديكران ^{مخلص}
 پس بنا بر این فکر خود را گوی تاویل به که گوی تاویل
 ان نامشبه عجایب از شما که امر بر شما مستبند
 در صریح امر که جو الناس انتهى این عباد فکر خود را
 نموده اند و بفضل الله از انجام تاویل عجز او بافضا
 خوش بصریح رسید اند ما اول کسانی هستند که حق
 ظاهر منبع را میگذرانند و از تیشه نغون اسامی
 میزنند و بعد بصنوع خود عاکف و ساحد
 خاضع میشوند و معذک خود را از غایب حق میسوزند
 و منتظرین لایله میدانند شیخ ذکر این عبد را
 و قلب را از او تمام فارغ کن و بر بیت الام نامشروع
 چه که دوست ان است که اگر ملاحظه نماید در حق
 در عرقاب فنا افتاده بعد رتبه و استعداده خود
 اعانت نماید که شاید بسبب بیجا و فلاح کرده
 لذت امید و ازیم که بحبل عنایت الهی متمسک شود
 و از عزت بکسورت و ظلمت رهید و در ظلم
 اشراق فجر الهیه وارد شود شما امر این صریح
 الان موجود است و بحق باطن از او گذشته و خیم

پوشیده بود

پوشیده اید و باب تاویل که لازمال معین و عللیل بود
 بر وجه خود باز نموده اید ایشان که بخود شما کذب
 العنا نموده و مع ذلك می نویسید و صادق مشیر
 از جمله کاغذی از انجا رسید معلوم نبود که از کسیت
 و که نوشته چه که بی مهر و اسم بوده و لکن بعضی کلمات
 کاذبه محموله در ان کاغذ ثبت بود و این واضح است
 که شیطان القا نموده و ان حقال که معلوم نیست
 بافتای او نوشته خود نویسد بر این کذب مطمح است
 و تمام مطلع و مع ذلك او را حق دانسته اید و
 او تمام میفهمید حق من الحق را بدوش راجع
 نماید حال ملاحظه کنید که در صریح امر که التبا
 حبه نسل الله بان یفتح بصرك و یؤتیک علی
 عرفان مظهر نفس و یجعلک من الفائزین قول دیگر
 ان مستخرج بلی منک در میان نبوده اما چنان میدانم
 که بهتر از ان انفا صیغه ما لانا بوده اند اطلاع دار
 علاوه بر ان که قواعد کاتبی که میر از دست در دست
 هست این می که ادعای اطلاع نموده اید و اول
 ابد اکی مطلع نیست نه شما و نه غیر شما و آنچه بنام
 القا کرده اند و الله الذی لا اله الا هو کل خلاف

وخواهد بود کاش آن نفس را که الان من دون الله حق
 اخذ کرده اند مثل بوی از دم های سون بود عجب است که
 شما اراده نموده اید که ما این عبد مشتبه غمانید جمع
 کلیات شما و طوfoات و نوافلات و اثارات و دهالات
 و محکات و منشأیات و ادغای علمیت که در این
 نموده اید کل بسید محمد اصفهانی را جمع و منتهی میسوز
 فضیلت او نزد این عباد خوب واضح است و از قبیل
 واضح بوده عجب است از بصیرت شما خوب ادم میشنا
 باری میدارم که حق آن مفرد را از میان بردارد
 فساد می نموده که از اول ابداع تا حال بشبان دیده
 نشد و البته او هم ادغای اطلاع نموده انقدر بد
 که والله الذی لا اله الا هو ابد اطلاق نداشته آنچه
 گفته کند بصرف و افزای محبت این چهار روزه
 عمر قابل نیست که انسان بفساد و عناد و ارتکاب اینکو
 امور مشیبه مشغول شود شان توان بود که بعد از
 ورود آن مفرد بان ارض او را بموعظه حسن و کمال
 حکیه نصیحت نمائی نه آنکه تقویت او نمائی و مراد او
 شوی و حالکی از او کردی انشاء الله امید داریم
 که از کدم ری بخورد حمد میکنیم خدا را که این عباد را

از نثر

از نثر و خدعه او حفظ فرمود دیگر این عبد چه ذکر
 کند این ایامی است که نزد متوهمین قول بعوضه
 جرزه مسموع است و کلمه الله غیر مسموع اگر انصاف
 داشته باشند جمیع باید خون گریه کنند و در صورها
 ناله نمایند چه که بکلیات نقطه اولی روح ما سواها
 استدلال حقیقت از برای دوش می نماید و بر نفسش
 سیف میزنند و از اینها گذشته میخواهیم به بنی
 اولی چه محبت در همان مومند تا تو ابرو و برهانی
 من الصادقین همان حجتیکه بقضه اولی مومن
 ما با عظم از آن نفس ظهور مومن در وقتیم فرقی که در
 میان است اینست که چون محک الهی و امیز از
 ربان بیان آمد و خدا و خدا و مشرک از هم معلوم شد
 انصاف دهد این ظهور و شئونات و اباتش
 کنیم دیگر چه روزه چه امر دعوی ایمان فائیم و اینکه
 نوشته بودید علاوه از آنکه قواعد کلمه که منبر است
 در دست هست فذکر هذا القول منك لان هذا
 مقام فذ جعله الله فون العالمین لان نفس الظهور
 هو میزان الله و قسطه یتقلب مع الحق یتقلب
 الظلم مع الشمس و كذلك قول فی البیان ان انت

من الخارفين بعينه مثل ثمانا مثل کسی است که بقطعه
 حجر بردارد و پیش نفسی برد که نزد او کائز جواهر موجود
 و دعوی نماید که باین حجر میجویم حواهر نوزادشنام
 و تمیزدهم ان میزانیکه در دست خلق است اما ان خویلا
 شاید بال میزان شناسد نفس الله مصدر انزان
 و ابدا باو شناخته نشد و نخواهد شد میزان الهی لیرزل
 نفس او بوده و خواهد بود من عرفه فقد عرفنا لیران
 و من احبته صلح به و کان من الخاسرین یقین میزان
 که ذکر نموده اید از همان میزان است که در همین ظهور
 نقطه اولی روح فاسواه و راه در دست علما و عصر
 و هم چنین در ظهور رسول الله من قبل و از قبل او
 ظهور عیسی بن مریم که جمیع علما و رؤسا بمیزان نفس
 خود بران شمول حقیقت اعتراض نموده تا آنکه بالآخر
 فتوی برقتل ان میا کل قد سیر دادند الا لعنة الله
 علی الظالمین او را قد غافل با آنکه میزان الهی لیرزل
 نفس او و ما یظهر من عنده بوده و خواهد بود کل ذلك
 فضلا من لدن انتم تعالون و اگر فی الحقیقه نفسی
 بنقطه بیان و وصایای او ناظر باشد اگر کل عالین
 با سیاف شناخته او و نماید و جمیع اعضا لیرزا
 قطعه

قطعه قطعه سازند توقف در این ظهور نخواهد نمود
 چه که آنچه مرقوم فرموده اند و از تمام مشیت نازل
 شد کل صریح باین ظهور اعظم بوده و خواهد بود
 و اگر ناظر ببیان نیستید و محبت الهی را که کل انبیا
 و رسل بان اتیان نموده انکار میمانند یا فات الله
 که لم یزل و لا یزال محبت محکم بوده میزان نمیدانید یا فوا
 عما عندکم لو انتم من الصادقین البته و شما لازم است
 که ان میزان وان حجتی که الیوم بان حجت خود را تا ان
 میمانید بیاوردید لا والله ان تستطعن و ان تقدرن
 کل الامور فی قبضته و کل شیء فی کف اقداره و ما
 مخلوق عنده و بذلک یشهد کل ذی بصیر علم اگر نفسی
 الیوم این شئون الهیه و ظهورات ربوبیه را تا
 منزله نسیکه در این ظهور مانع اقدس ظاهر شده و
 بمثل غیث ها ظل جاری انکار نماید انکار حق و کلی
 رسل را نموده و ائمه من الشریکین قد کان فی ام الاله اول
 من قلم الامم مرقوما لیتنعمه از نعمات درقا و سیاه
 در ذکر میزان محض صفا صدان حرم رحمن ذکر میشود
 لعل بمعرفتان فایز شده از مظاهر شیطانیه بکلیه
 منقطع شوند و محبتات او هام را مشوق نمایند علی آباء

یعنی اصل ملا الا علی صوت حرفها و بشهد ان
 فون ملا البی اکلها من الذنهم کفر و او اشکر و او غیر
 من اعضا العین لیدخل الشک والتریب فی قلوب
 الذین قلبت هم فی غمات الرجز عن شمال النض الی
 یمین الیقین قوله عز ذکره و عز نشانه و عز کلمه
 و اعظم احسانه او است میزان و امر او است میزان
 و احوال او است میزان و دلالات او است میزان
 ما ینسب الی میزان میزان انتمی باری میزان نفس ظهور
 بوده و خواهد بود و آنچه از بحر بود که مظاهر فرماید
 و با آنچه الیوم غاملسند و با آنچه ناصقتند و با آنچه امرند
 میزان کل از قبل و بعد بوده و خواهد بود و الیوم
 هر نفسی را از این میزان قدس رحمانی خارج ^{میتواند}
 نماید تا باطل دان و مردود و نمر و بغوذ بالله باصل میزان
 حیات منما خفت عن الله الذی خلقک من قطرة
 ماء مهین قول دیگران بعضی اولاً انک در اصل
 مدعی و مطلق عن تمام همان حضرت باری که شما
 و با علی میگویند در حقیقت خود ارباب خود را ^{مقرر}
 فرموده اند و با بابت اثبات حقیقت خود فرموده و
 هیچ کسی را از معتقدین انکار بر این نیست و یقیناً

که شما

که تمام نمیتوانید انکار نماید بلکه تصدیق تمام بود بکلی
 حضرت باب را بایات بود انتمی فوالذی نفسی بید
 که هیچ ذی شمی از این کلمات که مرفوع داشته و راجحه
 حق است تمام نماید ذی حسرت و ندامت که در این
 ربیع روحانی بطراز بدیع مرتین نشدیدی و از نجات
 خوش رضوان معانی است تمام نمودی کلماتی مثل
 کلمات محبتین ملحقه فوالله لو تفکر فیها لتکون محلا
 فی نفسک و تحوکلها قد و عثمان انسان از کلماتش
 ظاهر و فی الحقیقت که مراتب نفس است و اوست من العباد
 لم یزل باین کلمات غیر متقنه هینا کل طوبیة ناس را
 از شطر احدی منع نموده اند چه مقام مشاهده میشود
 تقدیر امر و چه مقام مشاهده میشود انفس محجبه
 اسمع قولی ثم دعها عن و اذک فاقبل الی الله بکلمک
 لعل یجری من قلبک بحور المعانی و البیان فی ذکر
 ربک المقنن العزیز المتان اگر چه قلم نخلت میکشد
 در ذکر جواب چنین کلمات و لکن نظر ما بیکه جواب را
 واجب دانسته اند مذکور میدارم که همین کلمات
 شما را بر شما است و اثبات امر الله نوشته و ملتفت
 نشدند که یجری الله من العلم ما یکون غافل عنه

...

كانه فويل للخبين من عذاب يوم عظيم اي بل در
 در كل ملل في كل زبده چه كه محروم كشته از سزا
 فوالله نفوسي كه قلوبشان عقيم كشته از نظر و ايكار
 معارف الهية اين نفوس اشك محرومان بنظر آيد
 و حال مشاهده ميشود اكثر از محققين قلب و فواد
 و بصريشان عقيم كشته بشانيكه آنچه خود مينويسند
 با درك ان قادر نيستند ناجر رسد با اشارات كمال
 الهية و حوامر حكم بالغه ربانية تا الله اولئك عقيم
 من رحمة الله ومن الصدق و الا نضافه و انما يظهر
 الا ما يشتم غضب الله و عظمة عليهم و لكنهم لا
 يعتمرون اسيكه نوشته همان حضرت باب كه شما
 رب اعلى ميدانيد از اينكه معلوم ميشود كه شما
 رب اعلى نميدانيد و يا نعتي نموده آيد مثل ميشود
 شما كه در بعضي مواضع انكار مينمايند و تبرى ميشود
 و با طرف پشته پشته كتب محبوسه در اثبات حقيقت
 خود ميفرستند شما و كل من في السموات و الارض جميعا
 يدانيد با انكا موقنا معترفه مدعنا فاطفا ذاكرا
 فان لا مناد يا متخذا مصرا مصرا منكلا ابلغا متخذا
 با على الصوت فانه هور رب الاعلى و سدة المنفى
 و شجرة

و شجرة القصى و ملكوت العلى و جبروت العلى
 و لا هوت البقا و روح البها و ستر الاعظم و كلة الام
 و مظهر القدم و هيكل الاكرم و رمز الغنى و روى الام
 و البحر المنظم و كلة العمليا و ذرة الاولى و صحيفة الكون
 و كتاب الخرز و جمال الاحدية و مظهر الوجود و مطلع
 الصمدية لولاها ما ظهر الوجود و ما عرفت المقصود
 و ما برز جمال المعبود تا الله باسمه قد خلقه السما
 و ما فيها و الارض و من عليها و به توجهت الجبروت و جبروت
 الانهار و اثمرت الاشجار و به حقيقت الاديان و روى
 جمال الرحمن فوالله لو وضعه الى اخر الذي لا ينزل به
 لن يسكن فوادى من عطش شربت ذكره الله و معنا
 فكيف يفقه المقدر العزيز الجليل و شما شاهد
 و كواه باشيد همين لوح را بهر نفسى از نفوس و من حضر
 كه بخوانيد بنمايند مرخصيد چنانچه مرشد تالوا
 الهية بخط غض ربانية اخذ نموده و بعضي نشا
 داده و خود تبرى و حسته هذا ما فضل في السر لان
 في البحر يخضع راسه و يطول نفسه بين ملائكة السما
 الذين اتخذوه ربا لانهم ويستدلون بامثبات
 نفسه المحبولة المكنوتة و يفرح بر باسته عليهم قل

فويل لك يا ايها الخائف الخاين الخائب الخاسر متاع
 اليوم تبعي ولو تمت لك بكل ما خلق بين السموات و
 الارضين وايكاش ههين كفايت ميبودند ملكه كلكا
 شبه ان نوشته وباسم حق بعض نموده ان الله يعلم
 ما في ستره واحصو كل شئ في انام مبين خاتنها هم
 اگر اراده نمايد اين لوح را بر نفسيه اراده كنيد
 بنمايد فوالله ان ربي ما حفظ نفسه وما يحفظ لدا
 وينظر الصليب من اليهود والسنان من النصارى
 انت من الغارفين بما انك حق منتظر است انچه را كه
 بظهور قبلش وارد شده وهم چنين انچه را كه برسول
 از قبل وارد شده وهم چنين از قبل ابروح هم من
 قبله بالتحليل ما خاف من احد ولن يخاف بفضله
 الله وعنايته اذا اجتمعوا السفك دمه المطهر العز
 المنيع وايستكه نوشته بودى در حقيقت خود ايات را
 مقرر فرموده اند و ايات اثبات حقيقت خود فرموده
 ههين كلكه لو تعرف در اثبات اين امر از قلم خارج شده
 و شما ادراك نموده ايد چه كه اين اياتي كه ذكر نموده
 شما بان موقند يابنه اگر نسيديد جميع ان كلمات
 كه ذكر نموده ايد لغو بوده و خواهد بود و اگر موقند

چرا بان ايات منزله كه بمشابه عيش خاطله در كل حين
 نازل است منكر و معرضيد يقين بدان كه اهل
 وفود فرصت نميدهند كه از كلكه اول تجاوز نما
 در ههين ملكه كه نور همان الهى و حجت او را بر توان
 و مستجل مينمايد همان نحو كه ان شجره احدى اثبات
 خود فرموده و ما غار ف شده ايم حال هم همان قسم
 امر الله ظاهر و ايات الله نازل و اين عباد موقند شده
 اهل انكار اين عباد نموده و نخواهند بود منكر نعم
 هستند كه امنوا ببعض الكتاب وكفروا ببعضه ولا
 ملكه ولا عقل الكتبه كه اليوم ان نفسى از حرفى از اين
 ايات اعراض نمايد اعراض بر كل ثابت و محقق
 انا امتنا انزل من قبل و حينئذ ويشهد بذلك
 كل شئ ان انت من الموقنين خوب استدل امين الى
 و محبوب نقطه اول با اعتراض و عدال شعولى و مستور
 كه با ايات حق و اثبات شده بمان خود بنزله ايات
 و لكن از منزل بوي بعيد وايستكه نوشته بودى كه
 يقين است شما هم نميتوانيد انكار نمايد شهدا
 ستر ما و كينونتنا و لساننا و قلوبنا و جوارحنا ان
 من الغارفين قسم بافتاب عز تو حيد كه حرفى

از کلمات ان مظهر است و صفات نزد جمال الهی است
 و اعزاز است از کل آنچه در اسماءها و زمینها است
 دیگر تاج رسد باین عباد که معدومیم نزد حق و انا
 و خاصیم نزد آنچه ظاهر شد از ان شجره حقیقت
 و شمر عبادت و فرعونت فرق ما بین این عبا
 و شما اینست که شما لفظا از دروازه راست و حجاب
 موفقی از نفس و کیونت و روح و ذات او صرا
 و کاش با عرض هم کفایت میفرستد لا فونفسه
 الرحیم بلکه در نیالی و ایام در بندیر سفک دم ^ط
 ظاهر مشغولید چنانچه از مگری که در ان ارض ^ط
 واضح شد و این عباد بایات او و کلمات او ظهور
 او و نفس او و روح او بجمع موقن و مدعن و مقرب
 اذ افاعت شان العرضین و شان الله العلی ^{الظیم}
 و شان هؤلاء الفقراء و المساکین و دیگر ^{توجه}
 و خودش هم آیات را از عن آیات از دیگران بهتر عمر
 خواهد داد بلکه امتیاز و افعی را او باید بدهد و
 البته چنین شخصی دروغ گو هم نخواهد بود و
 بهوای نفس حرکت نخواهد نمود آنتی اگر شما انقض
 و کمان نوشته اید این عباد موقن ما بین سموات
 و ارض

و ارض فاهمقند بان لا اله الا هو طن نقطة السمان
 لمیزانه و ظهوره و کلنا نزل من عنده الحق لا ریب فيه
 و انه لم یزل الحق عن الباطل و التک عن الیقین حال
 میری که ذکر نموده بکل آیات او موقن و مدعن و ما بینه
 نفس و هوای خود تفسیر نموده و مطابق دیدن جمع
 ما نزل من عنده موقن که میفرماید قوله عز ذکره کل
 آنچه در بیان است متخفرا است از خدا ان برای ان ظهور
 عز و مدان و بعد میفرماید سبک الله الهم بالله
 ما احسن کرمی و ما ینسب الی اذ اريد ان النسبه
 الیک فلتقبلنق و ما ینسب الی بفضلك و التک
 خیر المناضلین ای غائلین از ملام بیان مع این خشنوی
 نقطه اولی عند ظهوره الامز منة اخری منبته نشانه
 با براد کار مشغول که است امید و الله اکثر فی الجواره انکم
 نما بید از برای انفس خود نوحه کنی چه که در ان
 ان وجود مبارک خود را بکمال خشوع و فنا می عرض ذکر
 فرموده اند دیگر کجا مقام مرا یا و ما ینسب الیه من
 من کور میشود با بسطی از بیان مشاهده شد
 که منتهی باین ذکر ابدع مدبع نشد لا فونفسه الحق
 و لکن انتم لا تتفون و الله در معانی افتاده امید که کونیا

به از سلاسل حرکت نماند ایزد بزرگ نفس از معانی
 اشارات بیرون فرام و در رفتنای خوش بخیرید و از
 شواحت منع را بفرستد سز نشنا سو و از دست
 منقطع شوی و اینکه ان طلعت احدیه را میزد که
 نموده بجه دلیل اگر بایست بوده پس چرا از این میجو
 که بایستی ظاهر شده که کل ذی ایه خاضع استمدی
 حضرت الا الذین هم محرم اریاح الزمانه کیف نشاء
 مره بفرم علی قلل الجبال و مره علی قبه الضلال
 و مره بطرحهم الی العزات الفنا و مره بدعم تحت ذیاب
 النفس و الهوی قل هو تو انیظلم قاله ان ظهر من ثبت
 بقوله حبه الا قیلن و الاخرین و به ثبت الی الخالد
 لا اخر له و لا منکر ذلك الا کل کفنا را ایم و اینکه نوشته
 دروغ گویم نخواهد بود اگر چه بظاهر تصدیق صدق
 حضرت نموده و لکن این تصدیق شیعی بوده و احد
 چه که اگر موافق تصدیق بقضا اولی بودی منع صدق
 که باراده از او حقیقت صدق مغایر و مدح مقلد
 نمیمودی و تصدیق صدق حضرت در این مقام نظر
 بان بوده که با این تصدیق ظاهر کینونت و حقیقت
 تکذیب غائی چنانچه علمای قبل حین ظهور نقطه

حلت عظمت همین قسم متکلم که بقین امه صدی صاد
 اخادیش متواتر از ایشان موجود که هر نفسی قابل
 شود که با بیدارم مؤلف شود کاذب و منافق و مقرب
 و قتلش واجبدم چنین استدلال میبودند که خاک
 التیبین قول خداست و در قرآن بقر صریح نازل و
 بقین است که خدا صادق است و نبی صادق و بعد
 اعتراض علی الله و مظهر نفسه باین کلمات تا طوک که این
 شخص مدعی قولش باطل و از درجه اعتبار ساقط
 چه که مخالف کتاب الله و سننه و نبی صادق تکلم نمو
 چنانچه در کتاب و است که بخیا ز اول لا اول امده
 و الی اخره خواهد آمد بعینه همین قسم که شما عزیز
 نموده امدا و آنک اعتراض با این است که اعتراض اولی
 لغرضون حاله لا حظه کن که چه کند و متوجه شدن
 که این کلمات را بشما القا نموده اند کویا بجز فی ان معانی
 کلمات الهیه فایز نشد اند و بغیر فایز قلتم عرض شد
 مردوق نکلسته اند فویل لهم و بما امرهم نفسهم و هو
 آنچه از بیان ذکر نمایند و تسلیم هم نمایند که جمیع را
 فهمید امیدو حال آنکه این محال بوده چه که احدی
 بمعانی ان صلح الا الله و هم چنین جمیع اعمال ان

عامل در حین ظهور نفع نمی بخشد نور الابد صدیق
ظهور چکه بنظر صریح صیغی نماید بمانزل فی المینا از آن
طلعت در حق محض بشود وینا صیغه صد باین چهار کلمه
که مثلاً ذکر نموده اید و بعد از ثبوت این کلمه طیب و جاز
کل آنچه ذکر نموده اید و یا از بعد باین مستدل شود
جمع راجع بانفس محذوره ذکر و مستدل بود و هر حق
معدن از کل و این نبی واقع است که اگر نفس اول
صالح میداندستی اهل آنکس باین ظهور اید و آن
نمی رود بی مثال باین صافش میدان و اما بعد
نموده بآنکه کاذب است منزه از المنیت و قلت کتب
و قل من حیث انک اللهم یا الهی ان الذی قرأت فی حیات
و صلوات صالوات النور و ملا و مقام بیاکت صحیحاً
عن عرفان و ظاهر نفسان و استدلال با السفر و کتب
علی ثم فابت محمد و اول الله کانی قتل کل الوجود
من الخیب و الیه و اذا نظر فی الیه بلیمات را
ولا تدع عن بنفسی و هو ان تم طریقی عن اشارات التور
بیا صرت شجر و صاعن ریاض و صلوات و صلوات و انک
انت المقتر و علی من انشاء و انک انت الیه من القیوم
و دیگر نوشته بودید احدی از خارج و داخل

و شهرت و واقع نواندیشی نمود که حضرت باب صدیق
میرزا یحیی فرموده باین معنی که با طرف اصحاب در
حقیقت او عبارات مختلفه نوشته که بعد از من او
و اطاعت او بر همه لازم است وصی و خلیفه هر چه
بعد از من او است صریحاً و عبارات صریحاً بحقیقت
تقلید اید عوام بیان فرموده این را و اما بحقیقت اولی
الادب و الاضافه عبارات دیگر بیان فرموده که
ای امری الیه الی اسم الیه لان ظهوره بنفسه حجت و
بیشتر است الی تقوی الیه بسیار در بعد از ملاحظه این
کلمات سوخت بر شما چه که بعینه مثل طلبه ها
صد رسد که حال در مدارس اثبات مطلب خود
همان دلایل و حتمیه و کلمات متشابه مستدلند
بقول خود شما که اهل فرقان را موهوم میدانید
شما صد هزار درجه بیشتر از ان جاهلین مشاهده
میشود الی حق بکون و اذاع علی الباطن فارفع
عن النور ثم افق بصرک لتشهد الشمس مشرقه فی طلب
الزوال بکل آری بیان کلمات را و بمنزل ان نامرئیه
و هم را ببیند از بند و سلطان یقین نشین و نما اید
حقیقت سمع و بصر که بشما صد و استماع این کلمات

دشغول شود اولاً آنکه آنچه نوشته اید برعکس بوده و از آن
 گذشته میفرمایند تا تو نمون ببعض کتاب و تکفیر
 بعض چگونگی این کلماتی که اصلش معلوم نیست که
 بکار ارجع است مسلم دانسته اید و جمع بیان که میفر
 در حین ظهور بهیچ شیئی عزیز و متمک نشود این بیان
 در حق غیر مسموع و حال کلمات مجعوله باید استماع نمود
 امداد در بیان ذکر و صلیت و خلافت نبوده و بنیت
 بقول شما این کلمات اهل قرآن است آنچه در بیان
 ذکر شده ذکر حرفات و درایا بوده و در جمع مواضع
 میفرمایند مرا یا مضر نبوده و نخواهد بود هر چه
 با شرف شمر الهیه مقابل شود و از مرا یا محسوب بود
 و این نشان باقی نماند امی که از نقاب احراف بخوید
 و بعد از احراف بر جمع التورالی مفره و بینتی المخلوق
 الی سکه و مسئله و در کل بیان مخصوصاً منصوباً
 میفرمایند ریوم ظهور اید بغیر او ناظر نباشید چه
 ان مجال قدم بصیرت خود شناسناخته میشود چنانچه
 نشد و الا ن خود نقشه اولی میفرمایند که آنچه شما
 می نویسید خطا است و اسناد کالات شما را چنان
 مؤتمن و در نظر الحق سلطان و در لیلیه ابان و ظهور

نفسه اذا موقوا بغیظکم یا ملا المتوقمین ذکر خارج
 و داخل و شهرت نموده جمیع این کلمات را به هم صیر
 و ظن تحت نوشته اما خارج که اید اطلاع نداشته و
 داخل که بعضی بر فوق اعلی ارتقا جستند و بعضی هم که
 موجودند شما ان نفوس را تکذیب نموده اید و در اینها
 خود جعلیاتی ترتیب داده که شاید ضعیفای بیچاره
 از حق منیع محروم نمائید چنانچه از قبل نموده اند و گمان
 ادراک میکنند که شهرت را که داده و حکمت ان چه بوده
 لا یعرفنا الا اولی الالساب و این عبد متحیر است که تو
 بجهت دلیل ادعای اطلاع نموده چه که هیچ وقت داخل
 این امر نبوده بل غیر است که روایات غیر صحیح
 از ناحیه کذب انفس مشرک ظاهر شود و البته معنی
 خواهد شد ان روایات و منتهی میشود بسبب تمسک
 اصفا نانی و یا محبین مشهور و سوخته که این ایام و از
 شد و در ظل شیطان واقع و یا بمیرزا حسین فی الدن
 نقل علی وجه المحبوب لحفظ نفسه الخبیثه او الاعرج
 الذی تبرء عن الله حین الذی کان علی النبر و خود
 شما هم میدانید که هیچیک از این نفوس خبر نداشته
 و لکن هوی شما را بر ان داشته که تصدیق من لا صدق

نموده خفت عن الله ولا تغفل ما لا تعلم ولا تكن من المغفلين
 اگر کل ماعلی الارض الیوم مرا ای لطیفه شوند شما
 دهند بر امری کفایت خواهد نمود چه که شما دت کل
 موقوف است بنفس ظهور چنانچه نقطه بیان روح منا
 سواء فذاه در ظهور اخفیه ما بید قوله عز ذکره اگر کل منا
 علی الارض شهادت دهند بر امری و او شهادت دهد
 بدو و آن که آنها شهادت داده شهادت او مشتمل
 و شهادت آنها مثل شمع شمس است که در مقابل واقع
 نشدند و مطابق اشیاء است و میگردید قسم بذات
 اقدس الهی که این سطر از کلام او بهتر است از کلام کل
 ماعلی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افضل
 یکجا میتواند آثار شروس در مرا یا مثل آثار شمس در سما
 کردد ذلك فی حد الاشیاء و هذا فی حد متیق الیه
 بالله عز وجل انتهى حال آنچه در نزد عباد مذکور
 میشود و علی زعمک ابد عند الله معتبر نبوده و نخواهد
 بود و کل معلق و موقوف بمصدق این ظهور این معنی
 اندر من لو انتم تعلمون و بر فرض تصدیق آنچه ذکر نموده
 در حین ظهور اخفیه نماید عز ذکره که طور یون متب
 و لا شیء بشوید و روفات و ادله نور محبت میباشند

دیگر

و شجره اشیاء از نفی محسوب میشود و هم چنین میفرمایند
 بنا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است و این
 ظهور بعد از آنی در تو اهل نار میگردد بگو معرضین و معجزین
 که او در بیان که خود را از کوز معانی و نسیم معارف
 و مسلیل بیان محروم و ممنوع نموده اید در اعلی علو
 تفکر نماید شاید نقطه از جو اعظم مشروب گردید
 و هم چنین در مقام دیگر میفرمایند عز ذکره که اعلی صفا
 جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردند حال بصیر
 ظاهر لازم تا در این بیانات مظهر امر تفکر نماید کم قول
 مشرکین در احیان ظهور یککلمات قبلش تملک جسته
 و مظهر نفس الهی اعتراض میشود و چنانچه شما هم
 یککلمات قبلش تملک جسته و نفس اعتراض نموده
 و میمانید و بدلم و لکم و لمن یتبعکم من عناد عظیم
 و بشانی غفلت نموده اید که کلانی که لا یوق انفس
 مشرکین است که بان نظر نمایند بقرطه راضع میگردند
 در این مقام ظهور قبل روح منا سواء فذاه بیانی فرموده
 خالصا لوجه الله ذکر میشود که شاید معرضین متنبه
 شوند و از شمس هدایت محبوب نمایند قوله عز ذکره
 مثل ان ایام مثل شمس است با در کان و هم چنین

مثل اهل ان ظهوره البته بظاهر مثل همین است ازین
 جهت است که در آن ظهور غار فین بان ظمراجران ^{هستند}
 و حیا کنند از نمانند و کالیف و انشاءات خود
 و ظهورات و بروزات خود آنها یکی است این یک نصیحت
 سلطان احدیه را استماع می نمودند و از کتاب می نمودند
 آنچه را که از آن نمی شده اند ام در بای صراط مشون
 و فی ای مناهج سبکون استدلون آیات الله ثم
 بمنزله بکفر و ن و اینکه نوشته که حضرت باب تصدیق
 میرزا یحیی نموده اولانوزان تصدیق ^{طالع نصیحت}
 که مقصود چه بود و مراد که چه که در آیات معانی الهیه
 در عزوات کلمات معصیت در آیه ام نزل از نظر بر
 مسور بوده و خواهد بود لم یعلم من احد الا نفس الظالم
 والذینهم كانوا لا یعلیون فی یوم ظهوره فوالله ما
 صدق الا هذا الجمال الذی وضع بین اطفال الشکرین
 و تحت مخالب المنکرین ثم السن الغافلین و الخلیلین
 و بر من تصدیق این قول اگر بصیرت قوی ملاحظتاً
 این تصدیق را در باره کل مشاهده میمانی چه که پیش
 عز ذکره که مشکلی نبوده که جمیع نفوس که بیان ^{مؤمن}
 شده اند از انبیا و اولیا و اصغیا بوده و هستند ^{بعد}

در مقام

در مقام دیگر میفرمایند قوله عز ذکره کل انبیای من
 که در یوم ظهور با شما محقق نمائی بلکه نظر کن بما یقوم به
 الاسما من کل شیء حتى ذکر النبی فان ذلك الاسم یعلق
 به بما نزل الله انهم بسیار حیرت است که هنوز در
 عقبه اسما و تعنی از من خوب وصیت الهی را عمل
 نموده اند بیانی غافل شده اند که با شما عابد و عاکفیه
 چنانچه متصل ذکر می نماید و بما یقوم به الاسلام در کل
 حین سیت کین کشید و میکشید لا تشعرون ما
 تعلمون جمیع استدلال و اوصاف شما که ذکر نموده و یا
 نمائید نسبت بای نفس کان راجع بیان میشود
 و در کل بیان منصوص است که بیان و معانی البیان
 صعلق بمسیت ان سلطان احدیه بود و خواهد بود
 و ان جمال قدم تا در است بر اینکه جمیع خلق او را سبکه
 لانقی و نماید و باسفل النار راجع نماید و با جمیع را
 بقول بلوی در ظل اشیات کشاند و با علی ذروه حیت
 عرفان مقرر شده لا یسئل عما یفعل و کل عر کل شیء
 یسئلون و کاش ادراک میخوردی که در باره که نفسی
 فرموده فوالله الذی لا اله الا هو انه ما اصح الا ذکره
 و ما امس الا بشانه و ما تحرك الا بحیه و ما تنفس

الا في امره وانتم اعرضتم عنه واعرضتم عليه وتمسكتم بالذي
 كان عند الله احقر منكم لو انتم تعلمون محبوب امكان را
 كه در بار ما ش نقشه بيان ميفرمايد قوله عز ذكره ولو كان
 كتابه ما نزل ذلك الكتاب ولو لا ان نفسه ما اظهر لبي
 الله ازا و اعراض نموده و ميوييد كه در بيان فلان را
 وصف فرموده مع آنكه در وصف خدا دانسته ايد و در
 و موصوف را شناخته ايد فوالله لو تعرف ما فعلت
 لتكبر على نفسك ولو عرفت هذا الظهور و كان عند
 ملائحتما و الارض من الذهب و النفضة لا تقفها
 لدخل في قلبه و تسمع نغمته من نغماته و لكن لما اجمعت
 عن ذلك صرحت محروم و ما من نجات الله المهيمن القوي
 ان يا اخي فانت الذي اكرمك في اليوم فذكار لم غضب
 بعد عن غضب من بعد غضب و ذلة بعد ذلة و
 نقصان بعد نقصان و لكن هم لا يفقهون الاحسين
 الذي ياتهم ملكة العذاب و يجر عيونهم عن
 سطوات الموت اذا يجرعون و يقولون هل لنا من
 سبيل اذا تضرب على فهم با ابدى القهر و يترجمهم
 شوهم في نقر النار كذلك تفضي الامر من لدن الله
 المقدر القهار و انك فاع ما عندك ثم اثبت ما
 عند الله

عند الله على لوح صدره و لا تخبر ممر امير ابان و انتم
 الحكمة و العاقبة كذلك بعضك هذا العبد لعل نك
 من الشامعين و اينكه نوشته كفر موده اند و صوف
 خليفه هر چه هست بعد از من او است فوالذي نقر
 بالعرز و الكبريا و خلق الاشياء لا مثال لكبة العليان
 الكرمي نغمه از رضوان بيان است تمام نموده باشد
 بچنين كلمات تكلم نيم ايد بل نغمه من الذين يتكلمون
 بتلك الكلمات شما هنوز حشر بديع و روح بديع
 و كلمات بديع ادراك نموده ايد امريان مقدس
 از ان اموري است كه از پير گذشت مذطوي منها
 عندكم من قبل و بسط باطراخ باذن الله العلي الاعلى
 و لكن انتم ما ادركتم الا اوله و لا اخره و محروم را
 كه مغفلين را چنان محروم كرده كه الان احقر از ملك
 بين حدي مدكور و مشهورند مثل ان است كه جاب
 از نيك قطعه حديد پوشيده اند كه ابدان در بر حركت
 نپسند و هم چنين قلب و فؤادشان قدم برداشته
 نازه با ترقدم اهل فرقان گذارده اند بشنويد و
 بسكنيد اين سده هاي مانع را و فضايل بديع
 و سبع ماله ليعوم الذين در ايد تا عوالم غير عوالم

خود مشاهده کنید افتد بر خود سخت میکردید تم
 نمائید بخود و برستضعفین عباد نازه بقیته وهم
 مازک من اهل الفرقان تنگ بسته اید کاهن ذکر خلا
 محمول و وصایت مکنوب میمائید و کاهن کل آن
 جعل نموده بنقطه اول روح ماسوا و ذله نسبت
 میدید بشنودنای رب علی اعلی را که مخاطب الایمان
 * میفرماید اذ انشرفت نفس الیها عن افق البقاع انت
 فاحضری این بدی العرش تا که ان تقدر و این بدیه
 او نسئلو ما الا اذن لکم اتقوا الله یا ایها المرءة کلکم اجوب
 ان استلو من بدایع فضل لیظهر لکم ما نشاء و اراد
 لان کل الفضل فی ذلک الیوم یطوف حول عرشه
 و یظهر من عنده ان انتم تعلمون ان اصمتوا لکتاب
 العرش لان الصمت فی ذلک الیوم یحیر عما خلق بین
 السموات و الارض و لا تكونوا من الذین اوتوا العلم
 من قبل و استکبروا به علی الله المبین القیوم لانه فی
 ذلک الیوم فدکان موق کل ذی علم علا ما عالم
 و فوق کل ذی فزده فدکان قدر ارمقند را قدر
 و فوق کل ذی عظمت فدکان عظاما متعظا عظیم
 و فوق کل ذی رفعت فدکان رفعا رفعا رفیعا رفیع

و فوق کل ذی عزت فدکان عز ارامتزاز عز من و فوق
 کل ذی حکم فدکان حکما ما حکما حکیم و فوق کل ذی
 فدکان جواد لجاودا جواد و فوق کل ذی امر فدکان
 اما را امیر امیر و فوق کل ذی فضل فدکان فضلا
 فاضلا فضیل کلم خلقتم للعائنه و الحضور فی ذلک
 الوقت الا عظم العظیم و انه قد نزل من السماء جوده
 ما هو خیر لکم و ما نزل من عنده انه لیخسبکم عن العالمین
 لن ینفع الیوم کل ذی علم علیه و لا کل ذی فضل فضله
 و لا کل ذی عظمت عظمته و لا کل ذی قدره قدره و
 لا کل ذی ذکر ذکره و لا کل ذی عمل عمله و لا کل ذی
 رکوع رکوعه و لا کل ذی سجود سجوده و لا کل ذی وقوف
 توجبه و لا کل ذی شرف شرفه و لا کل ذی نسب عالی
 نسبه و لا کل ذی حسب تقالی حسب و لا کل ذی
 بیان بیان و لا کل ذی نور نوره و لا کل ذی اسم اسمه
 لان کل ذلک و کل ما عرفتم و ادركتم کلها قد خلق
 بقوله کن فیکون و لغو نشاء لیبعث الممکات بکلمه
 من عنده لیقدر و انه فدکان فوق ذلک لفتارا
 مقصد را قدر ایا که یا ایها المرء ان تعز تک الامم
 فی ذلک الیوم فاعلموا انتم و ما فوقکم و ما دونکم قد خلقتم

لذلك اليوم اتقوا الله ولا تكتبوا ما يحزن به قواده
 وتكون من العاقبين ربما يظهر الحق وانتم راودون
 على معاصدكم وياتكم رسلة بالواح عزيمين وانتم
 تستكبرون وتتكلمون عليه ما لا تعلمون به على انفسكم
 وتقولون ليس هذا من الله المهين القيوم سبحانه الام
 يا الهى انت تعلم بان بلغت كلمك وما حضرت فيما امرني
 به اسئلك بان تعصمت في ذلك اليوم خلق البيان
 بان لا يعترضوا عليك ولا يجادلوا باياتك ولتعظيم
 يا الهى بقدرتك التي استطلتها على العالمين وانيفقا
 ما من كلمات قناعت مثلك من ايات الهى كدر اين
 ظمور واضع اذ من نازل منك احدى ملاحظة بنوه
 بعضي اذ ان مواضع خود بتعريف موده اند بعضي
 ستز موده وبعضي را بحسب ظاهر كنه تغير داده اله
 الكرم في الحقيقة اخبر ان بيان نزهه نفسى موجود است
 كه ايت ميكنند اورا در قد كراين كنه اتم اعظم و
 كان الله على ذلك شهيد و علم و اينكه نوشته كه
 مروه ان الامر يتقوا الى اسم الواحيد لان ظهوره
 حجة ولا يحتاج الى نقى فوالله حين الذي كتبت
 هذه الكلمة قد كتبت كل الاشياء وناح اهل ملاء
 الاعلى

الاعلى وازلت اركان الوجود من الغيب والتمهود لا
 لا نبات عدوا من اعداء الله احتقرت شان الله وعظمت
 وكبريائه فوالله ان الذي اخذتم با من دون الله
 لله لانه يحتاج بكل شئ والذي كل يحتاج اليه انه قد
 ظهر بالحق في سنة الستين وحينئذ استوى بالحق فنيا
 الله احمر الخالقين خفت عن الله ولا تحرقك في اتبا
 نفسك وهونك ولا تكفر بالذي باشارة من قلبه
 ثبت اديان العالمين ان الذي تمت له على التقاليد
 كان ان يقوم تلقاء الوحي ويطبق عليه الايات وكان
 مفقرا بذلك اذ انك انتعت من عند نفسك وبه
 اعترضت على الله الذي خلق كل شئ با من عند
 لا اله الا هو الغالب القاهر القدير المتعالي العزيز
 نفسيك خود شما ذكر ميكنيد كه مرات استور هزي
 بصري معلوم كه مرات از خود تحقيق نداشتند وخواهد
 داشت وجودش از براي ان بوده كه حاكي باشد از
 تجليات شمس در باره او قابل شده كه نقطه اول روح
 فاسواه فراه فرموده كه او بنفشه حجت است و احيا
 منق من ندارد فوالله يؤيدنا السنم هو نكم ويطهر منه
 ما يبا آلاما قد من لدى الله العزيز القدير اين

ظهور که آیات و ظهور از هر کل عالم را احاطه نموده انکار
 نموده و فقر خواسته مع آنکه کل بیان صریحا مخصوصا
 در این ظهور از بدیع اضع نازل شده و مع آنکه این امر از
 دلایزال مقدس از دلایل و اشار و عبار و کلامه لایق
 و خواهد بود ظهورش بفسنه حجت و ابانش برهان
 علی العالمین و یکا ش کلام السبعه که از کلمات اولیه
 نقطه بیان است ملاحظه مینمودی از فرار بیکه معلوم
 میشود مقصودی جز اعراض از حق و اعتراض بر او
 نداشته و نذر بدی لویاتیکم الله بکل الایات لقرت
 به چنانچه نقطه بیان روح مناسواه فذاه از این آیات
 خبر داده اند فانظر وانی کلمات الله لعل تکون من
 المنتبهین و اینکه نوشته که فرموده اند انزل الی الیه
 الی اسم الوحید فوالله الذی لا اله الا هو که وحیدا
 نشناخته و ندانسته که مقصود که بوده و سلمنا که
 مقصود از وحید مقصود اول معرض بالله باشد
 چرا عبارت بعد ملاحظه نموده که میفرمایند
 بظهر الله فی آیاتک مثلک هذا ما ورنه الامر من
 الواحد الوحید مع ذلك این ظهوری که بجمع شئون
 الهیه ظاهر شد بقدریک مراتب نموده که بجمع
 باخفاد

باظنا و غل و بغضا حولش جمع شده اید و در هر جن
 تکمیل جدید در قضیع امرش مشغول گشته اید فاف
 علی الذین هم اعرضوا عن کل الایات و اتخذوا من الکتاب
 حرفا و استدلوا بها علی ما عندهم و کفرنا بالله الذی
 با مرز عند نزلت صحایف عز کریمه و الواح قدس
 ایست که نقطه بیان روح مناسواه فذاه میفرمایند
 که این ظهور اعظم را اهل بیان یکی از مؤمنین هم بخوا
 شمرده که اگر مؤمن هم بدانند راضی نمیشوند از برای
 او آنچه را که از برای خود نمی پسندند صدق الله العلی
 العظیم از جمیع اینها گذشته قول الحق کلمه واحده و هی
 ما نزلت من عنده ان اقم من العار فین قال و قوله الحق
 ایاک ایاک آیات ظهوره ان تحجب بالواحد البیانیه فان
 ذلك الواحد خلق عند و ایاک ایاک ان تحجب بکل
 ما نزلت فی البیانها کلمات نفسی میکل ظهور
 من قبل انتمی و کل آنچه نوشته اند در صورت نصیحت
 و تسلیم ریحی از ططام یم بیان الهی بوده صد هزار
 امثال این نفوس بغول خلق شده و میشوند و مع ذلك
 افتراه علی الله و کذب علیه و بغیا علی حضرت و طغیا
 علی بوائه و اثباتا لاعذله مینویسی که حضرت اعلی قره

که احتیاج بقدر من ندارد و بیهذه الکلمه تترء منک کل
ما ظهر من العلم فی ممالک الله المقدر العلی العلم الو
جمع اسماء حتی ملکوت خود راجع ولا یفقه ذلک
الا کل موقن عالم بصیر و آنچه در بیان نازل شد چه
از احکام و چه از اوصاف منزله در شان حر وفات و
مرا یا احدی را نفع نمی بخشد مگر بتصدیق این ظهور
بنیک تنفس نفس الرحمن فی نفس البیان لو انتم من
العارفین و الیوم چون معرضین قابل عرفان مثل
اصلی که تحفه الله و بر فانه بوده نبوده و نیستند و
از ادراک لطایف کلمات الهی معجز مشاهده می
لذا در این مقام مثل ادنی ذکر میشود که شاید نفوس
مقبله بحدیقه معانی باطنیه وارد شوند سلطانی
نفسی را حاکم و مختار نماید در کل امور چنانچه دیده
میشود که بعضی از ولایات که از جانب سلطان در دنیا
حاکمند مختارند در کل امور مع ذلک ایما سلطان
قادر است بر عزل آنها یا نه اگر نکلن ب مملک کاذب
بوده چه که مشهود است که قادر است و همچنین بعد
از جلوس سلطان ثانی ایما ان فرمان و حکم کلی حکام
مختار بوده اند از قبیل سلطان قبل منوط با اجازه

وحکم سلطان ثانی بوده و بانه مشکلی نیست که جمیع منوط
و معلق بامر و اجازه سلطان بعد است این در شان
ولایات و سلاطین ظاهره ذکر شد که شاید بان
سلطان مقتدی که در کل همین در شان بدیع بود
و خواهد بود که نزل یفعل مایثا و بحکم ما بریدند
اورا از او نفی نماید و بداند الله را معلول نشمرند اقل
فدر نشرا بعد سلاطین ظاهره بداند و الله اگر
نفسوان سلطان قدم را قادر بداند با مثال این کلمات
بر موجد اسماء و صفات اعراض نمی نماید او در تضییع
از کثر معارف دهن سلطان بقول شما نفسی نفیس است
از اسما بین ارض و سما مرتب شد یا حق قادر نیست
بر انتزاع ان فویل لکم تا الله یکذبکم کل الوجود من الغیب
والشهود هرگز حق جل ذکره در حین اعطاء نفسی
مفود که در حین اخذ مصلحت نماید قلم حیا می نماید از
ذکر آنچه این ایام تلقاء و حرم ملک عالم بان مشغول
شد آید خافوا عن الله ثم انزوا ما عندکم و خدا
ما عند الله هذا خیر لکم عما خلق بین السموات و
الارضین و اینکه تقسیم نموده بود دید که نقطه بنا
روح ماسواه فذاه بجهت اهل تقلید و عوام بینا

فرموده این را و بحجت اولی الا بصار و الا فند بیان
 دیگر فرموده هذا بقی منک علی الله المہم القیوم این قول
 بسیار لغوی و معنی است غنم بنفسه الحق بایات
 بیانات و اینها الحجة من عند الله علی کل نفس ان من
 العار فی حجت الہی لم یزل واحد و ہوا برای کل
 همان آیات منزلات و بحجت فرار فرموده اند و اگر
 خلق ایہ عرفان و ادراک آیات مینود البتہ بایان ظاہر
 نمیشد فی ذلک لکلمة لا ولی الا لانا ب ولا یعرفنا الا
 اولو الابصار و دیگر معلوم نیست کہ را اهل تقلید
 و عوام دانستہ آید و کہ را اولو الافند و اولو
 الابصار انخدیم لانفسکم امر اوبہ ضلتم و ظلمت و لا
 تعرفون بدانکہ اولو الابصار بصدق و بکل سبیل
 میشوند و ممتاز میکردند ہر نفسیکہ موفق شد
 بلوغ و ظهور مانع اقدس اعلیٰ و عند الله از اخیار و اولو
 الابصار بوده و من دون ان از اشرف و مجار و البتہ
 اولو الابصار نزد شما اہلانی هستند کہ ادعای
 علم و حکمت نموده اند بشو بیان بقضہ اولیہ و مظهر
 کلیہ را کہ فرموده اند کدم پاک کن ارض صا لیس
 نقابت پوشیدہ با اینکہ حرنی از علم بخواند بود
 و شیخ

و شیخ محمد حسن کہ با نصد ہزار بیت در عمل با الله نوشت
 حرنی ثم یخشد کہ در یوم قیامت اورا ان نارجات ہد
 و ہم چنین در مقام دیگر مخصوصاً در معنی اولو الابصار
 میفرماید قولہ جل ثناہ ابنت کہ مشتبہ میکردد
 نزد ہر ظہوری حق صرف از درن و الا از اولو الابصار
 کہ ایشان حقایق انبیا را کامی مشاهده مینمایند و ہمیشہ
 ناظر بنسب حقیقت هستند و ظہور او و صدور ذات
 مرایا ایشان را بحجت ان ظاہر در انہما غیما بیدا و لک
 ہم المقون حقایق کتاب الله من قبل و من بعد و لک
 ہم المہتدون انتم فی این بیان نقطہ بیان روح
 سواہ مذہاب خال ملاحظہ نما تا اولو الابصار را بشناسند
 چنانچہ مشاهده مینمایند کہ اید احد و ذات مرایا ان
 نفوس مقتدرہ را از نشاطی مجردیہ منع ننمودہ و صد
 ہزار امثال ان مرابرا در نزد اشرف بخلی شمس حقیقت
 معدوم صرف مشاهده مینمایند ان نفوسند کہ
 عند الله و مظاهر امر او با اولو الابصار معرفت نہ بقوت
 علی زعم خود مرا تی درست نموده و بان از حق مستحجب
 مانند اند قول اللہین غفلوا عما نزل فی الکتاب و
 کلمتہ منہ و فسرہا بما تہوی بہ انفسہم و اہوائہم و

اعترضوا بها على الله المهيمن القويم واياك ان كان رؤيا
بيان که الان موجودند علم ظاهره هم ميداشتند لا قوله
لنفسى بيده جز كذب وافتراء من الحق و جعل زد
این نفوس نبوده و نخواهد بود کذا کتب الله کل امر
فی کتاب مبين و دیگر نوشته بودید مراد از است
که مبالغه در این امر فرموده از برای اثنا صبیحه غیر آیات
نمیدهند و تصریح فرموده و اما از برای اثنا صبیحه
تمیز آیات میدهند فرموده که او خود صاحب آیات
و در تمام نوشته خبات شکر و حمد پروردگار نموده که
وصی مرا با آیات ظاهر فرموده انتهى اول اکثری از
این کلمات از حضرت اعلی روح مناسواه فذاه نبوده
و نیت بسیار از این اقوال جعل نموده و منهایند شما
بمفصیل مطلع نیستید و تا نیا آنکه آیات مرا یاد در تبه
مرا یاد کند کور مثل شیخ شمس در مراتب حال از تجلی در
مراتب در رتبه مراتب مشهور و مذکور و لکن نسبت
بشمس شما ذکرى نداشته و نخواهد داشت چنانچه
مشاهده میشود که اگر مرابای مالا نهایتیه مقابل شود
بشمس در کل شیخ شمس ظاهر و بعد از احرف کل فانی
و شمس بنام ضیاء مفرود مشرق و مضمین و

اولی روح مناسواه فذاه در این مقام آیات که بصورت
فظوی للتاظرین ثم للمعارضین هر ذی بصیر و ذی شعور
ملاحظه نماید از ایاتش رتبه و مقامش را ادراک مینماید
و دیگر آنکه در معنای کل اثنا آیات الله بوده و جز این
بود لو انتم فی آیات الله فی انفس الخلق تنظرون و کلام
من آیه فی السموات و الارض یرزون علیها و هم عنها معجز
و آیات الهی در کل شیئی مشهود و موجود و لکن ما در کلام
در ظل حق مشاهده میشوند از آیات علیین مذکور
و من دون آن از محبت محسوب قسم بحق که از کلمات
تو خجالت بردم چه که بکلماتی تکلم نموده که همچنان از
محبتین قبل از آن تکلم نموده اند بجز اعظم مشهور
و ملاحظه نموده و میمانی مع ذلك باثبات ما عند
که از را بجز و طعش از آن منادی است مشغول شده
شمس با شرافتها و انوارها ظاهر و مشهور و تو خود را
از انوار و ضیائش محروم نموده و ادله برای معدوم
که ندیده و ادراک نموده ذکر میمانی و الله که حرفی از
بیان ادراک نموده و بعوالم نبیان که مقام ظهور
نفحات الهیه و فوحات قدر صعدانیه است قدم
نگذارده بکلمه از ذوالکلمه ممنوع شده و بجز این آثار

از نجات دت الارب محرم کشته سخنان الله سلطان
مقتدی که مع کمال ظهور و بروز مشرکین از مشایخ
جمالش منع نموده و مع کمال همی و علو مغلیں بالارادین
انوار و جبر بی نصیب گذاشته بایات انبات بنی مرقا
و از سلطان ایات معزز کند کماکان مقتدا علی کل
شیئی و لکن الناس لا یبصرون بشونندای این عبدانی
و بعرضه روحانی وارد شود نقطه اولی بنفسه ظاهر اولی
و تجلیاتش عالم غیب بنماهد را موز فرموده بان ناظر
نیستی و بکمال اثر که ابد غار و بحر فی زان نبوده اثبات
حقیقت از برای اعدایش میمانی افرین بر بصر شما که یارا
اعیار دانسته و فجار را اختیار نموده بوالله این عبد
متحیر است بلکه عالی متحیر و مبهوت متصل بنویسد
که نقطه اولی چنین و چنان فرموده و نفس نقطه را در کل
سین با سیات بغضا و در ماح غل و فحشا مجروح میمانی
نضربون و لا تشعرون مثل شما مثل نفوس است که
در لیاالی و ایام منتظر حق بوده اند بعد از ظهور و کمال
قلبش استدلال بر کفر و فسادش نموده تا آنکه بالآخر
بتمام ظلم سفک دم مطهرش نموده اند الا لعنة الله
على الذين ظلموا و يظلمون خینند و لا یسعون مستم

شنبه بودیم و لکن ولقه باین نشان که تو ظاهر شده
نشیده و ندانیک بودیم مثل الله بان بطرنا و ایاک و یجمعنا
علی شریعتی حبه و رضانه فلا یجعلنا محرما عن انوار
وجهه الشرق النیر و دیگر نوشته بودید که صریح
فرموده که ایات از من است و من او هستم و او من
میباشد و او را منم خود خوانده حال انصاف بد
که خود حضرت باب ایات را جهت تمیز میداد باینده
و شما و این تقلید نیست و اگر بفرمایید تقلید است
خود انصاف بدهید که از اول امر الی الان از میرا
بچی چه قدرها ایات بطهور رسیده و میرسد انبیا
بر فرض تصدیق این فقره کل اشیا را بخود نسبت دادند
و بکل اسم خود را نامیده اند چه که در کل ایه تخلی
خود را مشاهده فرموده اند مع تقدیر خاتم عن کل
صفة و تنزیه کی نوشته عن کل اسم چنانچه در مقام
میفرمایند قوله عز ذکره فل تنزلت حق قلت انو
انا ذر و دون ذر مثل ما اتقی انا قلت انارت و تنزیه
کل شیء الی الاخر عجیب است از شما که بی این مطلب
واضح نبرده اگر بصیر باشی موقن میشوی که از اول
ظهور تا حین ارتقا غیر خود را مشاهده فرموده اند

باشد انکه چشم مبارک جز طلعت مبارک نیفتاده و
 این يك مقام از مقامات آن طلعت قدم بوده و
 ما اطلع با احد الا نفسه العليم الحكيم و فوق این منزل
 مقامات که آنها به عند الله بوده لا ینبغی انظارها الا
 انا و علم الهی بخاتم حفظ مخموم بوده و خواهد بود که
 اشیا از آنچه منسوب بحقند ببداء انشی ان الله لا
 الا انا طوق و این بسی واضح است که این کلمه و این تسمیه
 از نفس ان شیئی نبوده بلکه نظریان است که در طلعت
 ساکن گشته و از حق محسوب شده و بعد از قطع این
 نسبت همان شیئی از اهل سجن عند الله مذکور
 چنانچه نقطه بیان روح ما سوا مژده فرموده قوله
 عز ذکره این چه که بلا ابواب است و بلا حدود معبر
 امر خدا علی عرف رضوان است که شیء مصنف بود
 مستقر است که کویا ذرات ان همه ببداء ذکر انشی
 الله لا اله الا انار رب کل شیئی میخوانند بر کل حجرات
 اگر چه مفاد مراتبه مطرزه مذهب باشد ولی
 اگر شیء حقیقت در مثل ان حجرات ساکن کردن
 وقت ان ذرات مرابا میخوانند چنانچه در کتب
 اعلی مقاعد عمارت صدیقی که در ایام ارض صاد
 در اینجا

در اینجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و حکم از برای
 هیچ شیئی نیست الا انکه راجع بان نفس میگردند انهم
 این شهادت که خود ان جمال مبارک در ذرات ترا
 قدری بتفکر کن شاید بگمانی که صد هزار مرتبه در
 تحت و صف ترا بافتاده از نفس حق محجب نمائی
 اگر چه قسم بافتاب عز تقدیر که محجبین این طایفه
 اعجاب از کل ملک شاهه میشوند باشد انکه نزدیک
 بان رسید که بر ولایت خبیثی از صد هزار قدرت
 شهوده الهی و آیات منزله حمدانی تجویب میمانند بلکه
 باعراض و اعتراض بخیرند و اینست از وعده های
 خود صاحب بیان روح ما سوا مژده فرموده و
 هم چنین این ظهورات منقذ من در اکثر الواح قبل
 ما بنظر من بعد را خبر داده اند مع انکه در باره ترا
 تصدیق انما اله الا هو فرموده اند میفرمایند
 حکم از برای هیچ شیئی نیست الا انکه راجع بان نفس
 میگردد یعنی نفس حق چنانچه الیوم جمع اوصاف
 بیان مجرب و صفات راجع و هم چنین جمع اسماء
 حسنی که در او نازل ملکوت اسماء و مقصود از کل
 این ادکار ظهور را خرد کرده اخری بود چه که او بخوبی

جان و مقصود روانش بوده چنانچه هر نفسی در جان
 ظاهر شود و ضرر جان غیر تلویح مشاهده نماید و مؤمن
 شود باینکه مقصود از کل بیانان جوهر تیان بوده
 و خواهد بود مثلاً یعنی الواح فرستاده اند و حد
 ان نازل هذا کتاب من عند الله المهین القیوم المین
 یظهر بالله انه لا اله الا انا العزیز المحبوب و حال آنکه
 ان لوح محجب ظاهر بحجت نفس دیگر بوده و هم چنین
 در کتاب بعضی نازل هذا کتاب من الله المهین القیوم
 الی الله المهین القیوم اینست که میفرماید آنچه در
 بیان نازل شده در حقیقت اولیه مقصود ظهور
 اخراست و در ماندن آن نظر بان نسبتی است بشجر
 حقیقت داشته اند و هم چنین مخصوص بعضی الواح
 ارسال و در صدر آن هوانت و انت هو نازل اند
 جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل
 مراتب توحید در اعداد کل نبی میفرماید لا اله
 الا هو ولا اله الا انا ولا اله الا الله ولا اله الا انت
 ولا اله الا الذی ولا اله الا ایاى رب العالمین جعبا
 ولا اله الا ایاک رب العالمین جعبا امیدواریم که
 از این بیانات مالک اسما و صفات قدسی از

حدودات نفسیه و حیات و اشارات نفس مردود
 ظاهر شود که اطلاق اگر در یوم ظهور اعانت حق
 عینمانند بر نفس سبقت کشید و قوی بر قلیش
 مذهب بارود در شرحی از اشیا که منسوب الی الله
 چه از اعلی علو و چه از ادنی دنو و این علو و دنو نظر
 مخلوق کر میشود بر جمع کل اسما و کل اوصاف طلالاً
 شد و میشود نادامیکه در ظل حق مستقر و الا
 حکم وجود بر آنها نمیشود تا چه رسد بر اتبغالیه
 نسئل الله بان یغسلک من کوزالذی جری من اصبح
 الفضل و یخرج عن هیکلک ثوب الاشارات و
 یخلعک بطراز اسم العلی العظیم و اینکه نوشته او را
 نمره خود خوانده مگو بان معرضین که ای غافلان از
 معانی کلمات الهی و ای بی بهره گان از نمره شجره
 ربانی اول مذهب بیان را در الی انما سید که
 حلیت و مقصود نقطه بیان جلت عظمت از کلمات
 و آیاتش چه بعد بجهت مشغول شوید و میباید
 از نفوسیکه کلمات الهیه را بهوای نفسانیه تاویل
 نموده اند و معانی آن را تحریف کرده اند مذهب
 و نقطه بیان این است که ذکر میشود اصل ظهور و

تجرید میفرمایند و بعد مظاهر آن ظهور کل با اعضا
 و افغان و اوراق و اثمار شجره ظهور چنانچه مشاهده
 میشود مثلا خود نقطه اولی روح ماسواه فذاه شجره
 ظهور الهیه بوده و متدنیین بدین اوجی از او را
 و اعضا و افغان و اثمار او محسوب میشوند و در جمیع
 در جمیع ظهورات ملاحظه کن و به رسم و رسم که بخواری
 ذکر نام مثلا نقطه را بحر و سایرین را امواج و هم چنین
 شمر و سایرین را مایه در این مقام اگر هر یک از مظاهر
 آن ظهور را بفزیناید که او من است و من اوح بود
 و لاریب فیه چنانچه در حر و فات حی که بعضی از آن
 نفوس موجودند و هم چنین در اعداد لاینها که
 بواحد بیان میشود میفرمایند که در کل دیده میشود
 جمال آن ظهور جمیع اشیا در مقامی منسوب بجنند و
 از جنند و بحق قائمند و از حق ظاهرند و بحق را جبند
 و بحق ناظرند و بحق محسوس و الله الذی لا اله الا هو
 یا من مقامی مدای آنچه مشاهده میمانی در سراق
 معانی الهی مستور است که اگر ناما قدرت صمد
 حجاب سراق روحانی را حرکت دهد و از این وجه
 معانی مستوره اشراقی ظاهر شود تنصعق و تنصعق

کل من فی السموات و الارض و لکن کور از ظهور او از شهر
 معانی مجرود و کور از صریح سلطان لایزالی منوع باری
 این مضایلی که در حجت لایعرب شبا القا نموده اند که
 اعراض را حج نموده بر فرض تسلیم بکل اشیا در مقامی
 بوده و خواهد بود از ارض متحد بدین معنی عجز تجرید و
 کن تا آنچه ذکر می نمایم بچشم خود ملاحظه نمائی و همین است
 که این خدام فانی عمر تلف نموده و اب و علف خورده و
 شما بوم و تقلید اکتفا نموده باری خوشتر از است که
 این مطالب را بگذاریم چه که ذکر این مقام فوق ادراک هیچ
 بوده و خواهد بود بغیر ادراک شما را جمع شوم و آن
 مطالبان نفوس ذکر نمایم آنکه نقطه اولی روح ماسوا
 فذاه اصل شجره امر و بحر اعظم و شمس حقیقت و بنام
 قدم را نفس ظهور دانسته در هر ظهور و ماد و نش را
 خلق آن ظهور که بکلمه از حرکت فلق خلق شده اند چنانچه
 میفرمایند اگر شجره از اشجار مغزیه در این ارض ظاهر
 نفس ظهور میفرمایند که این حجت است بکل شیء
 حجت است مثل آنچه خلق فرموده است حج را از قبل
 و فرقی مابین این دو مشهودند و این حجت نظر بقوله
 شمس کله است در او که بقول و خالق شده چنانچه شجره

عمل طواف شده و معبد عباد کشته خا مله ملاحظه کن
 اگر آن حجر نبود و حجر دیگر را میفرمود او هم همین شرافت
 مشرف میشد و این شرافت اسما است در ملکوت اسما
 ایکاش نفوس بالغ مشاهد میشدند نارنجی از
 طظام اسما در ای مقام ذکر میکشت و معلوم میشد
 که جمیع اشیا در آن ساحت مقدس در صقع واحد
 مشهور و امتیازات اسما بیه نظیر بحک بالغه الهیه بوده
 که از انظر بر تیه مستور کشته الا من نشاء رتبه بهتر آنکه
 این مقام از تحقیق مستور ماند چنانچه مستور بود
 و هست این قدر بدین که این اسما صنادق و این
 شرافت باقی مادام که در ظل حق بوده و بان امتیاز
 و بعد از تجا و ذو خراج از خلعت اسمی اخذ میشد
 و مطروح و مردود عند الله مذکور و مشهور و بشا
 از رضوان مشاهده و مکاشفه دور مانده اند که
 مطالب و همیه خود را هر وقت اراده نموده که ذکر نما
 بروایتی از روایات ملل قبل متممک میشود ذکر
 مینمایند که اوای بی بهر آن قبل و بعد از این امر
 شناسید و عارف ثوبی چه که این امر بد و نش
 شناخته نشد و نخواهد شد آنچه در دست ناسر بود

جمیع توهمات لایغیه بوده و خواهد بود و آنچه ذکر نما
 نزد اولو البصر معلوم و واضح است که از عدم بلوغ بعین
 اذکار متممک حسبه اند چون ظاهر و مشهود است و از
 میزان کنید و از میزان الله تجا و زمانید و جمع بود
 با این میزان الهی بسجده هر کدام را مطابق ملاحظه نمود
 قبول نمایند چنانچه از قبل و چنانچه بعد هر کدام مخالف
 مشاهده شد عمن و آنک و کن فی استقامت بد
 ای دوست زبانی من مظاهر ظهور را نره شوه ظهور
 ملاحظه کن و این آثار مادامیکه بنجر متممک از او
 و بعد از قطع از بنجره صوب ارباب نفس و هووی جفا
 متغیر بن تمکید که از طعم و لطافت و مراوت جمع نمود
 شود و محروم گردد و این اذکار نظر بفرمان ناس ذکر کنند
 و الا تم بحال علی ابوی روح ما سواه فداه که نفس ظهور
 باد و نش نسبت در ربط و مشابیهت و مشاکلهت بهیچ
 وجه نبوده و نخواهد بود و این نسبتها در عوالم اسما
 مذکور و الا ساحت ظهور مقتدر است از آنچه ذکر
 شد و میشود فتعالی عما طننت و عرفت و علمت و
 و تقول معانی کلمات بیان را احدی جز نفس زمین
 مطلع نبوده و نخواهد بود ای کاش در ظل بنجره و در

مستطال میشدی و از انما مر که بهینت لا اله الا هو
 شد اندر زوق یکت و معلوم میشد که مقصود منزل
 میان از بیان چه بوده و لکن قضی منک بما اکتسب علی
 و اینکه نوشته که حال انصاف بدید خود حضرت
 باب آیات را بهتر تمیز میداد یا بنده و شما و این تعلید
 نیست الی اخره کبر قول من القائل و عظم کفر و عدم
 کیونته میگویند و شاعرینتند قدم بنقطه وجود
 در چنینکه این کلمات از قلم معرضین جاری کل اشیا
 بر عقل و در آیتشان هم میخیزد و هم مفصل چه که نقطه
 اولی کیونته ظاهر و آیات الهی مثل غایت مفاصل نازل
 مع ذلك از ان اعراض نموده اند و بدت کرات دوش
 مشغول کشته اند اگر چشم بصیرت میداشتند ملاحظه
 میفودند که نقطه بیان از ظلم مظاهر شیطان و مطالع
 حسابان فوالله بصیر و ندبر و نوحه مشغول است چه که
 فرموده انچه وصف در بیان نازل شد مقصود ظهور
 اخر است و حال مشاهده میشود که طلعت اولی در کثر
 اخری ظاهر و بکلمات ظهور قلبش بر نفس سبب
 کشیده اند چنانچه از قبل امثال این نفوس بکلمات ظهور
 قلبش مستدل شده دم مطهرش در آن بخت نقل قدیم
 و تغفلون

و تغفلون جنبند ما الاصل التمزود و لا التمر و لا التمس
 و لا ابن ملجم و لا الاقل و لا الثاني و کاش از نصیر
 که محروم شد از انفاقتنا فیه میداشتند و انما از ان هم
 محروم شد اند چه که نکمت دفراء را از عرف طیب بقا
 تمیز نداده اند و با حیرت جعل خود را از عطر ریاحین
 رضوان عزیمدانی محروم نموده اند و این کلمه را هو
 مدان چنانچه بستید محمد اصفهانی که ولله هر نفسیکه
 اقل من ذر صاحب شامه باشد و انچه منتنه اش را از
 فرسنگهای بعید میشنود و احراز میجوید با او طایر
 شد از عرف کلزار قدس ربانی بعید و بی نصیب
 متحیرم که با چنین انفس چه ذکر نمایم و چه الفاکنم باده
 بر جعل میتوان ثابت نمود که را حیرت کلزار محبوب است
 لا فونفس المحبوب لو انت من الغار فینا با کبر میتوان
 محقق نمود که نعمات الهی نیکو است لا فورت الاله
 و الصفات لو انت من المشرین میفرماید ببین
 و ما نزل فیه از ان سادح حقیقت محبت نمایند و شما
 بالفا و ان نفس مشرک اوصاف کلمات معرضین
 و عقر الطهر ارسال داشته اید و اعتراض علی الله بکلام
 نقطه اولی هم مستدل شده اید از برای نفس نقطه

از کلمات قبل استلال نماید و شاعر نیستند و اگر
شاعر بودند باید اینچنان جمال احدیه الیوم ظاهر بیان
متمم شوند بگوای بی صبر چیم بکاشتم قدم
مقابل وجهت نشسته و قلب مبارکش از ظلمت مجر
با و ناظر شود و هم کن و از دوش از او سوال مکن بجز
محر رسیدی از معرفت کلمات بکنز بشمر و اصل
شدی از سراج منقطع شو نقطه بیان مفیر ما ^{مجدد}
بیان الیوم منوط بتصدیق مظهر ظهور است مع ذلک
از کلمات محکم الهیه غافل شده و به هوای نفس خود
گشته اند و الله مثل آن مشاهده میشود که از برای
قطره ماء ملح اجاج اوصاف بحر عذب فرات ذکر ^{نما}
عجایب است که شما نوشته اند حال انصاف دهد و
تقلید نیست مع آنکه سبلاسل تقلید چنان بسته
شدند که اگر جنود سموات و ارض جمع شوند از
کشودنش عاجز گردند و دیگر ذکر انصاف هم نموده حال
ای با انصاف انصاف ده آنچه نوشته و بحال قدم
نسبت داده جز از سید محمد شنیده ملام شرح ^{قول}
مدعی مقبول و سموع اگر در یکی از شرایع الهی که از قبل
لا قبل ما بین ناس بوده حکمی آوردی که مدلل باشد

برایکه کلمات مدعی سموع است این عباد از غان ^{بند} متینا
قول شما را بقول نفسیکه لا یعرف الیمین عن الیسار ولا
التور عن الظلمة و جمع ذوات شما درت برستی و مجور
عنادش داده و میدهند بر حق وارد آورده آنچه را که ^{هم}
ظالمی وارد نیار و در قریب هفتاد نفر در این سفر بوده اند
و قریب همین عدد هم نفوس از بعد بقره ظهور وارد
شدند اگر یک نفر بگوید احدی با من در و مشرک بالله
معارضه نموده و یا نزاع و مجادله و مکالمه نماید بشد
آنچه بقلم گذر نوشته اند مسلم میداریم تا نصف
نفسک یا بعد مع ذلک بقول سید محمد ^{نما} علم بحق
داده مع آنکه آنچه حکم فرمایید مختارند و آنچه عامل شود
عمل حق بوده و خواهد بود و لکن سمع نه تا اصغافا
و قلبه تا ادراک کند از برای که هر چه گفته شود حق
یفعلم ما یشاء و بحکم ما یرید بوده چه فایده حاصل
شود فوالله ادران شجرة طوبی از ظلم ان ظالم ان
فرد بخت و اعضان سدره منتهی در هم شکسته و چه
منیر علی اعلی از لطرات اشارات هیا کل بغضای ^{بغیر}
مموده و صدر مردم منیرش مجروح گشته و ذیل ^{نسبت}
بغبار مغتربات انفس مشرک الوده شد از حق مطلم

اية تظهر في الارض طيبه مباركة عرفانها من الارض خبيثه
 بحبه كشيء مشترك مطهر عما يداي بانصاف نفسه
 ظاهر وبكل ايات قدرتيه وظهورات عز صمدانيته
 مشهود جناح كل مشاهد مموده ومينما يند اكر شيئا
 منكري ازملا مختلفه جوياثو ومع ذلك بهما ايات
 كه نقطه اولي روح ما سواه فذاه اثبات حقيقت خود
 فرموده بل اعظم ظاهر شده وسيفر ما يد يا قوم ايني
 لفسر على بينكم وجمال محمد فيكم وكيونه الروح بينكم
 والارضين يا قوم خافوا من الله اني عبد امت بالله
 واياته وكنتم را فدا على باطلي مرت على نسائم الرحمن
 وايقظ الحق وعلني علم ما كان وما يكون واظهرني
 بجزاز نفسه وانطق بنبأ انه انتم تعلمون يا قوم ان
 تؤمنوا لا تقصروا بي ولا تفعلوا ما منعت عندي كل
 الاواح اتقوا الله ولا تشركون اني امتت بما عندكم
 من صحف الله وكتبه واصدق ما امرت به من لدني
 الله المقدر المهين الغريز القويم ومن كان ذي
 شتم يستنق موق را به القدير ومن كان ذي ثقة
 لينوق من ثمار هذه الثجرة ما ذاق محمد من سده
 المنهي وما ذاق علي من سده وقال البيان انتم تعلمون
 يا قوم

يا قوم خافوا من الله اني كنت كاحد منكم و اردت ان اصمت
 تلقاء نفسي ولكن الروح اهترني وحرقت بالحق و
 بايات الله ثم بيتانه وهذا ليس مني بل من لدني الله
 المقدر الغريز المحبوب فوالله لو كان في قلوبكم حياء
 اقل عما يحصى لم تسفكوا دم هذا المظلوم لانه لو لم يكن كما
 انتم تطنون ولكن يرب نفسه الى محبكم ويحكم هذا
 الاسم لا يتغيران تقصروا عليه وتفعلوا ما لم يترك
 الشارب روح الاعظم ثم حقايق ما خلق بين الكاف و
 التون ويا قوم انا نهي ساكم عما نهيت عندي كل الاواح
 امرنا كما امرت به في الواح الله المهين الغريز القويم
 انتم ما سمعتم حولي وبعادتم عن حدودكم الى ان تقصروا
 الله واركنتم ما ظهت الصفة بين السموات والارض ولكن
 انتم لا تسمعون وكذلك نهيتكم عن التصرف في امان
 الناس ثم نسايتهم وكذلك عن سفك الدماء وانتم
 بذلك قمتم على الاعراض وفعلتم ما لا ضل للمشركون
 ولو اقتل في كل حين بكل الاسياف لراصدت
 اصنا لكم وبذلك امرت من لدني الله وهذا لم يكن من
 عندني بل من لدنه ولانه هو الحق علام الغيوب حال
 ملاحظه كن اي بانصاف كه كرا بانصاف است

نفوس زانیه که در اصل حرم عز و صمدانیه خیاانت نموده اند
و دیگر چه از کتابات شنیعه که بان غامل گشته که واقعه
الذی لا اله الا هو که قلم از ذکرش جنایا میاید مع ذلک
نسبت حق باین نفوس داده و بحق نسبت ظلم را حق
حال منافی انصافیم و شما با انصاف کتاب استیغفار را
که در آن کتاب بر شدت میرزا ایچی قوی بر دم جمیع نفوس
مقدس داده چنانچه نفی را که منصوصاً نطقه اولی
روح ما سوا هذاه حرف ثالث من بظهور الله نامیده
بفتوای ان ظالم شهید شده و کتاب دیگرش که در آن
در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک
جمیع را بحق راجع نموده و خود ان جنیت مشرک حضرت
ایوب عریضه و غیره را در غلط خود او متوجه
و نوشته ای میا بکنیم باسم شما تمام میشود چه که شما
دینر هستید در مدینه کبریا مشافیه یکی از اصحاب گفته
که ناخال اینها از جعلیات گفته ام نقل نموده من جواب
خواهم کرد و فسادها خواهم بر یا بخو چنانچه نموده
مخصوص گفته که جمال ایچو دم با طرف محبت فساد
فرستاده اند و خود شما میدانید که ایچو گفته کذب
صرف بوده و مع ذلک فسادش شمرده مع آنکه در کتاب

و ایام کذب تعلیم شما میشود که هیچ یکو و هیچ نبوس و شما
غافل بوده و هستید و انقدر ملتفت نیستید که لایق
تفکر نمائی که ادر نه خلف کوه قاف نیست هه چندند
بروم و بچشم خود به بینم حق و در نش در ان ارض موجود
باین موقوف شده و بمغربات مشغول گشته الیوم که لایق
مکن بود بان فایز نشدی باری این نعمت بی زوال همیشه
بدست نیاید و این ربیع الهی همیشه ظاهره عنقریب
که کل محروم شوند این عبد از خدا میطلبید که در دنیا
و آخرت این عبد را از ظلم فناء بانش محروم نفرماید
و لا زال در حوریت طایفه باشیم و با نورش مشرق
و از فو که عرفانش مرزوق و از کور رضایش مشرق
دنیا را بطلان بانش و آگذاشته ام از دنیا و عقبی جز دوست
نخواسته و نخواهم انه بخیر معطی و احسن محیار اهل
انصاف نیستید که سهل است در کوی منصفین
مروند نموده و قدم نگذارشته چه که اگر قدمی رفته بود
نمیوشق که تقلید نیست و طال آنکه ابد از میان الهی
نداشته و بذاری و ایچو ذکر نموده محض تقلید بود
که از سید محمد خبیب کا زب سفید شنید تا حین که
اندوابع انصاف محروم بوده و لکن از خدا میطلبم که

از مثال ظلم و اعساف بهمین عدل و انصاف دلجو شو
 اگر چه بسیار مشکل است چه که غلظت کبیر جنس دیگر
 و زینور جنس دیگر و لکن نزد قدرت الهی هیچ چیز محال نباشد
 و نیست و آن محالیت در خود اشیا موجود و مشهود فکر
 لغرف ذکر میزی نقطه اولی نموده بود و اگر شما ناظر
 بمبیز بودید چنان قول بمنیز باطاعت نمودی که در جمع
 بیان فرموده که کل در حین ظهور باید از کل نبوی و عن
 کل ما عندهم منقطع شوند و بنفس ظهور ناظر گردند
 چه که آنچه از قبل بان متمسک بوده اند در آن یوم کفایت
 نمائید الا بصدیق باو بشانیکه میفرماید سطره ای از
 آیات ان شمس ظهور اعظم است از آنچه از قبل نازل
 و مع ذلک تذکر اشبات کلمات خلق و مشغول گشته
 و حال آنکه اطلاع از کلمات ان نفس نداشته و نداری
 و آنچه نزدش بوده دشمنی از این بجز اعظم بوده که باو عنایت
 شده و بعد با عرض از حق اخذ شد نفوسیکه در جمع
 امور مطلعند الان موجود جمع این عباد را این
 میدان و بی مذنب مشرفوانه که الله هجرت نموده
 و الی الله سایر گشته ام اگر چه معلوم است که ان مفید
 خبیث بشما چه الفاشا نموده و جمع این عباد را بدینیا

نسبت

نسبت داده خود شما فکر نمائید که دنیا بوده و بیکه دنیا
 رسیده و اگر این عباد یک کلمه صدق ظاهر و لزان نفوس
 میشنیدند باز ممکن بود که بعضی از اعمالشان را تا اول
 کنیم متصلا نمکرو کذب و افترا مشغول چون ملا فظه
 نمودند که این عباد بفضل الله بر حق ثابت و مستقیمند
 مذکور نموده اند که شاید بنسبت طینیا و امور ات
 کند به این عباد را تصبیح نماید و مظلوم متقی از برای
 ثابت کنند بحق نقطه وجود روح من فی ملکوت الغیب
 و الشهود فراه که ظلمی نموده اند که از اول فریفتن ابداع
 تا بحال احدی ارتکاب نموده الا لعنة الله علی الکاذبین
 و المفترین و الظالمین و اینکه ذکر آیات میرزا یحیی خود
 بودی نقطه اولی روح مساویه فراه میفرماید که از
 حین عزوب شمس حقیقت دیگر احدی آیات الله نخواهد
 شنید الا در ظهور بعد چنانچه ظالم خود ان جمال بار
 همین را بنفسه میفرماید چه که آیات و فرموده ما مسکبه
 مدلل و آیات الهی است بحق نسبت داده میشود و در حق
 مثل وجود ما یا است که از خود تحقیق نداشته و نداند
 و لکن نادانی که بشمس عز صمدانی مقابل اشراق در او
 ظاهر و بعد از انحراف محو و اینهم زان بیان است که

مفید نمایند در مظاهر ظهور دیده نمیشود مگر نفس ظهور
 لذا در جمیع مظاهر ظهور چه در کور و قرآن و چه در کور
 انجیل و چه در کور زبور و چه در کور تورات بنده نمیشود
 مگر نفس ظهور و هم چنین در مسکن بیان دیده نمیشود
 مگر ظهور نقطه بیان و این مادام که در ظل بیانند و الحیا
 بالله اگر نفسی خارج شد دیده نمیشود در او مگر شیطان
 و افعال و اعمال او و این سلامت که هر نفسی در این ظهور
 توقف نماید از بیان خارج و از حصن معانی محروم حیات
 خود نقطه بیان روح مساواه و زاهد این بصیرت فرمود
 لذا آیات هر یک از مظاهر ظهور ذکر استیت بر اینها
 صادق مادامیکه در ظل ذوالایه مستقر و ساکنند
 بعد از تجاوز از اهل نار محسوب و همان تجارز نفس
 نار و استوانتم من الناظرین باری اظلال و انکسار
 شمس فرض بگیرد و بجزیف معانی کلمات الهیه مشغول
 نشود چنانچه از قبل مشغول شده اید از تجارز نقطه
 بیان که الان مشرف و مشهود است حیات کنید بخون
 از او اعراض ننمائید کلماتش زحمق بوده از نزد او بر
 عباد او و او سیف خود قرار مدهید و بر نفس مبارکش
 ضربت جز نبند چنانچه اهل قرآن بکلمات رسول الله

استدلال نموده بر کینونتش وارد او و در دنیا بجه وارد او و در
 از جمیع این امور کنگشته بگو ای غافلان مگر سمع و بصیرت
 نداردید خود آیات را بخوانید خواننده الذی لا اله الا هو
 بلوحي از آیات بدیع مقابله نمینماید آنچه استماع نمود
 آیات مشاهده نشد که بالغ کامل طفل را چه قدر رحمت
 مینماید بشانیکه افعال او را تعریف میکند این تعریف
 و توصیف نظر بملاطفت کبریاست و اگر همان فعل
 از غافل ظاهر شود البته بیخ بوده و خواهد بود در
 حق صبی افعال او در رتبه او ممدوح و از رتبه کعبه
 نمود قبح و غیر مقبول درست ملتفت شوید که چه ذکر
 میشود اگر چه در ناس شعور ملاحظه نشد و اذکار
 مشاهده نگشته و لکن اگر شما و امثال شما غافل نشوید
 عبادی خلق خواهد شد که کوثر معانی را از کس کلام
 الهی بیابانند و بمقصود مطلع گردند اکثری الیوم
 رضيع عند الله محسوبند چه که از ندی غفلت میانها
 و هنوز ایام نظام ایشان نرسید چه رسد بلوغ
 و اگر بالغ یافت شود از آیات عزیمتانی که در این
 ظهور ظاهر شده حلاوت نسیم معرفت ربانی و
 سلسله قدس صمدانی را میچند و ادرایه مینماید

ودر نشر را مثل سرب بقیعه مشاهده میکند فلحا
 عن الله ولا تذکر وادونه عنده ولا تقاسوا ما سواه
 بنفسه ولا تظنوا في حفته ما لا يليق له ولا ينبغي لكم تقوا
 الله يا قوم ولا تعقبوا الذين كفروا بالله في ايامه ورجا
 ببرهانه وعضوا احته وبقا وذا عن عدله وظلوا و
 استظلوا اولئك يلغهم كل الذنات انتم تقفون
 وديكر نوشته بودید آیات میرزا اجمی در اطراف
 منبسط است و مدعی مقام حقیقت خود میباشد
 به بینه آیات خود قطع نظر از نص رب تعالی که اعظم دلیل
 انتمق این دعوی از اصل باطل بوده چه که کفر حق
 ادعای آیات نمایند باطل بوده و خواهند بود و همتا
 ادعای دلیل بطلان است بعینه مثل ان است که عکس
 در مراتب بگوید که من شمس شمس خود نوشته که
 او مراتب است و نصرتی مثل نیت که وجود مرآت
 لا تضاع تجلی شمس بوده و خواهد بود مع این شبه
 ادعای رتبه فوق باطل بوده و خواهد بود تناقض
 در این مقام است نه در این مقام که ذکر نموده چه که با
 وصف مراتب خواسته رتبه شمس ثابت غالی اینا
 تجلی که در مراتب دیده میشود اگر دعوی نماید که من شمس

خود فانیم صادق است لا فون نفس الله المهبین القیوم
 و دیگر عجب است که افتخار آیات موهومی را که نشان
 حجت اخذ نموده و دلیل بر حقیقت او ذکر نموده مع آنکه
 آیات در رتبه وجود او بوده کلنا ظمیر من الخلق فی حدیث
 و مقامه و از آیاتیکه مهبین است بر کل من فی السموات
 و الارض و مشرق است مثل شمس از افق اربعی محجب ماند
 اگر انشأ راست که افتخار این آیات بدانی شده که فوق
 ان مضمونه خف عن النفاذی خلقک فلا تذکر ایاد
 احد تلقا ذکر آیات او تقابل شمس التي كانت فی صور
 شمس التي كانت مشرقه عن افق القدر لتقابل ابانه
 با آیات الله المهبین الغریز القیوم و این در وقتی است که
 مراتب حقیقی باشد و اگر مراتب امثال شما بوده که ذکر
 نزد حق بدانسته و نخواهد داشت فافتح اذنك لتسمع
 من كل حروف من آیات ربك انه لا اله الا انا ان باكل شيء
 ندخلتمه بنفسی یعنی ایام ان نكرونا ولو نظرت بصیر
 لتهدكل كلات ربك علی هیکل الروح و بنظر بله
 لا اله الا انا المقدر المهبین الغریز الجوب خلقنا
 عما ارتكبت بائنا الغافل لان ما عندك لن يدرك عند
 الله و ما تفرقة برجع اليك كذلك كان الامر و لكن

لا تكون من الشعراء بن ناسم خريف را بناسم ربيع
 مناسبت و نجات علیین را بنجات سجین جهنما
 نوالدی نفسی بیده اگر بصیر بودی همان لوحی که از
 سماء منبت الهی انما مات الحجة و مخصوص ذار سال^{بالل}
 حرق از آن تو را کافی بود و همان لوح را میزان کن با
 آنچه از قبل نازل شده است بدان هذا فنزل من لدن
 منزل قدیم اگر در و درون کلمات الله تعریف و یا توصیف
 شود این نظر با آنها رعایت و تشویق نفوس است
 و علی حد هم و شانهم ذکر میشود لویقترن المخلوق الی
 الخالق و یقابل استرج بالشمس لبقترن آیات دونه
 با یانه و نقابلها التواقة ولا تفقدن الارض بعد
 اصلا حیا و لا تکلن من الذین هم بذکر الوردة احتجوا عن
 الثمر و افانته و اعضانته و اوراقه و انما له لو یكون قد
 حقیقته چون از عین کدره نوشیده از عین عذبه
 سالیغنه ساینه جاریه محروم مانده و قلبیم الله با الله
 ثم ارفع بیدک و خدمت عترته ثم اسر بها الله بتسیر بها
 قلبک و تطمنن بها نفسک و یرد فوادک و تکون من
 الموقنین بدان اینکه نوشته مدعی مقام حقیقت^{است}
 بیینه آیات خود هذا فی ملک و منه علی الله المهبین^{الغیر}

چه که این رتبه مخصوص مظاهر احدیه و این ظهور مدعی^{نشد}
 بوده و خواهد بود که با یات الله و بیئانه ظاهر شده
 و جز آیات منزل و ظهورات قدرتیه با امری متمسک
 نشد چنانچه در جمیع اوراق بیان مسطور است
 بصرك لتعرف و اینست مقام یا من دل طلیزانه بلیانه
 و هم چنین مقام دلایله یا تیره وجوده اشیا تیره و هم چنین
 اعرفوا الله بالله چه که بر او جایز نیست که بغیر خود
 استدلال بر حقیقت خود نماید او بغیر خود معرفت
 بوده و خواهد بود و ما سواه با و معرفت و بنسبتهم
 الیه مفوض او است میزان الهیه و صراط احدیه و شمس
 قدسیه و بحر اعظم و کله انهم در مرتبه و بیت معمو
 و کتاب مسطور جمع باین میزان سخید میشوند و او
 بذات خود کل بنجر از او معبود و او بنفس خود قل
 یا ایها البعید تقول و لا تعرف و لا تعرف انک
 فی الحکمة شعور ملاحظه میشد ذکر از معانی مستو
 که در سراق عرفان معنوی این ظهور مسطور است
 مذکور میامد تا برجست لاطل لها فی الحکمة محال میشد
 و لکن حقیق است که لثالی قلزم عزیزی را بدست
 سارقین داد و عور معانی مفسوره را در محضر خدای عزیز

مکشوف آورد چه که بچشم و بصیر و فواد و قلب خازن بود
و هستند مثل آنکه عبارات حضرت امی بی روح مانند
و ذاه را سرفتن نموده بکلمات محموله خود مرکب نموده اند
و با بسم خود انتشار داده اند و عاقل از اینکه صرافان
احد تیر در صد هزار هزار حج بکلیان اولوز ایشانند
و از او بعدش بی برند چه که از معدن اهل تنیم
ضد الهی جاری نشود و از منبع فطران بسبیل اهل
ربانی سازی نکرده و عباد و هستند که بر احوال
مکین و حرم بی برند چه که را بر طیبیه هدایت نمایند
صاحبان شامه اصغر را بر صوان جلال علی امین
در ملک ابصر حدیده ظاهر شوند و صرافان از حدیث
بوجود آیند و جوهر کلانش را بجان خریدار شوند
از کون و امکان در سیلش بکنند و جان در دست
ایستار نمایند با سمر از رسم دنیا منقطع کردند و بند
از ذکر عالمین بی نیاز و بیادش از یاد و نشانی فرغ بگو
ای بی بصیر اگر منظر اگر با ضریبی در روضان
سیر نمائی جز اینکه نخواهی دیدم بزل بغض خود دلیل
بر خود بوده و بظهورش حجت بر جمیع اهل عالم تمام و کامل
و اگر از فضل و مرحمتش انیان با آیات فرموده این

از فضل است مخصوص عباد او میفرماید بغیر ما بظهور
من عنده بر او استدلال مکنید چه که دلیل از او ظاهر
و محبت با و ثابت و برهان از او مشهود و غیر نیز در حساب
معدنش معدوم و مفقود بگوای که حقیقی از نشانی
که فرموده ببیان و منازل فی السیاق از ان طلعت
رحمن محجب نمایند و بحروفات بیان در امرش توقف
مکنید چه که جمیع حروفات و مرای بقول او خاتمه شده اند
و جمیع بیان از سما، امرش نازل گویا شما از اهل
خبا بلقنای موهوم اهل فرقا نید و آن از جنکله
بمیرن آمدن آید و به پیشه طنیه اخری وارد شد
حرفی از بنیان مطلع نموده و نیستید از سنن غار
بی خبرید و از مذهب عاشقین بعایت و در بگوای
معزود از العزود با این ادراک سیف جفا بر تارک
اولاد کشید و بجان خود غار نشاند و بگوید
کاش این راهی که میروی انتهائش بزرگستان باشد
چنانچه گفته اند این ره که تو میروی بزرگستان است
و لکن این بسبیل متهی با سفلی نیران بوده و هو اهد
بود و این عجب است که مدتها است در جوایز
آمد چه که مدینه کبیره با این ارض طیبیه مبارکه

اینقدر بعید نبوده که قاصدین را زحمت دهد مع
 ذلک خود نیامدید که سهل است بکنفر میفرمود
 بساحت اقدس از تو نیامد و ذکر لطیفی ^{بهر} ^{آواز}
 نشد و بذاک جعلت نفسک جزو ما عما خلقت له
 و کنت من المعبدین در آخر اینجمله ذکر میشود بدانکه
 این آیات همان آیاتی است که نقطه بیان بان معبود
 شد و محمد رسول الله بان ظاهر و روح بان باطن
 و کلمه بان ثابت حال قدری تفکر نماید که معجزین
 بان ظهور چه ارتکاب نموده اند عند معجزین مجربان
 و ساکنین فلک حکمت ربانی نفوس معروضه از این آیات
 بدیعه الهیه از کل انبیا و رسول معروض بوده و خواهند
 بود و لکن عین دایه الحیة التي كانت نفس الظهور
 اولئك من اخر الناس و لکن هم لا یعلمون نسأل الله
 بان يعطیک جناح الیقین فی هذا الامر المسیر لتطیر
 بها الی سماء العز و التقدیس و تقول الحمد لله رب
 العالمین و اینکه نوشته بودی قطع نظر از نظر رب
 اعلی بشو ندای این عبد را و ابد از نظر نقطه اولی
 روح مناسوا هذاه سخن ذکر مناجیه که در نفس المنا
 و جماله الکرخیز که بهیچ وجه مطلع نیست که مقصود از نظر

نقطه بیان که بوده و حیثیت نه شما مطلع و نه درون
 شما چه که این امر را بصیر کل مستور و احدی بتفصیل
 ان مطلع نه الا نفسان واحد منما استشهد فی سبیل
 الله و نفس دیگر موجود و مشرکین او را کاذب انسته اند
 که همدانایات خود را بین ناس انتشار دهند و از این
 گذشته این نفسی که معرض بالله از غای ان مینماید و
 ذکر نموده اند در باره اسم الله الذیان میرزا اسد الله
 اعظم از ان نازل بیانات نقطه بیان را ملاحظه کن
 که جمیع اسماء الهی را با و راجع فرموده اند و تفصیل این
 در کتاب تیکه از مشرق اصبح رحمن استراق فرموده موجود
 و هم چنین عبد حاضر لدی العرش بعضی الواح در آن
 امور مسبوط نوشته اند ملاحظه کن لعل نتدکرتی
 نفسک و خرق احجاب التقليد بعبودتک المقتدا
 العزیز الحمید و همین اسم مذکور را که نقطه بیان
 دیان فرموده که اعظم اسماء الهی است شما اليوم دینی
 میخواهید و ابوالشر و میباید و مرشد شما امیر را
 بچی نصر حکام غیر تلویح در کتاب بختین خود که بمسقط
 معروف است فتوای قتل ان مظلوم را داده و هم چنین
 نفوس دیگر را برید و بخواهید نام مطلع شوید که بر مطلق

حقیر وارد شد و هم چنین بفظه اولی با و مرزوم فرمود
 انک انتان یا حرت الثالث المؤمن عن بقره الله و
 این معانی است که سبقت داشته بر کل مقامات و
 بعد بیانی در این مقام فرموده اند که از ناو سج کلنا
 الهی جان مستفاد میشود که بلفظ آمده در ظهور بعد
 فایز میگردد و آن هیچکندم او را با و میشناسانند
 بینیدی حاضر شد و لسان الله با و متذکره مجلی از
 تفصیل او اینکه هنگامی که میرزا شیخ فریاد کرد و
 نوشت حضرت ای جو از عراق هجرت اختیار فرموده
 بودند و قریب دو سنه بود که امبا احدی از اهل
 اطلاع نداشت و چون رفقتل از زده مرشدت ظاهر
 شد میرزا محمد نامی مخصوص رفته با ذریایجان که آن
 مظلوم را شهید نماید ای الله عا اراد لیتم القول فیما
 ذکر فی اللوح و اسم مدکور از ذریایجان آمد و جمیع
 اصحاب بر قتلش ایستادند از عرب و عجم و این در وقت
 بود که حضرت امینی مراجعت فرموده بودند و در عراق
 نشر نید داشتند یعنی امر شد بدینکه بومی از
 ایام جمال الهی از اول طلوع فجر تا قریب بعصر یک
 از اصحاب را که در صدد اذیت آن پیکار بود در طلبید

و فوی طبع فرمودند و بعد از دو یوم اسم مذکور بر سر
 حاضر و آنچه از مقرر است که نسبت با و داده بودند از
 خود سلب نموده و قسم یاد نمود که آنچه نسبت با این عبد
 داده اند کن بجز فرائض و جمال الهی کمال ملائقت
 با و فرمودند و با آنچه در لوح ثبت بود فایز شد و نیز
 خود را جمع گشت بعد از چند یوم نفس مذکور او را
 فریب داد و از کاظمین آورده قریب خانه مرشدت
 بیچاره را شهید نمود فوالله در شهادت و عنایری در
 عراق مرفوع گشت و بقیه غیبت فرو گرفت که بعد
 سبب بدید شد و در اسواق سراج برافز و خستد جمیع اهل
 عراق خانقا مضطر با متزلزل اصیحه با الله بر آوردند
 و ندای می نمودند چه از انات و چه از ذکر که از سفک
 دم این مظلوم است که این بلیه بر عراق نازل شده و
 مستعز نشد و از نوم غفلت بیدار گشت و الله
 بظلم او را شهید نمودند که اسم آنها انفع و نحو بودند
 در آمدند مع ذلک متنبه شد نفسی را که حضرت اعلا
 روح مناسواه ظاه او را فرزند احد نامیده و هم چنین
 منظم الا حدیه و اسم الله الدیان خطاب فرموده در
 الواج ناریه خود بجهت ارباب او را می نامند و تا حال

احدی از مشرکین اورا نشناختند چه که ستر رحمن خائلی بود
 قل یا قوم انقوا لله ولا تسفکوا الدماء توبوا لله یا معشر
 العاقلین لعل یکفر عنکم بریراتکم و یغفر سنیاتکم الیه
 ناحت بها سکان الملک و الملکوت ثم اهل ملا العنا
 و مرشد شما در مقام استحقاق ان شهیدین معین ذکر
 میشود که نقطه اولی با مرقوم فرموده اند و سفارش
 نموده که کاغذ و قلم خوب از برای تحصیل نمایند که من
 بر او بنویسم بگو سنانا که این قول مقبول از همین محل است
 که بود در ظل او بوده چه که اینگونه تلفظ از ابا ظاهر
 نسبت با طفل و کاش همین قدر مستشعر میشود
 لا والله ان ینتشر فی نفسه ولو یالی الله بكل اینه ان یغفل
 من اهل السموات او یجود الروح او یصنف الاولین و
 الاخرین فوالله ان ظلم ان انفس مشرکه هیا کل احد به
 در نوع و ندبه و نقطه اولی بخین و ناله مشغول فیا
 لیت بکون من ذی و یجمع رذی بصیر رذی قلب لیتهد
 و یسمع و یفقه غشت فلو بهم و افندتم سوا ط
 من النار و نارح من التیران و منعمهم عن التوجه الی
 افضلهم و اعمالهم و مناظرهم من انفسهم و مناخرهم من
 افواههم بگو ای مخالف جاهل سنانا که محمولات حقوب

شد نصر نقطه بیان است در کل بیان که در همین ظهور
 بیان و منا خلق فیه از نفس ظهور و محض نبوت محمد
 خدا را که ان مشرک و امثال او از نصیر حج کلمات محکمه تنفیه
 الهیه محرم مانده تا چه رسد بتلویح اشارات مالک
 اسما و صفات بگو از خدا شو کسید و ذیل درین قول
 بطین ظنون و او هام میا لا بشید و شمن مشرقه بهما
 احدیه را بحجیات نفسیه میوشتانید قل الله ان هذ
 لشمس ما اخذها الکسوف و فیر لا یخسفها ابد اذ انما
 بغیظکم ثم بنا رحسده یا ملاه شریه منوز ان ذر
 ادراک نموده اید که در همین اشراق شمس مدلول لیل
 لا یمن و لا یغنی بوده چه که مقصود از دلیل عرفان
 نفس مدلول بوده اذ افاق فتح بصیرک لمرها مشرقه عن
 اضق العز و الجهد و الحلال قول که غفلة پس
 اگر دیگری بر اید مدعی مقامی بعد از نقطه بیان
 شود خالی از این نیست یا مدعی این باید باشد که
 ظل نقطه بیان است و دوره نقطه بیان هفت
 نکشته و تکمیل این دوره نشد باید در این صورت
 کمال عبودیت نسبت برتعالی نماید و غایت اتمام
 بغیر نیایش او نماید و ابد بعد دعوی از فرمایش ربعالی

باید مختلف نماید چونکه دوره دوره او است و خود مدتی
 در ظل افتاده اتمی حال قد و انصاف ده و چشم
 نکش که در چه مقام واقعی و در چه مرتبه قائم چه فرق میان
 خود و ملل قبل مشاهده میکند چه که آن قوم که از زلال
 سلسال معارف معارف عزت صمدانی و کون انصاف
 سلطان لایزال محروم مانده اند بسبب این شده که بکلیله
 مثبت نزد خود مستدل و معتکف و بان دلایل بر سلطنت
 قبایل اعتراض نموده و از شریعه قدر احد محروم
 گشته اند مثلا اهل تورقربان استدلال نموده که بعد
 از موسی نفی صاحب شریعت نخواهد آمد و ^{نفسهم} شریعت
 بنیاد باید شریعت او را ترویج نماید و هم چنین علامت
 معین نموده اند که نفس ظهور باید بان علامات ظاهر
 شود و لذت ممنوع شدن از عرفان مظاهر ظهور ^{حیرت}
 نفس ظهور بظهور کیفیت بظهور الله و اراد انما عندنا
 و هم چنین اهل انجیل بر اینند که خود عیسی از اسمان
 نازل میشود بعد از ظلمت شمس و تاریکی قوس و سقویا
 کو اکتب و هم چنین ملت قرآن که ابدی قائل بر اینست که
 صاحب شریعتی ظاهر شود نبوده و نیستند و میگویند
 نفس هزار سنه قبل از نزول خاتون متولد شده

و در جالبغا و جالبغا الان موجود است و منتظران
 الهی است که ظاهر شود و او میاید و شریعت رسول الله را
 یعنی همین شریعت که در دست هست ترویج میدهد و
 علامتانی هم در این مقام ذکر نموده اند که اگر تفصیلا ذکر
 شود کتابی باید تالیف نمود جمع این مطالب را همین ^{متقنه}
 و بضموم محکم و دلایل محققه نزد خود چنان ثابت
 نموده اند که منکرین آن را کافر باطل و مشرک دانسته
 و میدانند در حین اشراق شمس عزت تقدیر چون
 بر خلاف آراء این نفوس بوده لذت اکمل محبوب و محروم
 مانده اند مع ذلک تازه استدلال مینمایند که این ^{نفسیکه}
 ظاهر است یا باید فوق آن نباشد یا در ظل او اگر در ظل
 او است باید با اعمال او غامل شود و اگر فوق او رتبه را
 ادعا نماید محال بود چه که هنوز دوره دوره او است
 و تکلیف نشد حال انصاف ده فرق شما با این فرقه
 چیزی است بلو فرق لا یجسی چه که در کتب انقوم ^{بایشا}
 معضله و نیات مقتضه مستوره نلو میا من غیر بصر
 ذکر ظهور بعد بشک و لذت المحبت مانده اند چه کلد را که
 نموده اند معانی کلمات الهیه را و لکن شما و امثال
 شما ^{شما} آنکه نقطه بیان روح مناسوا مده نصریحاً

من غیر تلویح میفرمایند با آنچه ما بین سہوات و
 خلق شد چه از کلیات و چه از اشارات از ان ملطاً
 وجود و ملوک شہود خود را منع ننمائید لایذکر
 میکنید کہ حق جائز نیست ظاہر شود صد ہزار فرین
 بر فہم و کمال شما و مرشدین شما از این کلیات کبرتہ
 عزیزتہ کہ شما القا نموده اند معلوم شد کہ خود را
 مختار میدانند نہ حق را بگوای مؤتم ہرگز حق در
 هیچ ظہوری بحیال ناس ظاہر شدہ و برخلاف آنچه
 در دست جمیع ناس بودہ ظاہر شدہ کہ مقتدر تر
 ذات اضعافدستر از جمیع مخلوق و اوہام و اشارات
 و دلالات واحدی بر نفس ظہور و کیفیت او مطلع
 الا نفسہ العلیم الخیر انقدر کردہ اند کہ روی ہود
 و جمیع معجزین ارض را سفید کردہ اند ہود بیدار
 معلول انستہ دیگر دستور العمل از برای حق ذکر نکرد
 کہ اگر ہچہ انعاما بید جائز نیست و اگر فلان انعاماً
 باید بشون محدودہ معینہ ظاہر شود فد کبر قولک
 یا غافل انقدر ادراک ننمودہ کہ تکلیف ظہور قبلی
 تبہور و بعد شدہ و خواہد شد چنانچہ در این ظہور
 مدع قدس و رحمانی در سنہ تسع در سترتر نفوس

مقدمہ مطہرہ رکبہ در همان حین تکمیل شد و لکن
 لا نشعر ولا نقتنع ولا نعترف چہ کہ متکرر مصرعہ فان الہی
 تمت طوطی معانی بودہ نہ قسمت ذاع ظلالی و معنی
 باللہ چون توقفت نمود و از صراط لغزید در همان حین
 ہیکلش از تنص انسان خارج و بجوہ بہ نام ظاہر و
 مشہور دگشت فسخان من سیدالوجود کیف یشاء و
 یبذل الامور کیف یرید لا ارادہ امر و لا مرد لشیئہ
 کل شیئ منقاد لسلطنتہ و مشفق من خشیئہ و بعرض
 من سلوۃ و اندک الترت بلیق تہلیل اہل ملائکہ
 ثم تسبح بہ اہل مداین البقا و لکن تو از ان نفوسی منظر
 میانی کہ ارادہ ادراک امری و یا تفتقہ در شیئی بدست
 و نداری مقصود اثبات ریاستیست کہ از برای
 خود مشتق نمایند و خودہم در ظلمت معروف و موسوم
 باشند تا آنکہ ان ظلمہ بر ہوت و ان مانہ ملح اجاج
 لو انہم یفتنون بگوای اصم باطنی احدی در علم حق
 احاطہ ننمودہ و نخواہد نمود علمہ مکنون حق و نہ صول
 من اطلاقکم اگر ارادہ و نماید در یک حین حق اولین
 و آخرین را تکمیل میفرمایید و لکن تو ہنوز تکمیل را
 نفہم کہ تا تر استعداد ادراک ہم در تو مشاہدہ

و این عبد که بکار خدام درگاه است نور استعداد بسیار
 و بر توکل اتق الفایده می شود که از آن ادراک غائی بعضی امور
 منوره را افلا آن قدر می شود که اگر بر تکمیل ظهور اطلاق
 نمینماید یعنی بعضی خود مطلع می شود فاستحی عن الله ولا
 تقنن له فواتین نفسک و هو ملک انه یظن کیف یشاء
 الا بما انت تشاء چه مقدار جبرور شده اند که از برای
 حق جل ذکره قواعد ذکر می نمایند و شرایط مذکور می باشد
 حال شما انصاف ده ان حقیقکه بدستور العمل مشرکین
 ظاهر شود مثل خود ان انصر مشرک خواهد بود کما اعرفتم
 و استدرکم هو مخلوق مثلکم و مردود الیک ^{و الله}
 پست ترین خلق او و عباده او ننگ میدارند که با آسید
 ان نفوس مشرک شما الفایده اند حرکت نمایند که تمام
 عیدون العجل و لا شعرون و یبعون الشیطان و
 لا یعرفون و یعقبون الحجت کلا یغفون و یشرهون ^{ضلته}
 ما شر به الطاعون و لا یعلون و انقدر ادراک منوره
 که در هر ظهور اگر حق جل کبریا نه با داب و مشرک و
 اعمالیکه ما بین ناس بر حسب ظاهر بوده ظاهر می شود
 هرگز احدی اعراض و اعتراض نمی نمود و جمع مکتوب معاً
 حضرت لایزال می فرمودند و بلبقاء الله مرزوق

میکنند

میکنند اما ننگ در هواء روح طایرند و بصیرت دیدار
 در ایشان ناظر صد هزار امثال ان نفوس را در عز قاب
 فنا مشاهده می نمایند که هر یک بخشیش منبته ملتفت
 و لکن از برای ان خبیش قرار و استقرار نبوده و خوا
 بود و بالاخر معزق خواهد شد اگر چه حال هم نزد جان
 فک انهمی لانی محض و غرق و فانی و معدوم ^{مستند}
 میشوند سمع را از قطن تقلید پاک کن بشنو که حق را
 از پست ترین خلق او و بدانکه حق جل شانیه بی هیچ حال
 محبوبه و بی هیچ حدودی محدود نخواهد بود ظاهر
 میشود بهر قسم که اراده فرماید چه که لم یزل مقتدر
 بوده و خواهد بود و هرگز قدرت کلیه اش سلب
 نخواهد شد حال بوجه شما اگر حق بدستور العمل
 معرضین ظاهر شود قدرتش بجهت ما و بلبقیانی چه که
 از بیان شما چنان مستفاد میشود که لا یتلوا ^{بالتین} فتم
 ظاهر شود و قادر نیست بغیر آنچه شما نوشته اند
 از مظاهر امر خود را در راض بفرستد بشر ما ظنتم
 و نظون و فذ جطت اعمالکم بما خرج عن احوالکم
 و لکن انتم لا تستشعرون فی انفسکم و تكونون من الغفلة
 فوالله روایح متنه کشفه از اشارات کلیات ان ^{نفس}

مشکر بر عالم و اهل ان مروه نموده از خدا مطالبیم که
 صرص عنایتی بفرستد و این اریاح را معدوم نماید
 خود ان مشرکین حسین الف سنه یوم قیامت راستند
 که بیست ساعت منقضی شد بگو ای در بصر ان همان
 در اینجا جاری بنجاه هزار سنه در ساعت منقضی شود
 حرفی نذارید و لکن اگر دو هزار سال بوه تمام در سنین
 معدومده منقضی شود اعراض مینماید فوالله
 فلیذکم کل الاشیا و یضطر لقتله عقولکم و عرفانکم کل
 ما خلق بین السموات و الارضین بشوا از ابن عبد
 و سخبات او هام را خرق کن و بحق بنفسه نافرمانی
 که دون او مخلوق او بیند و بکله من عند او ظاهر و با
 بدین خود معروف نگشته بلکه ما سواش باو معروف
 بوده و خواهد بود چشم بنفس ظهور و عیالطهم ^{عند}
 داشته باش و مشرکین برورد کار را که ظاهر فرمود مظهر
 نفس خود را بعتنه چنانچه نقطه بیان مفریاد و
 لغد قریب الزوال دانتم را قدون شمس در قطب ذوال
 مشرق و مضمی و این مقام شکر است نه شک است
 نعمت مدان و نعمت را غضب بشمار اگر چه از نزل ظهور
 مظاهر احدی به نعمت ابرار و نعمت تجار بوده و خواهد

تجار و اشرا را لزال نعمت دانفت انکاشته اند و عنایت
 صرعه را غضب دانسته اند در تکمیل دوره ذکر نموده
 بودی بشنوبیان منزل بیان روح من فی حقایق
 الاکوان فذاه را که بنظر منیر ما بیند فوله کبریا نه
 من اول ذلک الامر الی قبل ان یجک تسعة کینونات الخلق
 لم تظهر وان کلما قدر ایت من المنطفة الیها کوناه الحما
 تم اصبر حتى تشهد خلق الاخر اذا قل فبارک الله احسن
 الخالقین و اشهد ان فرق القائم و القیوم عدد تسعة
 ذلک ما تکمل الکیونیات فی مفاعله من ذلک فرق
 بین کل اعظم و عظیم و در مقام دیگر و لراقین فرق
 القائم و القیوم هم فی سنة الشمع کل خیر تدکون
 و در این مقام نازل هذا ما وعدناک قبل حين الذکر
 اجناک اصبر حتى یقضى عن البیان تسعة اذا قل فبارک
 الله احسن المبدعین ای صاحب بصیر و انصاف و ان
 علی زعم خود چشم بکشا و از ظهور تسع نا حین خلق
 اخر ما هدی کن و ببارک الله احسن الخالقین و
 تبارک الله احسن المبدعین ناطق شو ملا خلدن
 که در تکمیل خلق و اعظمت ظهور بعد در فرق قائم
 و قیوم و هم چنین اعظم و عظیم بصر جان غیر تلویح

میفرماید چون مدت منقضی شد و میقت الله
 باحر رسید ظهر جمال الشرح سلطان زمین اذ فرغ
 کل من فی السموات والارض الا من اذن الله بقلب سليم
 اتقوا الله یا قوم ولا تغنوا القیوم بحیث یبیکم خانوا
 عن الله وکونوا من المتقین ابایم ان مخزنوا کلمات
 عن مواضعها لان ذلك خطأ عظیم فی الواح عز
 وکن نطفه مقام بلوغ را درک ننماید چنانچه الیوم
 ادراک بیانات الهی را حدی بنموده الا من شاء ربک
 اگر چه این کلمات را بطیغانات باطله خود تاویل نمود
 تحریف خواهند نمود چنانچه نقطه اولی جلّت عظمت
 خبر داده حال از اینها گذشته یک ذکر میباید لعل
 مستغفروید بشعور آید اگر نفسی مذکور دارد
 که شجره از حین الی انقضاء دو هزار سنه باورد لطفه
 حرته معطره ظاهر خواهد شد با کمال طراوت و صفا
 و عطر و روایح محبوبه و حصر نماید که شما ناظر خود
 ان شجره و ظهور آن نباشید در آن او و بعد صبح از
 خواب برخیزید و بغتة ملاحظه نمائید که آن شجره
 طیبه منار که باورد حرته لطیفه منبعه ظاهر شد
 حال چه میکند انکار خواهد نمود آنچه بصر مشاهده میکند

و بنامه میباید یا با آنچه دیده موفرن خواهی شد لا والله شما
 و امثال شما از ان نفوسی مشاهده میشود بیکان او را در
 مشهوره ظاهره را با حیا رطون و هوای در هر روز نمک
 زود بمیراند باید دو هزار سنه بعد از این او را در ظاهر
 شود و از این شجره مشهوره ایدات لکم یا ملائکه المؤمنین
 مع انکه بنص صریح منزل بیان ابدی ظهور بعد محدود
 بوقتی نشد چنانچه منصوصاً میفرماید اگر چه این شجره
 ظاهر شود مختار است چه که عارف بحین ظهور احدی
 الا الله نبوده و نیست و در جمیع بیان میفرماید
 باراده و مشیت خود ان سلطان احدی است بظهور
 نفسی که یثاء و پریدانما الدلیل ایه و الوجود علی
 نفسی نفسی اذ الغیر عرف به و هو لا یعرف ببدونه
 سبحان الله عما یصفون و هم چنین میفرماید چه
 غایب ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدق
 بلفظ حقیقت نمائید و شکر الهی بجا آورید انتمی حال
 ملاحظه نمائید که چه صراحت میفرماید که هر وقت
 ظاهر شود باید تصدق نمائید مع ذلك بجای انکه
 فرموده شکر الهی بجا آورند عوض شکر شکایت آغان
 نموده و بجای تصدق به نام کین و سیف بغض بر آن

مطاف و روح نبتین و در سلین هجوم نموده اند بگوای
 محروم ملاحظه نما که سلطان معلوم از ظهور محترم
 مکنون را به پیش شرطی مشروط فرموده فات بها لا
 نوالذی خلق السمکات بکلمة من عنده اما این ظهور را
 معلق و مشروط بامری و بشرطی نفرموده اند چه که شرط
 در آن مساحت مفقود صرف است و جز نفس او بر او
 احدی محیط و مطلع نمیفرماید اما اثر دلیل بر او است
 و ظهور و وجودش مثبت نفسش مع ذلک کلمات
 موهومه و اشارات فالایقده حق منبع را محدود نموده
 قولی لم و بما اکتسب اید بهم کلمات الهی را به او
 خود تحریف نمائید و تفسیر مکنید چه که احدی معقود
 ان فایز نشود چنانچه در احکام ظاهر تیره و سناجی با
 امر فرموده اند که از جناب اسید حسین علیهما السلام
 تلقا عرش بود سوال نمایند میفرمایند چه که شما
 غار و بمراد الله نیستید مع ذلک شما معرض بالله را
 نفس الله دانسته اید از این گذشته حاتم التبتین از
 محکات آیات کتاب ربی تلقا التبت است اگر هر دو
 و هفتاد سنه احدی معنی آن مطلع شد حال هم معنی
 کلمات منزله بیان را نفس حق و الله می تواند از آن

نماید بسیار فکرا نماید در آنچه ذکر میشود و از قلم باند
 الله جاری میگردد که شاید از ضرر بر یلم این ضعیف
 بجال قدم فایز نشوی ان لیهدی من یشاء الی صراط مستقیم
 و دیگر معلوم نشد مقصود شما از تکمیل چه بوده اگر
 مقصود تکمیل آیات الهیه است که ان در حین نزول
 و ابداد در آن مساحت نقص راه نداشته و نخواهد داشت
 منازل من عنده کان کمالا من قبل و يكون کمالا من
 بعد و فی الحین و اگر مقصود تکمیل نفوس است که نفوس
 مشاهده شده هر چه مدت طول کشید ناقص تر
 ظاهر شده اند چنانچه در منتهی دوره و زمان بعقید
 شما منتهی کمال و وسای ان عصر ان بود که جمیع الوجود
 الله را طرد نموده و بر سبب الهی وارد آوردند آنچه
 شنیده اید و یا از تکمیل تکمیل اعمال ظاهره مقصود است
 اگر اینست که مشاهده شده اکثری راهان اعمال ان
 احجاب گشته چنانچه ملاحظه شد که غاملین و
 چون ظهور زبرا عظم را مخالف اعمال خود مشاهده
 نمودند فتوی بر قیلتش دادند و سفک دم مطهر شریف
 و هم چنین اهل انجیل و هم چنین اهل تورات تا منتهی
 شود ظهورات ببدیع اول بدانکه تکمیل کل شئ معقود

بقول و تصدیق بقضه حقیقت بوده بشوکه نظر بر این
 روح مانا سواه فدا چه میفرماید که شاید ز کثر میانات
 رحمن از غبار تیره اشکات مظاهر شیطان مظهر فریغ
 اگر چه یقین است که کلمات الله در قوا اثر نموده و
 نخواهد نمود و لکن لحاظ الله در اکثر میانات متوجه
 افنده مخلصین از عباد خود بوده چه که ان نفوس مقدر
 منقطع روح ملک معانی را از فرسنگهای بعید
 استنمام نمایند و بکلمات الهی از کلمات عالمین منقطع
 شوند قوله مبارک ذکر فانه لو جعل منا علی الارض نبیا
 لیکون انبیاء عند الله از این میان رحمن حقیقت
 تکمیل را ادراک کن که شاید منتهی شوی و خوف انشا را
 بجز لو بمعانی الهی صریح فرستی و موقن شوی ^{باینکه}
 کل امور از حق ظاهر و محقق را هیچ و بتصدیق او نایب
 و محقق قدری تفکر نماید که منتهی رتبه تکمیل هیاکل
 بشریه بر رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند
 اعلی را محال دانسته اند که نفس با مقام فایز شود
 مع ذلك میفرماید اگر ان ظهور اعظم اراده فرماید
 جمیع منا علی الارض با این رتبه که اکل مراتب بوده
 نزد کل فایز میفرماید فرغ عمره مثل هذا الرتبه یسبح

ان نفدی انفسنا وارواحنا تم ذواتنا و حقایقنا
 و هذا قبل عندنا و عطا یا و برود هوا صبه التي طه
 الثقلین اگر نفس بدوام ملک و ملکوت عمر نماید و
 مکل اعمال عامل شود و در ظهور اول من ان توقف نماید
 جمیع اعمال او که در زمین لا یحیو عامل بوده هباء مینشود
 بلکه وجود و کینوتش لا یبقی میشود تا چه رسد بتکمیل او
 و هم چنین اگر در این مدت لغو ذاب الله تارک کل اعمال بود
 در رحمن ظهور فایز بقول بلی شود جمیع اعمال در حق
 مثبت و عند الله کامل بوده و خواهد بود بر تکمیل او
 احدی الا الله مطلع نه بسا که در اقرب من ان تکمیل
 ظاهر و بسا که در الف سنه و فوق ان تکمیل نمیشود و
 این بسی واضح است که تکمیل هر چیزی بتصدیق الله بوده
 نه بطول مدت و ظهور او تمام ناس نفس ظهور بعد
 بنفسه دلیل بر تکمیل ناظر فی ظهور القبل بوده و محقق
 ناظر باشد به بطول مدت و زمان چه که حق قادر است
 در ان کل او ان را منقضه فرماید و یا آنکه بک ان را در
 صد هزار سنه امتداد دهد له الخلق و الامر کل با امره
 بعلیون در این مقام چند نغزی از لسان امیر اشعیر
 عراق منازل لاجل نبیته ذکر میشود سائلی معاری

گفتگی نور بر امر الهی در دلی وی تو از خیر عنایت
 کشته مت بهج یادت باید از روزالت گفت
 یاد اید مران صویت و گفت کوه بی بود و نباشد این
 شکفت هست در کوشم همی وای او و از صدای
 روح و جان افزای او غار فی دیگر که برتر رفته بود
 در اسرار الهی نیفته بود گفتان روز خدا از نند
 مادران روزیم ان قاصر نشد این کلمات مخصوص
 ان ذکر شد که معلوم شود ادراک این امور منوط بفران
 غار فین است هر نفسی این مراتب را ادراک ننماید و
 اطلاع نیابد عجیب است که تو خود را غار فین میدانی و
 از کلمات عرفانم اطلاع نداری و اولاد را بیفهم اعتبار
 ننمودی چه که عرفا برانند که اسماء الهی در کل جین مؤ
 چه که تعطیل جایزه و لذا گفته اند اسم ممیت در کل جین
 کل موجودات را از وجود اضافی بعلم اضافی راجع
 مینماید و هم چنین اسم مجبی و معیت در کل ان کل
 اکوان را از عدم اضافی بوجود اضافی حلوه مید
 چنانچه ایبه مبار که بله هم فی لبس من خلق جدید را در این
 مقام تفسیر نموده اند در انصورتان خلق بعد
 در حین قبل موجودند و هم چنین در حین قبل ان خلق
 موجود

موجودین بعد معلوم نه پس چگونه تصور تکلیف شی از
 امثیا نموده اند چه که ان شی که در این جین موجود است
 در حین بعد نیست چه که تجدد و حدوث است از برای
 این شی چگونه تکلیف دست میدهد اگر بگویند در همان
 محدثه در حین میشود این طول مدت لازم ندانستند
 و اگر ناس قابل ادراک معانی کلمات الهیه میبودند هر انبه
 در این مقام تفصیلی ذکر میشد تا آنکه از جمیع عرفان قبل
 بعد منقطع شده و بشر بعبه عرفان بدیع که البوم از این
 عرش رحمن جاری است و تجربه نمایند بشنود ذکر این فانی را
 و امر را بر خود مشتبه منما کلمات الهی را احدی ادراک
 ننموده و نخواهد نمود چه که مفتاح ابواب است مقدر
 قدر بوده و تا ختم اناء معارف الهیه را بدین قدرت تکلیف
 احدی بران مطلع نشده و نخواهد شد بلکه هر فانی را
 شایسته و نخواهند یافت چنانچه تا بدین قدرت ظهور
 ختم کائنات علوم و فغان را نکند و احدی ادراک نمودن بار
 تکلیف در دست قدرت حق بوده و خواهد بود تکلیف
 هر دوره بظهور بعد بوده و در حین ظهور تکلیف حقیقی
 واقع و لکن استطاعت ادراک ان را امثال از نفوس
 ضعیفه ندانسته و ندارند چنانچه ادراک ان انصاف

جنب الف سنه در ساعت واحد نشد و اگر نفسی م
 ادعا نموده بر حسب تقلید بوده الا من علمه الله من خوا
 علمه با از علوم ربانی که در سما علم الدن الهی و دبعه
 مانند دیگر تا چه وقت در زمان از ارض امکان مظاهرند
 و مطالع منبغه ظاهر شوند و مستعد ادراک کردند و از
 سما مشیت علی قدر مقدور نازل شود الامر بید بخیل
 مانیست و لا یستلغما شاء و اینکه نوشته باید از فرما
 ربنا علی بقدر جوی تخلف ننماید معلوم نشد که این
 حکم حکم شما است باید عمل شود یا حکم نقطه بیان نقطه
 بیان که میفرمایند علم و میزان کل بوده و هر چه از
 وجود مبارک عامل شود باید کل غامد شوند کویا
 اصلا بیان را ندیده و اطلاع هم نداری بعلیم شیطان
 ناطقی و تجرید او متحرک احرای نفسی که بفرمان موسی
 و خود را غارند دانسته از خود هم بیگانه ها و جودی
 بنما و خود را مثل عنما مکن که هر راعی هر جهت اراده
 نماید شما را برود و ای کاش راعی انسان میشد راعی
 ذئب پیدا نموده آید و جمع عرفان و اقیان و غمات
 توحدیت را در ساعت اول ملاقات بلع نموده و حال
 حیدر میت و لایتنی مشهودی و بعضی هم میت
 و لایتنی

و لایتنی ملاحظه مینوی که بصده از صور هم مختصر
 و حرکت نیانی بحق معبود بیکتا که دم بر تو و امثال تو
 میبوزد چه که کینه و بغضا در این قلوب نبود و نیت
 و انجیز کر شد و میشود خالصا و جبرقه بوده و خواهد
 بود و دیگر طلعت ابی روح ماسوله الفنا بجمع اعمال
 غاملند و انت من التصبرین چند سنه میشود که این عبد
 لیلاد و نهار معاشر بوده فوالله الذی لا اله الا هو که
 امری که فی الحمله مکرر نباشد از این مجال مبارک ندیده شد
 جمیع اشیا بر تقدیر ذات مقدسشان شهادت داد
 و میدهند در لیاالی و ایام جز ذکر الهه و ارتقاع کلته
 از آن بیت مطهر مقدس استماع نشد خود شما اگر
 قدری بانضا و بیاید شهادت میدهند که مقد
 از اها ماسوا و منترهند از ادراک ما و نکند اعلم
 فون اتفاق جان است در سبیل رحمن ایانشید
 که بلیت سنه در سبیل الهی برایشان چه وارد شده اگر
 ان مغتری خپشت اعمال خود و مرشدش را بحال مظهر
 اقدر نسبت داده و تو هم من عزیز دلیل و برهان از او
 پرزوفه و لکن نه والله بقول او و امثال او ذیل مظهر
 فیالاید و اینکه نوشته مدعی در ظل افتاده اگر چه شما

اقد بر اطر بر عبودیت صرف چیزی استماع نشده و لکن
 این کلمه ملتی بسیار لغو بوده و خواهد بود از اینقر اخصر
 اعلی روح ما سوا فذاه در ظل علما عصر بوده چه که
 در آن عصر ظاهر و اگر از علم اسب نماید در ظل رسول الله
 بود مناصرتانهم و قل عقلم و صغذراتهم و کبر
 فوهم و لکن شهادت میدیم که قبل از ظهور در ظل نبی
 بوده و حین ظهور فوق کل ذی رساله قوله عظمه
یرحمن یخصی اگر خود و احبابش در تقریر و تخریر مدعی
 ان شوند که برتری از رب اعلی حسته و هست زهی
 تناقض و خلاف صریح با مدعای اول است ادعای
 دو امر متناقض از شخصی بزرگ بلکه از هندی شعوری
 هیچ است هیچ عاقلی ادعای دو امر متناقض صریح نماید
 خصوص اگر ادعای ان نماید که رب اعلی از لیکن که من
 ایجاد شده پناه بر خدا که بلیتی الحمله غلی انخاص بزرگ
 بعضی جهت امتحان چه ادعاها بر و زمین نماید و بعضی
 از عوام هم باور زمینایند و بلا تصور صدق نمکنند
 انهم قل للشرکین اذ الوهم چون موق فاکلوا علی
 انفسکم ثم نوحوا للآفة عقولکم و در اینم ذکر امثال
 ان معرضین در کتاب قبل و بعد بازل قوله تعالی
 کمثل

کمثل الحمار یحمل ابعادا لکون تناقض وجود خود نموده است
 لهذا از میان بردارنا جز توحید صرف و تفرید و عبت
 مشاهده نمائی اگر تو بخوای این ادعا را بفهمی و آنچه
 فرموده او را از نمائی که شاید بمنع معین قدر لا يزال
 وارد شوی لیست قوله عز وجل لا اله الا انی لجال علی
 بینکم و نفس محمد بنم و کینونة الروح بین السموات و الارض
 ان انتم تعرفون و این همان مطلبی است که بعینه نقطه
 بیان فرموده ان اراده نفس ان اراده بوده و خواهد بود
 و ان مشیت بعینه همین مشیت بوده و خواهد بود و ان
 مشیت اراده بعینه همان مشیت اراده بوده و خواهد بود
 بود ذکر تناقض من غیر شعور نموده چه که فی الحقیقه
 در حق جمیع انبیا این تناقض را ثابت نموده زیرا که اگر
 نبی بعدی در ظل نبی قبل بوده و با ثبوت غیبت
 ادعای برتری که نموده لغو بالله بقول شرکین تسأ
 و از درجه اعتبار بنا فقط اخلاص انم خاسا قلوبا و آتیا
 التائم علی فراس السموات و المسترض عن ندمی
 الغصلة و الجمیل و الهوی تناقض را در رساحت اقد
 نظام مقدسه الهیه راه نموده و نخواهد بود این تناقض
 در نفس خلق است نه در امر حق بیدیر قول ان عبد

و نفس خود را از نقل عمل این اشارات و کلمات بخانه
 تا خفیف شده بهوای قدس روحانی پرواز غائی و غیر
 مقدس از تحذیرات بشریه و آردشوی تا از بنا خدای
 مقدس از ذکر تاضیف و اصداد و انقلاب و اختلاف
 و مخاربه و مکالمه و مجادله و اشاره و دلالت یابی چه که
 ان مقرر اظهار از اصطفات اصداد تیه خلق شده و از
 عناصر رعبه مختلفه بوجود نیامده از عنصر روح ظالم
 شده هوائش عین نار و فاشش نفس هوا و مانش
 صرف تراب کل مخلد من غیر تغییر و اختلاف طرش
 عین پوست و پوستش عین برودت و برودتش
 حقیقت حرارت و از این حرارت حرکت مافی الوجود
 خلق لولا الحرام لکن الحركة و الحرارة هی الفاضل و اما
 الحركة هی المغفل و لکن امثال ان نفوس که از طین حرص
 و نار کبر و هوا نفس و ماء غفلت خلق شده اند البته
 بان مقرر اقدس اظهار که مقدس از عرفان کل من فی الملك
 بوده و خواهد بود نتواند تفریب جست لو محظر
 التقرب بیا لم یصرتون فی الحین آنچه در مظاهر قبل
 ذکر شده در این ظهور ابداع امع هو بهو و کله بکله
 و حرف و حرف ذکر میشود بر جمع التاضیف و الاضداد
 الی

الی اشکالم و امثالهم و معنی الاضداد و الایتناف لاجتماع
 الله فی السب و المئاب ای منصف بقول خود ظلیت فی حق
 مکبر و ما یظهر من جمال الایهورا تاضیف مبین و دیگر
 نوشته بودند خصوص اگر دعای ان نماید که درت اعلا
 از یک حرف من ایجاد شده از این قسم کلمات جعلیه شرکیه
 که ان نفس مشرک بشما القا نموده از انفس خبیثه مشرکه
 در جمع اعصار ظهور و مظاهر الهیه ظاهر شده مختصیر
 باین نظم و بدیع بدلیشته و ندارد چنانچه در ظهور نقطه
 بیان روح مناسوا مغذله نسبت کذب و افترا و شرک
 و کفر باین شجره طیبه الهیه داده اند و کل استماع حق
 و میداند لکن اگر از امثال ان مرضین این کلمات نقل
 شود عجب نیست چه که لازالشان ان مردود و لغت
 او این بوده و خواهد بود فوالله هدی بصیری از امثال
 این کلمات ایقان و تصدیقش بحق زیاده شده و
 شد چه که این امور از سن امر بوده و خواهد بود صفا
 در کل کتب از قبل و بعد مطور است و همت کل
 امة بر یسولم لیا حذوه و جاد لوابه بالباطل لیدخلوا
 به الحق فاحذتهم فکیف کان عتاب و در مقام دیگر
 و ما یا تیمم من رسول الا کافوا به سیه زنون لکن انتم

ان من اعتراضات ذكر شود صدق كلمات الهى كه در كتب
 او ثبت شده زه موقنين و متصدين ظاهر شده و بشود
 تكواى بى بصيرت بجز از بيانات بدعيه منعيه نازل شده حق
 نازل فرموده ايا نشيد كه از اسماء احدية نازل قوله
 كبريا و عز اعزاه يا قوم انى قد كنت لفترا فى البيت
 وصامتا عن الذكر هبت على نعمات الله واجتنبه بالحق
 وانطقى ببناء نفسه وجعلته هدى وذكرى للعالمين
 وكلا اريدان اصمت روح القدس ينطق بالحق ورو
 الاعظم بهترى وروح البعائر كفلما اليها انتم من
 الغارين يا قوم خافوا عن الله ثم اسحبوا عن مجاله ولا
 تتكلموا بما يبلغنكم به كل الذرات وعن ربها الناس
 الله الملك الصادق الامين وليس هذا من عندي بل
 من عنده لو انتم من الشعاعين فوالله لو كان الامر بيدي
 لاسرت نفسي عن ابصاركم وما الغيت كيدي تحت
 خاليب ذليل الارض وكان الله على ما اقول شهيدا
 اياكم يا قوم ان تمنعكم النفس والهوى عن الصعود الى
 الانصاف فانظروا كيف الانصاف الى صح النبيين و
 المرسلين فوالله ان هذا العلام الرحمن قد اظهره الله
 علام الاكوان واصطفاه من بين بيته واظهره بطران
 نفسه

نفسه بين العالمين ويقول فى كل حين مخاطبا الى ملا
 اليه و ان يا ملا العود تاقه فدرجا تم الموعود وات
 هذا هو الروح ان تريد وان تصلوه فافعلوا ما شئتم
 ولا تكونن من المشايرين ثم مخاطب ملا الانجيل يقول
 ان تريد وان تجادوا و الحمد لرسول الله ان هذا التمجيد بينكم
 فافعلوا ما اردتم لانه انفق روحه فى سبيل الله المهين
 العزيز القدير ثم مخاطب اهل الفرقان ويقول يا ملا
 الطغيان ان تشاؤوا ان تعلقوا مظهر نفسى الذى
 بعلى فى الهواء فوالله ان هذا العلى قد حضر لقاء وهو
 يا ملا الذى اب ثم يا شرمه الخنازير فافعلوا امر ما شئتم
 ولا تصبروا اقل من حين لانه ما اتخذ لنفسه معيننا
 ولا ناصر او عملة الله بالحق بنا ورو عليه وورد يا جنود
 الشياطين ثم مخاطب ملا البيان ويقول يا ملا الطغايا
 والكفران قد جاءكم الموعود الذى وعدتم بمضى كل الايام
 فوجباله انه قد ظهر بالحق وما حفظ نفسه فى سبيل الملك
 المتعالى العزيز الحميد وكان بين يدي الاعلى كل اللها
 والايام ونضر امر ربه بنفسه المتعالى العزيز الحميد وورد
 عليه ما لا يدكر بالبيان وما اطعم به احد الا الله الذى
 بعثه بالحق وارسله على العالمين اتم ان تريد وان
 نفسه

تقتلوه كما قتلتموه فافعلوا ما شئتم لا نبي ينظر ما وعد برقي
كل الالواح ان انتم من العارفين اذا غاب طبع علي عن بين
العرش ولا البيان ويقول يا عباد اما اشترناكم بهذا
الظهور في كل الالواح اما اخذت عنكم عهد نفسي في
البيان اذا فسحوا عن جمال الرحمن ولا تفعلوا ما نرى
به يصح اهل ملا الا على احوال من الله ولا تكون من الظالمين
فان الله اني قد فديت نفسي ثوبا للفتاة وطبنا الوصاله
واكون معه في كل الاحيان وابكي على ما ورد عليكم
يا معشر الظالمين فاه اء بعد وصاياي قد فعلتم ما لا
فعل احد باحد اذ اكلوا ويكلموا مظاهر التبيين والتميز
فوان الله يا قوم اني جعلت كل الامور في قبضه وما تحركت
في ايامي الا بذكره وثنائه وما تقوهت الا باسمه وما
امرت العباد الا بالذخول في ظله العزيز المنيع فبالت
انتم فعلتم كما فعلت اليهود بالروح وعلمت بما عمل ملا
الا نبيل محمد رسول الله وارثكم ما ارتكبت به ملا
الفرقان حين ظمودي بالحج سلطان بين لا فوي
ما فنعتم بما فعلوا هولاء وتفعلون ما يستعبدن جفيا
كل الملل لو انتم من المشاعرين اقتتلون الذي سفان
دي في سبيله فان الله بعد سفك على الارض نفس باسمه ليعتق

العزيز البديع يا قوم فسحوا عن الله ولا بد حضوا الحق
عندكم ولا ترتكبوا ما يحكمكم محرمات الله العزيم
الحكيم اسمها قولي ثم ارجعوا اليه ثم توبوا واستغفروا
لعل يغفر لكم بديع رحمة ويظهر لكم عن دنس العصيان
وعن رجس انفسكم يا ملا الغافلين فوالله يا قوم اني
نزلت ما يرد عليه في الالواح فوف يظهر ما دم من قم
الا على على الواح عز حفيظ اذ اتيوحن قبايل صدين
الا على وانتم تقرحون في انفسكم وتلقبون بايات الله بعد
الذي بها اشترناكم في صحايف عز منيع يا قوم اذ
وانا روحه ولم ينزل كان مشيتي مشيتة لا تقربوا اليه
وبينه وكلما يظهر من عنده لكان محبوبا لقلوبه وقوله
لو انتم من الموحدين ابن بديع كلمات الهي كه از سما
فيض رحمت رحمانى نازل شد اين عبد ذكروه كرموده كه
مشايد عباد غافلين بشعور ايندوقيان بن نفس تقيا
وانقد رمشعر شوند كه معرضين از اين ايات تدع
رباني معارض و محارب باحق بوده وخواهند بود
حرمه كه منزل ايات حق است حال اكرا برورد كار
عالميان محاربند خود ميدانند مضوي از بر اي
اليوم نه ومقرو مشهود نه مكر انكه بايايد اقران عشا

باخبر ظاهر شده یا آنکه باید بجمع صحف و کتب و زیاده
 شوند اینست قول حق و نیت عبد الحق مگر اگر
 اشکار و هویدا مثل معرضین مثل نفوس است
 در حین ظهور نقطه اول بعضی اعراضا عن الله و اعتراضا
 علیه مذکور میشوند این سید اتغای و لا یتغوه
 و بعضی اتغای نبوت و بعضی اتغای ربوبیت هر کلام
 از مغالین کلمه ناطق و انقدر ادراک ننمودند که باید
 معین نمود که مترل کیت و منزل هم معلوم نمیشود
 الا از نفس ایه و قد خسر الذین هم کفر و اشرکوا بالله
 و بغوا علی الله المهبین المقوم و دیگر که شریک نموده
 بودی و الله ان نفس ملحق و مرشدش نه تجلی با دریا
 نموده و نه مجلی را چه که اگر ادراک نموده بودند حق اعتراض
 نمینمودند زیرا او بود که این کلمات را بنفس معرض
 بالله راجع کفی چیمکه از قیصر یک اسمی از اسما بر حق
 استکار نموده و کافر شده بنفسی که با و ادعای ایمان
 مینماید آیات او را میخواند و بر کین و نیتش سینه میراند
 یفعل و لا یشر یقول و لا یعرف هو و امثالہ تمسید
 الله فی حد مواء الا انه اشر و اظلم اذا ذنا الله واجبا
 من شره و سرهم و انظرو الخافظ الخاکم العلم الخیر
 و دیگر ۱۳۳

و دیگر ذکر عوام نموده بودی و اینکه بلا تصور تصدیق
 میکنند حال توانضا فنده این عبد حال شتر سینه
 میشود که لیل و نهار در خدمت حاضر و با هر یک
 معاشر بوده و هستم و آنچه بچشم خود دیده ام میگوید
 و شما محض قول یک مفسد خبیث ملحدی که استخوان
 سایه بینداخته بر بعضی مثل او حال این عبا
 بلا تصور تصدیق حق نموده اند یا تو فوالله حمیر بن عبد
 و درایت ان نفس مثل که این کلمات را بتوالفتاوه
 میخورد چه جای انسان مع ذلک این عباد را چه
 دانسته و ذکر نموده که بلا تصور تصدیق حق نموده اند
 یقین تو خود را عالم میدانی و الا ایستکه این مطلب از
 کجا بر شما معلوم شد چه که خدمت جمال امی رسید
 هیچ منصبی چنین ارتکابی نموده که ندید و نرسید
 بجز در حروا خبث ناس و افسد هم بردار من غیر شعور
 آنچه از قلم جاری میشود نوشته و بشهرها نبردگار
 بقول طلبهای مدرسه هم عمل مینمودید چه که نزد
 ان طایفه تصدیق منوط سبب تصور بوده اول
 و ثانی محمول و ثالث نسبت حکمیه و بعد تصدیق
 ثابت میشود و جاری میگردد ان موضوعی که تو میدید

چه بوده و آن محمول کدام است فوالله انکبت ملائکه
احد من النجاهلین بل این عباد تصدیق مظاهر الهیه
از قبل بوده و از بعد هم بفضل الله و منه خواصند
و انشاء الله از عنایت و مکرمت او بهر جای محبت
شوم و بهر معنی ممنوع نکریم فوالله انچه از آن محبت
شنیدند کذب صحت و امر واجب بوده و عقیداتی که
بفقر که مؤانستند تا الله الحق بیز الحکم من نفسه و
یستعین الحسان بالله من جهة و لقاؤه حق ایشان
که اگر یک کله صدق این عباد از این دو نفس استماع
نموده و نمیدانی چه کرده اند کل ظلم فنیام نمودند و
بعد نظر بالقای شمه در قلوب ناس و ستر اعمال
مردوده شنیدند خود مغفرتی بحق نسبت داده اند
که اخصای آن ممکنه امیدوارم که در دنیا و آخرت
خیر نبینند و بعد از دنیا قبل عذاب آخرت معدن
شوند باری الله کلمه ذکر میشود که شاید از تصور
تصدیق و بدیهیات و نظریات خود ظاهر و مفید
شوی و بشریه تصدیق که عن و حیقت تصور
وارد شوی فقط اول جلت عظمة میفرماید قبل ان
یعرفکم بنفسه انتم فی نار الحیتن کلن میفرماید
قبل

قبل از آنکه این مجال قدم شناسانند نفس خود را شناسما
در نار حیت او داخل شوید و این عباد مالهائی بنال
که ذکر و شنای ایشان را از کل عباد شنیده ایم فاینکه شکر
ترتیب وارد شدیم و در کل حین دیدن انچه از احدی نماند
و شنیدیم و از کل این امور گذر شده ایات الهی بمثل
با ان نیتانی در کل حین نازل مع ذلك چگونه بود
خارج با انکه فقط بیان بصری در کل بیان میفرماید
منتهی حبل و عهد خود را نموده که بقدر قول او نوبت
سماهی که فخر قدر در نار خواهی بود و جمیع اعمالت
هنا میگردد بسیار این عبد شرم نمود از این کلمه
خود تو هم تصدیق این عبد میخودی و لکن عجب جایله
شد نسئل الله بان یرفع بقدره لثمنه و هم
ربک مشرفاً مضیئاً طالعابین العالمین و الله حیرت
نور حیرت است که چه باز داشته تور اگر بهتک
حق کر بسته و بمنتهی سعی مجادله و محاربه بر خواسته
فوالله سیف اعراضک احد من سیف الحدید لان منه
یخرج جد الظاهر و من سیفک قطع اکباد الوجود من
الغیب و الشهود و لکن انت تخرج فی نفسک کالمک لا
لک نسئل الله بان یرجع الیک ما علمت و فعلت

وارتکت او کفر عنک خطیانا نگویند و میدی که الی نفسه وین ^{تک}
 لفاله العزیز البیع طینکه این عباد را عوام ذکر نموده قسم
 میرفت اما مکان همین قول شما دلیل بر حجیت این امر است
 چه که در اول ظهور ستمین اعتراضات علی الحق بعینه همین
 قول را ذکر مینمودند و از قبیل در احیان مظاهر ظهور
 لسان مشترکین باین کلیات مطلق چنانچه در کتاب مبین
 نازل قوله تعالی فقال الملائکة الذین کفروا من قوم ما
 نزال الایسرا مثلنا و ما نزالک ان تعجل الا الذین هم اراد
 بادی الرای و ما فری کم علینا من ضل بل نطقکم کادین
 که جمیع مؤمنین بحق را از دل و عوام میشمردند و الله
 انعام از قول ان ملقی مکمل نکت دارنما کون خود را بشنا
 و محبت خود تکلم کن قدرت از آنچه الفا نموده مشهور و
 معلوم شد اما لا انشک ربنا اه را و لا نتوجه الی احد
 دونه بحول الله و قوته در این مقام چون مشاهده شد
 که معرضین از کاس عز و در شاربند و از کوب کبر مشرب
 چه که غار فین بالله را عوام ذکر نموده اند لذا لازم شد
 که این عبد بعضی زایات نقطه اولی روح ما سواه مذکور
 ذکر نمایم تا اقلو عالم از جاهل تمیز داده شود قوله عز و کثر
 فلما خلق الله شیا اعز من العلم عنده کل به یخلقون
 کله

کل به یزقون کل به یموتون کل به یحیون فلک علیکم بالله
 ثم بمظهر نفسه فی کل ظهور ثم ما یظهر من عند مظهر نفسه
 دون ذلک بلکن عند الله یعلم ان انتم تعلمون و عند ظهور
 الاخری کل العلم علیکم به و ما یظهر من عنده لا بما قد ظهر
 من قبل و علیکم بما قد من قبل فانکم انتم حیثند به لا
 نوحرون بل عنده تسألون یعنی فی کل ظهور و لایه ذلك
 ان یحیطون بما نزل فی ذلک الظهور و لایه اضل التي انتم
 تفصلون الی ان قال عز و ذکره بل لا امر ان تترکن تکم فلک
 و تعد من انفسکم و علیکم ان انتم بالله و ایاة مؤمنون حاکم
 قدری ما نلاحظه در این کلمات الهیه لازم که نشاید عملی
 که لم یزل عند الله محبوب و محمود بوده ادر الله غائب
 معرضین بالله را عالم ندانید خوالذی اذی الترویج بالک
 الیوم اکر کل من فی السموات و الارض یقام علوم ازین
 ظاهر شوند و در امر بدیع نوقف نمایند از محبلا عند
 مذکور موی این بیان نص میان نقطه بیان روح ما
 سواه و لایه قوله جل و عز محاطبا الحرف الحی ان امت
 سوا مطلت من شیئی اولی اعلت فلا یفقر من فضلك
 من شیئی و لکن ان احجیت عن ان علت کل علم لا یفعلک
 سحران جوهر وجود الیوم اطلاق اسم عالم بر اعدی

نخواهد شد مگر آن نفوسیکه بغیر ایمان امر بدیع مزین شده اند
 عجب است مع این آیات و اصطلاحات مع ذلك مومنین بالله را
 عوام نامید اید چه زنده نصر رحمن از آن قلوب منقطع
 و از نفس سبحان محجوب گشته اند چه که اگر اهل مرد در آنچه
 عالم و حکمتش بر نفوس معرَضه مرد صغیر مود هرگز با این
 کلیات که پست ترین صفت شرکان است الهان مستدل بود
 متغول نمیشدند و حاضر عالمی هم با آن تکبوا و خیب الله
 و کافرا من الحاسرین نغمه دیگران سلطان احدید استوف
 مخاطب الحرف الخی صغیر ضایند قوله عز بیانه فانه یومر
 کل شیء نفسه بنفسه فن یقتدر ان یخرفه بغیره الا انک
 لو ادرکت یوم ظهوره ان عرفته با علم علماء البیان
 و ان رایت و اقیانای امر ثم ذکرتم علیهم السلام الانسانه ما
 انفتحت حروف الفی انشأت مظهر الاحلیة انتهى فاما
 کلماته و احکام اشاراته و اظهر برهان و اجل بیانه و لکن انتم
 با ملا البیان ظلمت علی نفس الله و کینونته و انتم ما فحضر
 فی بیانه قد شرع لکم کل مناهج و بین لکم کل ما کان منک
 عنکم و فضل لکم من کل شیء تفصیلا رحمة من عنده علیکم
 و صدق و ذکرى للعالمین و انتم اشتبهتم امر الله علی
 انفسکم كما اشتبهوا ملام القبل علی انفسهم و بذلت

سجدیم فی الدنیا و الآخرة و کما انوا قوم سوء اخیرین مع
 انکه ان مجال رحمن صغیر نمایند که اگر عالم علماء بیان داد
 یوم ظهور و طلوع غواشراق تیر اعظم متوقف دیدی و
 ذکر انسانیت بر او نمودی هر امیده از نفوسى خواهی بود که
 حروف نفی در آن یوم نفی نموده اند از برای اثبات مظهر
 احدیة الیوم هر نفسی با احدی از معرضین من اعلام
 او من ادعاهم ذکر انسانیت نمایند از جمیع فیوضات رحمت
 محروم است تا چه رسد که خواهد از برای ان نفوس
 اثبات رقبه و مقام نماید ملاحظه نموده که مخاطب این
 یکی از عرفات حق است که اسبق از کل بیان بوده و
 بود بنص خود نقطه بیان که صغیر نمایند اثبات اول
 خلق بیان و صغیر نمایند کل بوجود این حروفات بشریه
 احدیة و ظهور الهیة فایز شدند و مع ذلك بیان نفوس
 با این همه متحد بدخز نموده چنانچه ذکر شد ففکر و یا اول
 الا بصا ففکر و یا اولوا لافکار ففکر و یا اولوا الاخیار
 ففکر و یا اولوا الاررار ففکر و یا اولوا العلم و الحکمة و
 البیان فلان کل انزل فی البیان فمدح الی نقطة
 و انما هی جینت من قبوضه بکف القدرة و الاقدار
 و فی ان تفصلها مرة اخرى و عما لانفکم یا ملام

المشركين كما فصلنا لها حرة بعدة هذه من مرة فرغت
 عنها سكان السموات والأرض ثم سكان مدائن الأسماء
 ان انتم من الغارفين قل انتم قد كان نفسي وان حينئذ قد
 ظهرت نفسه بالحق ويطقت بين السموات والأرضين
 ويقول بالحق ان كل الآيات قد رجعت الى آياتي وبعثت
 في كل اتي وظهرت باذن وفضلت من سماء مشيوق ان انتم
 من الموقنين ثم كل الظهورات انتمت بظهورى وكل الناس
 قد اشرفت باشرافى وكل المطالع قد استبتم بظهورى
 وظهورى فان ابصار الناظرة عين قلوب الغارفة فان
 اشدة المقدسة واين انفس الزكية واين صدور النيرة
 ليعرف ويعفقه وينظر ويشهد ما ظهر واشرق من افواه
 القدر العزيز العظيم قل هو تو اعبيظكم انه قد ظهر بالحق
 ولا يخاف من احد وينظر ما قدر له من لدن محبوبه
 القدر والعلم الحكيم ويقول في كل حين مخاطبا الامم
 ورضا حكم وسهائكم هلكوا ونعالوا الا انى كون مشتاقا اليكم
 ويشهد بذلك مشوق واشتياق ثم شغفى ونفاني لو انتم
 من الشاعرين ان الذى قد ظهر بالحق هو محبوبى وانا
 محبوبه وهو نفسي وانا نفسه وما يخرج من لساني
 هو بيان الابدع الامح الا قدس المنبع ومن يكون عنده

المر

اقل من التعر شهور وقل من الذى بصير لشهد ظهورا
 وعظته ومجد رواج قدسه من نجات هذه النعمات و
 يكون من الراسخين على هذا الامر الاعظم المبين قل انى
 اكون حيا ميتا ميتا واحرك بحبه كما انه كان حيا مجيوا
 ما نشر الا يذكرى وشانى بين العالمين نفسى فذاه
 ونفسه فذاه كل فذاه وكله فذاه كلما اقول انه فذاه
 هو نفسى قوله بانه فذاه باكم ان تشهدوا الفزق باملا
 الشكرين كذلك نزل الله حينئذ من آيات عظمت
 على لهورا لغواد وفدا ظهرا لها لكم لشكر والله باركم باملا
 البيان ولا تكون من العجبين ان بايتها المستغرق في
 هجر الاشارات فاعلم بان اعراضك واعراضك لا ترجع
 الى نفسى بل على الله ربي وربك ورب ابائنا الاولين
 لانى عبد انت به ورسوله وصوفته ولا احد لنفسه من
 وجوده فذاه بعضى بالحق وارسلنى على العالمين انك
 لو زيدا الاعتراض اذهب اليه وقل باى جهة بعثت
 الذى به فرغت كيتونى ثم حقايق المشركين ولو وحده
 وتكون مستطعا في نفسك فاذكر لى كلمة عنده لعل
 يتخلص منك ومن ملاء الاشرار ويخلص من المنقطعين
 قل اوربانت تعرف ملا البيان لم ارسلت عبدا

هذا اذا شهد تحت اسماهم ومخاليهم وانظارهم بان
 بيدك ملكوت السموات والارضين ارحمنا يا مالك
 الملوك من انصرنا بالحق وانك المقدر المعالي العنا
 العزيز المرید فالذي ارسلني بالحق اني اكون مقتبرا
 من فعله في حق لانه بعثني في ايام ما هبت في مثلها
 نفحات الله المقدر العزيز العليم وبذلك انبليت بما لا
 انبلي به احد من الاصفياء وينهد بذلك نفسه العليم
 الخبير هل نظر بان ينفق من تلقاء نفسه واكون موجود
 بوجودي لا نوريت العالمين بل يحركني ارياح مشية كيف
 شاء وازاد ومن كان له دراية ليجر من امتزاز نفسوا هت
 الله الملك المقدر الغالب القدير هل نقدر ان تسكن
 تلقاء نفسك حين الذي اخذك حتى الرعد الذي به
 يرتعش كل الاعضاء الا في الذي خلقك بالحق وانك
 المستشرق فكما يحركك ولا تقدر ان تسكن كذا لك
 محركون ارياح مشية الله وانك ان زيدان تعترض اعتر
 عليه وما انا الا عبد منيب ولم احب انفسوا سكونا ولا
 فرار ولا حركة الا بعد امره ولا ينكر ذلك الا كل معجل
 معتدائهم باري في جميع ظهورات اول من حضر علماء
 عصر بوده اند چه كه اگر علماء انكار حق الله نمي بودند

احدی اعراض نمینود وانچه فساد در ارض شده از انکا
 علیا بوده چنانچه نصریحامیفرمایند قوله عز ذکره وان
 اول من ارجب عن نقطة البیان اذ لا العلم عند انفسهم
 ولکنهم عند الله لا یدرکون من شیء ولا یعقلون این است
 که عند الله امثال ان نفوس از اهل علم محسوبند و نفوس
 که با ایمان موفق شد اند بر کسبی علم مستقر اگر چه برین
 از علوم ظاهر مطلع نباشند ایوم علم و عمل و اعلم و انی
 و شرب و بعد و عبادت و کما ذبحی و میت بالغ و صبح
 غافل و عاقل بمصدق ظهور معلوم و ممتاز می شود
 من این به فرزند من اعلم العلم آ و اعتر الناس و بصبر و
 اقامه و اذ علمهم و اذ علمهم و اذ علمهم و اذ علمهم
 و اذ علمهم و اذ علمهم و اذ علمهم و اذ علمهم و اذ علمهم
 که در نقطه بیان در این مقام میفرمایند قوله عز ذکره
 اللهم انزل الی صحیح الی دینک فان الامر من عندک علی
 حدته و اولو من یحکمک و اياتک الی الخلق لیکون اعلا
 و بعد الخلق لیکون اقرب مفعود از این بیانات آنکه
 جمیع بدانند که عند الله اهل علم نفوس هستند که عماد
 باو شده اند و در کله بیوقوف نموده اند ان نفوسند
 اهل علم و اذ علم ان و اهل عصمت و معدن حکمت حق

بیان و مطلع ذکر کل اشیاء خیر بان نفوس را جمع نماید
 در ظل الله مستقرند علوم ظاهره در این مقام مغرب
 نبوده و نخواهد بود اینست که آن نقطه وجود و طلعت
 مقصود در کلیات منزله مخاطبا با هلا علم و صابای
 لا یحیی فرموده اند و جمیع را وصیت فرموده که درین
 ظاهر مغرب و بعلم و حکمت و بیان خود نشد که بشنا
 بعلم الله و معاند و فایز کردند اینست که نقطه بنا
 صیغره نماید قوله عز ذکره لعل یوم ظهور حق کسی بافتخا
 لعلم نزدان مبدأ علم متعلم گردد و وجه بسیار عظیم
 این امر زیرا که علم او غیر بنفس او نیست و مبغیر نماید
 عز ذکره هیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که
 کسی استماع نماید آیات او و بفهمد مراد آن و لذت
 در حق کلیات آن نکوید و مقایسه با کلام غیر او
 نکند همین قسم که کینست او مظهر الوهیت و ربوبیت
 بر کل شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت
 بر کل کلامها که اگر انسانی بود منکلم هر انبیه مسکنت
 انی ان الله لا الاله الا انا اولن ما دون خلقی ان با کل
 الحروف ای فانتون انتم ای اهل بیان اگر چه محفل
 ظاهر شده اند که ابد امکان تقدیر و تفریق بر میسرود

کافرا

که احدی بان فایز نشود و چنان مشاهده میشود که اگر
 صد هزار باب معارف الهیه مفتوح شود احدی
 کوشش ندهد تا چه رسد با درالک بشود و در نعم الهی را
 و در کل ایام تفکر در ظهور قبل و امورات واقع
 در ایامش نماید که شناید آن امور محرز از نظر محو
 نشود و سبب استقامت کرد در اول ظهور کل علمنا
 بر انکار قیام نمودند منجز خود نقطه بیان روح ما
 سواه فراه یعنی میباید بی که در کل اطراف بودند آن
 طاعت احدیه بهر یک لوجی با سوره و رسمه نازل فرمود
 و در آن لوح ذکر اعراض او را بتفصیل فرموده اند و
 سواد آن الواح الان موجود و بعلم او نجف و کربلا
 بعد واحد مرقوم داشته اند و هم چنین بعلمای فارس
 اسما بعد اسم و هم چنین بعلمای ارض صاد و ارض قاف
 و سایر بلاد بستانی ابواب انصاف مسدود بود که باک
 نگران قوم که از معارف و بعلم مشهور بان نشود علم
 الهی و منبع حکمت محمدانی و مطلع بیان سخنانی
 نشده و فایز نگشته و نفسیکه قبل از کل نفوس بر سر
 کبری فایز باب رحمت و باب علم و باب هدایت
 و باب فصل شدن از برای کل موجودات جناب باب

بناه الله عليه بوده والبته تفصیل ان ذات مقدر را
هر نفس شنیده که ما بین ناس ایشان ندانسته و صا
منبر و محراب هم نبوده اند یکی از قلام مذنبان حاجی
ستید کاکم علیه رحمة الله و فیوضاته بودند و اکثری
از علمای ظاهره ان نفس مقدسه را تکفیر مینمودند و در
تلامذستید مرحوم هم بعضی از نفوس بوده که از ایشان
معروف تر بوده اند چنانچه یومی از جناب علامه
خون که یکی از اصحاب جناب ستید بود از علم جناب
استفسار شد او چند نفوس متعدده را اسم برده
و جمیع را در علم و فضل ظاهره ترجیح میداد بر باب اعظم
و کله اگر مرد نفوس شهیده معروفه و فیض کلام موقن
نشند بلکه بر اعراض و اعراض قیام نمودند از جمله
ملاحسن که هر دو میرزا محیط و میرزا اکرم خان و همچنین
سایرین که در ازربایجان و اطراف معروف بودند
باری جمیع علمای معروفین چه از فقه شیعیه و چه
از فقه ظاهره در امر الله توقیف نمودند بلکه بعضی
منکر و نظر با اعراض نسبت علم از ان نفوس غافل فرموده
ولکن جناب باب اعظم یعنی اول من امن و سبعة عشر
انقر که با ایشان بودند چون بشارت ایمان فایز شد

کل

۱۴۷

کل عند الله از ادلاء علم مذکور چنانچه میفرماید این نفوس
در جمیع اسماء حسنی ابواب رحمت بر کل نام در دنیا
پارسی تفصیل مذکور و مطور ملاحظه نمایند
منتهی حد و جهد را نموده که در یوم ظهور از هیچ مرتبه
مختص نمایند و ناظر به شیئی عما خلق و مخلوق نشود چه
هر نفسی در ان یوم در اقل من ان بشئی غیر حق ناظر شود
بقدر همان از شریعه قرب بعید خواهد بود قلب
از کل مطهر در اید و نظر را از علامات و اشارات
و قرب و بعد که بعقل خود ادراک نموده اید بر ذات
چه که احدی بر مشیت مکنونه الهیه وارد مستوی
اطلاع ندانست و ندارد و در کل همین نشان بدیع
ظاهر شده خواهد شد بنا است که بشانی ظاهر
میشود که امبا احدی از قبل تعقل ننموده پناه بخدا
برده و در سید و فهارس سئلت نمائید که با مرعوظ
شود که ادراک ان از برای خلق مهمل باشد که بعد
از فیوضات ان جبر اعظم و اشراق انوار شمس معانی
محروم نمائند ظاهرا و قبل روحی و نفسی ان الفناء در ان
امر بسیار نصیحت فرموده اند و بیانات لا یصح
ذکر نموده اند علی نشان ان مختصر یا ال حد امرا و آیه

۱۴۸

در دم من قله الاعلی مثلا اگر نفسی بیجان ناظر باشد ^{مستغنی}
 ایام آن محجب ببعن منزله و اگر کسی محجوب متمسک باشد
 میفرماید ایام آن محجب بالحروف عن موحدیم و حاکم
 و اگر کسی بعلم مغفیر باشد میفرماید لم یصدق اسم العلم
 علی احد الا بان يكون عالما بنفس الظهور و اگر نفسی
 بعلمیات محدود باشد میفرماید که ایام آن محجوبها
 چه که احدی بر کیفیت ظهور آن ذات قدم مطلع نه
 بظهور نفسه کیفیت آید و اگر کسی بتکمیل ناظر باشد
 میفرماید بصدق بق کل شیء منوط بصدق بقول من یصح
 صدق بوده و خواهد بود اگر بفرماید که کاملند پس
 لاحد ان یقول له او لیر و اگر بفرماید کل ناقصند
 لیر لاحد ان یعترف علیة و اگر نفسی بوقت محدود باشد
 چنانچه این ایام کل بان محجب میفرماید هر وقت تمام
 شود باید کل تصدیق بشیء بحقیقت نماید و بشکر
 الهی بجا آوردند و اگر نفسی بر رؤیاء و مرایای عصر ناظر باشد
 مخاطبا ایام میفرماید که شما بقول من محبت شده اند
 زمینها که از نفس من در ظهور و آخر محجب شوید و لذت
 الرت باقی تسبیح و تسبیح کل شیء و تقدیر و تقدیر
 کل کسب و ذکر و ذکر کل شیء لانه ناقصه فی نفع عباده

فی هذا التبا الاعظم العظیم و اجاب من قبل کل اعتبارات
 التي كانت فی انفس عباده لثلا یرد فی ظهوره مره اخرى
 ما یخبر به بنفسه و یکتد به فواده حال ملاحظه امر الله
 انشد و ملاحظه شان عباده که چه قدر وفا کنند
 نفوسیکه بقول او موجود شده عوض آنکه شکر کنی
 و عبادش خامد و بی نشانش متقی و بد کنش ذکر و شکر
 شاکر کل باسیات کنین ظاهر شده اند بنسبت الله با
 یحفظ هذا المظلوم من هولاء العنایین و المشرکین و
 یصر امره و یظهر بهانه و علو حجتیه بین السموات
 و الارضین و وحی له العذاب و نفسی له العذاب الازلی ما یحیی
 من نفع الا و قد نفع به عباده مخصوص چون از علمها
 در ظهور قبل عز و قدر و استکبار مشاهده فرموده اند
 این فتنه را بسیار نصیحت نموده و بمواعظ احسنه و
 بیانات شافی ایشان را متذکر داشته که مباد بین
 مثل عمل نمایند و در حین مظهر ظهور از حق غافل نشوند
 چه که باعراض ان نفوس جمیع ناس معرض الیه من شاء
 رتب چنانچه میفرماید قوله عز ذکره اینست که در
 هر ظهوری اهل ان ظهور و بعلاای ان ظهور محجب شوند
 و حال آنکه از ورای امر غافلند که بیک قول لای اذ

کل اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور حق را که
 در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق او نگو که کل
 تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف
 میشود و بیک لادون انتمی و هم چنین در این مقام
 مخاطب العلماء البیضا میفرماید قوله بل کربانه ان یا
 علی آء البیان فلترحم علی انفسکم ثم ترجمون بان لا تعجز
 عن الذی ینظر بالحق بشئون دینکم فان کل دینکم عند
 منبذ یوم قد خلق الله ذلک الذین انتم الی نقطه السدء
 تنظرون فانه انتم مثل کل اولی الظهورات مبتلون
 و باللیل بالقدون و انتم عند الله مؤمنون و فی تبارک
 مشکلم کتبل العلماء من قبلکم ان حکم الله علیکم بشی
 ذلتر انتم انفسکم ثم لترضون ای ملا بیان در حق خود
 و امر الله بموده سبب اختلاف شویید و ارتکاب گنا
 امری را که بان کلمه جامعہ مقدره تفریق شود در امور
 وارده خالصاً لوجه الله تعالی نماید و الله الذی لا
 اله الا هو که حق در هر وقتی از اوقات و عصری را
 که ظاهر شده بشان ظاهر که بر منصفین و منصفین
 مجال توقف و شبهه و ریب نبوده مگر نفوسیکه خود
 بر خود مشتبه نموده اند فلترحم الله باملأ البیان

و لغتصن بالله باملأ البیان و لترحم علی انفسکم یا
 ملأء البیان و لا تعترضن علی الذی امنتم به فی ظهور
 قلبه و به ثبت ایمان کل مؤمن و ایتان کل موقت
 و توحید کل موحد و علم کل عالم و ذکر کل ذاکر هذا
 خیر النصح من لدی العبدکم و علیکم ان انتم من المنصفین
 و دیگر نوشته بودی و اگر مدعی آن است که من
 خود ان نقطه بیان هستم خالی از این نیست یا فکله
 مرادش آن است که او هستم بعینه و شخصی که واقع
 الی بطلان است چه که تکرر تجلیات جایز نیست و
 بالبدیهه باطل و اگر تجدید امثال است که واضح تر
 بطلانش بر علاوه نماید در این صورت هم بعینه
 بممان احکام سابق بلا تضاد است امر نماید پس کجا تغییر
 جایز است انتمی از فرار یک معلوم میشود هنوز
 معنی تجلی را هم ادراک ننموده چه که محسوس انداخته است
 محل مجلی است نه تجلی اگر بعین بصیرت ملاحظه نماید
 مبدأ تجلیات که نهایت بی بری و این جواب از قبل ذکر
 شده که بعینه میفرماید آنچه را نقطه اولی فرموده
 ذکر تجلی و عدم تکرار تجلی را لکن ازو مجلی را ادراک
 کن و از دو نش منقطع شو چه میگوید در نقطه اولی

روح ماسواه فذاه که میفرماید نقطه بیان بعینه
 همان نقطه فزان است از قبل و هم چنین در جمیع
 که میفرماید من ظهر عین من ظهر من ظهر عین من
 و هم چنین میفرماید انی انا ایاه واته هو ایای از این
 گذشته مظاهر احدیه از همتی متحد و از حقوق بطور
 بنده لفظ ظاهر از انجمت که کل از مشرق تا مشرق و
 من عند الله تکلم نموده اند و کل بتبلیغ ما مور کشته
 کل واحد بوده اینست که میفرماید لا نفرق بین احد
 منهم و در مقام دیگر که مقام شریع و اسم و هجات
 ملکیه است هر کدام با اسمی و شرعی و همیکل و همتی
 ظاهر شد اند و اگر بدید بصیرت ملا حظة نمائی
 فوانه الذی لا اله الا هو که کل را بحقیقت واحد
 و ظهور واحد و حرکت واحد و فعل واحد و عمل
 واحد و شریعت واحد و اسم واحد و اسم واحد
 مشاهده نمائی عجایب است که باین بیان ترسیب
 این ظهور در این عارف شده اند چه که در الواح پاره
 که در سنین توقف در عراق از سما عز احدیه نقل
 جمیع این مراتب بتفصیل در ان الواح مذکور آمد
 نظری العائزین و العارفين و توهنور مطلع بر
 کیفیت

کیفیت ظهور نشد و قد است الهیه و امثال قدر خود
 فرض گرفته و امرش باصنوا با بر خود فبشر ما فانت
 انه يظهر کیف بشاء کا ظاهر بالحق و نما لا نفس المشرکین
 همان قسم که نقطه اولی روح ماسواه فذاه فرموده است
 این ظهور بعینه همان قسم میفرماید بقدر التعرف
 و اینست همان ظهور موعودی که کل بان وعده داد
 شد اند در بیان و البوم عمل کل من اعرض عن هذا
 الظهور عند الله مردود و غیر من کورانه بقول جنسید
 اتی انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل و بعینه
 بقول من بانی من بعد ایا ندیک که میفرماید اگر صد
 هزار مرتبه شمس طالع شود یک شمس بوده و خواهد
 بود و میفرماید همین قسم در مظاهر احدیه ملا حظة نمائی
 بدانکه در تجلی و نظر ملحوظ بنظری مکرر و بنظری غیر
 مکرر و این دو نظر منسوب بتجلیات ظاهریه ملکیه است
 و نفس تجلی در مقرر خود مقدم از این دو نظر بود
 و خواهد بود و لکن ادراک این مقام قدری مشکل
 هر نفسی خواهد علی ما هو علیه ادراک نماید باید
 بین بدی الوجود حاضر شود لبعرف ما الاعرفه من قبل
 و یطلع بما هو المستور و دیگر تجرید امثال با محال است

اگر بخند امثال مظاهر الهیه محال باشد بخند امثال
 شیطانیه که موجود و مشهود است و محال انکار نه چنانچه
 دیده میشود که در هر شهری منالی از هنیا کل ظلماتیه
 لعینیه موجود و مشهود فاعتبروا یا اولوالالباب باری
 تجلی از تجلی من غیر انقطاع بوده و خواهد بود در صو
 مظاهر اختلاف ظاهر لوانت من العارفين و اگر قدر
 برتر خرامی و از کلمات مشرکین قلب خود را مظهر تما
 خود لدر الصیغاتی انچه را که حال من غیر القفات انکا
 نموده ذکر نکرد تجلی نیست که جایز باشد با غیر خایز
 بسو کلمات این عبد زود بقلب ظاهر و بص منیر در
 کلمات الله و ظهوره ملاحظه نماید و کله بحجوله
 که شیطان الفنا نموده افتخار نماید و قلب و علم
 انهما ماهد کن که صد هزار کتب تالیف نموده اند و
 مفسر و دستان از جمیع ان کتب اثبات حقیقت حق
 و بعد از ظهور کل بهمان کتب محروم مانده مع ذلك
 هنوز معرضین متنبه نشد تازه دست بر سینه
 نویسی گذاشته اند و بیلانا ما ملهم و بصیرم و بکم
 در همین ظهور هیچ کله بمقتضی خود مستقرند الا با
 مظهر ظهور نقص بیان جل و عز فرموده که در یوم

ظهور

ظهور یکلمات او بر او احتیاج مینماید و شما با الفنا
 شیطان بمجبولات انفس معرضه احتیاج نموده و
 مینماید و همین احتیاجات شما و امثال شما را
 فرموده اند صدق الله العلی العظیم نفس ربیان
 منزل بیان است که میفرماید قوله عز ذکره
 حبه و جهد خود را نموده که در یوم ظمیر حق از کلام
 او بر او احتیاج نکرد که کل بیان کلام ظهور قبل آن
 و او است عالم ترا از انچه نازل فرموده از کل کلام
 که روح کل در قبضه او است و در نزد او نیست الا
 شعی اگر بر حق مستقر باشند و الا که لایق ان کتب نیست
 چنانچه نفسی که افلاطون زمان باشند در علم
 تصدیق نکند حق را ایام خواهد بختید و او علم
 او سبحان الله عن ذلك بلکه از برای او علم بود آن
 که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشد
 و ندادن ان باطلاق علم او و الا فنده نمایانند انتم
 قل فاقع بصرك يا ايها العاقل ثم اسمع ما تعترده الورد
 علی انسان دو حقه البیان بالله المقدر العز من السما
 ملاحظه نماید که امر نا بجه مقام بلند و مرتفع است که
 هیکل حدیه و ذات صمدیه کلمات خود را از ان

ساحت اقدس اطهر اظهر انوز مع فرموده اند
صريح مي فرمايند که در عين ظهور بکلمات بيان
بان هيکل معاني و مظهر عز و صمداني احتجاج منقاد
و مع ذلك اهل بيان مشرف نموده و ايكاش بکلمات
او احتجاج مينمودند بلکه بکلمات مجعوله دروده که
از انفس خبيثه ظاهر شدند بر جوهر احدية و سادج
قدسيه احتجاج نموده و مينمايند هي حسرت زرين
نفوس که در و کله الفاظ مجعوله از نشاطي بر علم الهی
محروم مانده اند و برايي منتنه از نجات قدس
احدیه شروع گشته اند و ايكاش که با احتجاج کفایت
ميشد لا فوالذي دلع لسان الروح بئسائه نفسه
که با احتجاج قانع نشد و نخواهند شد بلکه با سیاف
کين و دماغ بعينه بشر علی اعلى اوتجبر نموده و
مينمايند و هم چنين مي فرمايند بيان عزت بيانه
احدی بر بيان مطلع نه و بعلم او محيط نموده و
بود مگر ان هيکل الهيه و معدن و منبع علوم ربنا
مع ذلك نفوس که مجاربه بر خواسته ادعای علم نمود
و مينمايند مع انکه فوائده الذي لا اله الا هو که در
دستان علم حقيقي با طفل ابي بخوان بر بری نکرده

و نخواهند کرد بلکه در ان محضر اگر وارد شوند خود را
مشاهده نمایند مي فرمايد روح کل در قصه اقتدار
ان ظهور اقدس بوده و خواهد بود و در نزد کل
بنيت مکرشي از او انهم اگر بر حق ثابت باشند
و الا مي فرمايد که قابل گزینستند حال ملاحظه کن
اين نفوس را که بجه مقام افتاده اند فوائده في سفل
الهاوتيه لوانتم تشرون اليوم کل علوم ارض عند الله
معدوم و غير مذکور بلکه علم الهی که مقصود بوده
و در کل کتب رباني و در صمداني ممدوح علم ظاهر
نفوس او بوده در هر ظهوری عين ظهور اليوم هر
نفسی بان قابز شد و لوحی عالم نباشد اعلم ان
عند الله مذکور و اگر العباد بالله از اين فضل
اعظم محروم مانند و حافظ کل کتب نباشد اعيان
کل ناکر عند الله مشهود بشو بيان ديگر منزل
بيان روح مساواه فراه را قوله عز وجل اولادهم
نصوتون کين در نزد ظهور ان جمال مذم که اگر کل اهل
بيان در جوهر علم مثل او کردند که ثمر می بخشد
بصدق با و فالتعبرن ان يا اولي العلم ثم آياته
تتقون انتم هي والله حال خلقت ميرد اين عبد

که چه ذکر نماید این بیان فقط اولی روح ما سواه فذاه
 ان کلمات شما که عالم را مبلوریت و عنایت تیره نموده و کلام
 ناسک عن النور ثم شهد انوار تجلی ربک لعل تطالع
 کنت غافلا عنه و تكون من الثائمين الى الله الذي خلقه
 و اياک و جعلنا من الذین هم ادرکوا ایام لقائه و کانا
 من الفائزين از خدا میطلبیم که نسیم عنایتی بوز که شما
 ان مرده را بر صبر حیات کشاید و از فضل و عنایت
 خود فطره از ماء حیوان و کوز خارید از زمین غزین
 الرحمن مشروب فرمائید و اوست بر کل شیء قدر و
 توانا از اینرا بسکند شسته در عیون بن ذکر با و عیون
 چه میگوید که عیون بن ذکر نامبعوث شد قبل از عیون
 ادعای نبوت هم نمود چنانچه جمیع فرق اسلام بنیوی
 اوقات و عهد کنند و با حکام و شرایع هم ظاهر شد و
 چنانچه هر نفسی که بین دیدیه حاضر میشد و برینا لشر
 معترف باد ابیکه در اونوقت از شما آه مشیت نازل باد
 غسل میداد و تلقین کلمات الهیه میفرمود و همچنین
 بشارت میداد ناس را بظهور کله اعظم یعنی روح الهی
 بعد از آنکه روح ظاهر شد و کله الهیه از خلف حجبات
 سترتیه با شرافات احدیه طالع و مشرق و مشرق گشت
 ناس

ناس اعراض نمودند چه که انحضرت بحسب ظاهر با حاکمین
 مجالس و مؤانس بودند چنانچه در خود انجیل مسطور
 مکتوب کما عشارین معاشرت میفرمود چنانچه در
 عدیده بران سلطان احدیه اعراض نمودند مخصوص در
 یومی از ایام بعضی از غاظین بین دیدیه حاضر و اعراض
 با روح الله اصحاب عیون بن ذکر با بسیار زاهد و غایب بود
 بشانیکه در ایام صائم و در لیالی بدن کر الله فام و لکن آنچه
 از شما و اصحاب شما شاهد میشود عبادت و ذکر
 مشغول نیستید بلکه اجتناب از مال ناس عیونانید
 الروح فی نفسه ثم رفع راسه و قال لو کان عیون عالمی
 انتم تقولون لم قتلتموه یا ملائکة المشرکین میفرمایند بگو
 شما من خاطر عیون بن ذکر با که قصیری نکرده و حقیقت
 برهد و تقوای ان حال مبین پس او را چرا کشتید و بخت
 الذی کفر و ظانبا خاص را اح کت و هم چنین اعتراض
 مینمودند که تو مشرعت عیون را تغییر داده مع آنکه هنوز
 امر او مابین عباد ثابت نشد و تکمیل دوره او نکرده
 چه که ایامی ننگدشت مابین ان ظهور و این ظهور و او
 عباد را با غسل میداد و تو قائل که بروج القدس
 غسل میدیم چنانچه اصوات داده اند و آنها صائم بود
 ۱۶۰

واصحاب توکل و اوبتام زهد ظاهر چنانچه بلدر اموال
 ناس بقدر خردی تصرف نموده واصحاب ثنما هر یک
 از مزایع عبور مینمایند اجناس از اذن و لکل از نینمایند
 و دیگر هیچ عملی شامل نیستند فرمودند این ایام ایام نشان
 و عشر است و قوی اند که بکل اعمال شامل شوند و مقصود
 این بود که چون ایام لقاء الله است فی الحقیقه مقام
 احدیه است و در ان مقام اگر در بعضی از امور ظاهر آنها
 رود حق تعالی شان عفو خواهد فرمود و بعد از ان لقاء
 روح بر فوق اعلیٰ آنچه بلوفا مورثه اند البته شامل
 خواهند شد و اولیٰ ظهور نقطه اولیٰ و این ظهور را بعد
 این بعینه ظهوریحی بن ذکر تا روح الله است و
 جمیع مطابق واقع شده همان جسم که یحیی نبی و رسولا
 بود من عند الله و همین مبشر بطهور بعد چنانچه
 میفرمود یا قوم انی البشر که ملکوت الله و انند قدر
 در مقام دیگر و قدرت قربت ملکوت الله و همین
 صاحب احکام و شریعت بوده و همین در ایام
 ظهور او روح ظاهر شد نقطه اولیٰ روح فاسواه
 فداء بعد از آنکه احدی عملی نکرده و بشارت
 بطهور بعد میفرماید و لقد قرب الیٰ قال و انتم را قدر

کعبینه

که بعینه همان مضمون است که یحیی بن ذکر تا بان تکلم
 نموده و بشارت داده و در این ظهور هم آنچه بعینی
 مراد اعتراض نمودند ملا بیان هم همان اعتراضات را
 نموده چنانچه بنما مینویسد که تکلیف دره نشد و همین
 مینویسد که باید احکام تغییر داده نشود و تلویحا میگوید
 ذکر نماید که احکام و تغییر داده اند و همین را کذب محض
 بنما تلقین نموده اند چه که مخصوص فرموده اند که بنما
 پاری عمل نمایند و دیگر تغییر احکام دخول بر مرتبه نداند
 که هر ظهوری از دعای برتری از ظهور قبل نماید باید
 احکام تغییر دهد و ناسخ او امر قبل باشد چنانچه
 خود نقطه بیان فرموده که اگر اعتراضات اهل فرقان
 نبود شریعت فرقان رانسخ نمیشودم و از ان گذشته
 با اعتقاد خود شما و جمیع حضرات داود یکی از انبیا و
 اعظم است و صاحب کتاب مع ذلك ناس را شریعت
 توریته امر فرمود و همین از کله عیسی بن مریر است
 که میفرماید ملخاء ابن الانسان لمیدین العالمین
 لیهی العالم از این بیان هیچ معلوم میشود که در اول
 ظهور را داده تغییر احکام قبل نداشته اند چنانچه یحیی بن
 ذکر تا هم تغییر کلیتیه نداده اند الا در بعضی امور و آنچه

مسئله است حکم بست را حضرت روح تغیر دادند و تو
 احد قرار فرمودند و چون حکم سعید را مرتفع فرمودند
 و طلاق را هم منع نمودند و لکن در این ظهور اگر ملاحظه
 نمایند با اینکه در اول امر جز عیوب نیست صرفه امری ظاهر
 نشد مع ذلک ذیاب ارض از ملاء بیان با عرض و اعتراض
 برخواستند و از ایجابات نفاق بقصد تیرافان برین
 آمدند با آنکه حکم حکم بیان است و در کل الواح الله مطور
 که اگر نفسی آیات ظاهر شود با و معارضه نمایند بخاک
 نکلید و احتجاج نمایند بشانی در این حکم مبالغه فرمودند
 که والله الذی لا اله الا هو حکمی از این حکم زوایا بستند
 بیان نازل نشده کوا جمع بیان در این امر اربع مانع
 نازل شد مع ذلک اول معرض و امثال الباع ارض جز
 وارد آورده اند بخبر را که هیچ ظالمی نماندند شما
 این ارض نبوده اید که مطلع باشید بحق نقطه اولی
 جمیع بنیین و مرسلین که بحق و راستی تکلم میبایست
 ملاحظه نمودند که آیات الهی مثل غیث حاصل نازل
 و بحر اعظم ربانی در امواج و توجع عز صدانیه با شمار
 مدبیره منبیه مرتین شد و اریاح فضلیه از زمین برین
 الهیه در هبوب و سماه مرتفعه قدسیه با تم علوم

و معارف حدید مطرز بفاق برخواست و در صد
 قطع شجره ربانیه افتاد و چون از آن عاجز شد و مسکر
 صدمش ظاهر گشت و جمیع مهاجرین مضطرب و هلاک
 حرم در فوج و ندبه مشغول و جمال احدیه ازین بر
 خارج شد و بعد با فترت و کذب برخواستند و از راه
 نمودند که بمغزبات جعلیه و طفونات افکنیه خبیثه ستر
 نمایند آن فعل شیع را و بعد عامل شدند تا آنکه عا
 شدند چنانچه خود شما هم میدانید که آن مفسد
 که بان ارض آمد چه گفته و چه کرده و بان اصلها و
 نفسی متعزز نشده و سخن تکلفه مع ذلک خود را ^{مطوره}
 نامیده و با مثال خود القا نمود ما بخبر را که شیطان
 با ولیای خود القا نمود و می نمایند فویلهم و اللذین
 اشجوهم قاله انهم لعی خسران عظیم قول دیگر آنکه
 با بد اکل و اتم باشد چنانچه ظهور هر رسول و نبی
 اعلی از ظهور سابق بوده و رت اعلی هم چنین آدعا نمود
 بالنسبه سابقین اینست که هر لاحقی نسخ سابق بحق
 انقی اولی آنکه اگر بصبر ارضان مفرح مشاهده میباید
 که شب این ظهور در اربع میامد و پیشد بدانکه ما
 منزل من جبروت الله المهیمن العزیز القدر فافع بصبر

لشهد بان مجال الظهور قد كان جنبش مستقر اعلیٰ عرض
 العظمة والاستقلال و عن عینه نقضه البیابسط
 العزة والاحلال و عن یساره محمد رسول الله بانوار الله
 عزیز النعال و فی مقابلة الوجه قد قام الروح بعبارة
 ملا الاعلیٰ و نزل بالحق ان انتم تفقهون ثم عن خلفه
 صفو فامن ملكة التما با بارین من كوز البقا و اكلوب
 من التسم ان انتم تعلمون و کلمه بنوح و یسکن و یسین
 علی ماورد علی جلال الله المهین العزیز القیوم اگر صاحب
 بصیر بودی و بمنظر اگر راجع میشدی بالمشاهدة و
 المشاهدة انوار الهی را از مظهر عز سلطان لازمی
 مشاهده مینودی و لکن رمد او همام بشانی ابصار
 علیل نموده که اگر عقرب اطهر هم وارد شوند مکان نمیر
 که بلعاقا نیکرند چنانچه جعل اگر قرب رضوان
 مسکن نماید از عزت او راد محروم بوده و خواهد بود
 و هم چنین اعمی اگر در مقابلش حاضر شود از انوار
 او ممنوع بوده و خواهد بود لیس لهم نصیب من هذا
 الحجر الاعظم انیکذکر بودی هلا حق باید مقدم و
 اعلیٰ بر سابق باشد اگر مضطرب و منززل مشاهده
 میشدی در این مقام کله که از حق استماع نموده ام
 مذکور

مذکور میداشتم و این مطلوب است که غیر الله هر که در آن
 تکلم نماید از فضولی محسوب است الله یعلم مراده فیما نزل
 چه که لشالی معانی مکتومند و صدق الحکمات الهیه را
 جز نفس ظهیر مطلع نبوده و نخواهد بود که در آن سینه
 عند ربی و ما اطلع به احد الا نفسه العالم العلیم چون
 ملا میان احب از متوجهین قبل مشاهده میشوند
 لذا بهتر آنکه مدار انما یم و انچه را در آن نموده ایم
 داریم که مباد فرغ دیگر مرتفع شود و در دست محطه و در
 منبسط الهیه هرگز محدود و محدودی نبوده و نخواهد
 بود بفعل ما یا شاء و حکم ما یرید و در فیه احکام
 نقضه بیارند و ح ما سواه و ذاه مفر ما ید کل منوط
 باراده نفس ظاهر است اگر نخواهد او امر و نواهی
 امضا میفرماید و اگر نخواهد نسخ میفرماید بیدار
 لیس احدان یعترض علیها و یقول له و به فی کل ما
 یفعل و یامر و من قال له و به ضدکم بالله و حاربه
 بنفسه و جادل سلطان و فکر امر و کان من الشریکین
 قول دیگر اگر بطریق استعکاس است مثل حضرت
 ائمه اطهار بالنسبه بحضرت محمد که ادعای مثلثیت
 باحضرت مینمودند و خال آنکه در ظل او بودند پس

مطلب دفع است چه چنین شخصی را نمیزد که ادعای
 برتری در چنین صورتی نماید آنها در بیان قبل ذکر
 این مقام شده دیگر این کلمات آن مشرب ملحق که حقیر
 از کلمات صبیان است بی جواب بوده و خواهد بود
 ای مرد عکس چه عا که هر چه این ساحت مقدس از ذکر
 و بیان است و منزله از ادراک من فی الامکان در
 این مقام حکایتی بنظر آمد یا مکه نقطه اولی حل
 عز در جبلت او مسجون بود ند چنانچه حال هم در این
 ارض مسجونند و لکن این سخن را بان سخن قیاس کن
 چه که حال هم مسجون دولتند و هم مسجون اهل بیان چنین
 ظهور قبیل مخصوص بدولت بوده و اگر خوب ملاحظه
 در این سخن کل دول هم شریک بازی دران ایام حیات
 وحید بعون اقا سید محیی علی بن ابا الله بنصرت امر علم
 برافراخته بود ند چنانچه شنیده اید و در کل دیار علما
 بر اعراض و انکار و خواسته و بر کل منا بر نمود ابا الله
 سب و لعن نقطه اولی و اصحابش مشغول امام جمعه
 طهران اگر چه فی الحقیقه او مبغض نبود و انصافش هم از
 جمیع برتری داشته روزی و بنبر رفته مذکور نمود
 که از جمله شنیدم حضرت باب هو را مطهر دانسته
 اخر ۱۶۷

اخر بگویند ای مرد در کتاب کلام فقها و علما چنین کلمه
 مشاهده نموده که هو املی است و افقد رملقت نشد
 بود که مقام اجتهاد نیست مقامی است ما و اولی این که
 و کلمات و خود بنفس مجتهد شریع بوده و همی ادراک نمود
 بود که یکی از فقها هستند و این مسئله فقهیه را بحال هم
 للعلما ذکر نموده اند و جایز دانسته اند و حال تمام شد
 چه نقل است و چه امر از افاق اراده الهی ظاهر شد مع
 باین کلمات که لایق انفس ملقبی بوده و هست و شمام
 بالفای انها نوشته اید افتخار مینمایید و البته باعوا
 شیطان با طراف هم فرستاده اید چنانچه مخصوص خبا
 فرموده اند و انه هو الصادق العظیم منون بطل الله
 ما عندهم بقوله الحق و یظهر مکر نفوسهم لعباده القدر
 شان شمان بود که اولاً سوال نمائید از نفس ظهور که
 ادعای حیات و حجت چنانچه این مطلع شوید اگر میفرمود
 که این همان ظهوری است که نقض بیان بان بساطت
 داده و اخذ عهد و ادراک نموده دیگر این اعتراضات
 جمیع بی اثر بوده و خواهد بود و این همه رحمت خود میداد
 که حرفات جعلیه ان نفس ملقبه را ترکیب نمایند انوار الله
 ولا نقل ما لا تعلم ولا تسبح کل ناعق و لو زیدان تطلع
 ۱۶۸

بالحق فاسأل الله ربك ورب العالمين قول بكرة كبر غفلة
 من الغاه غابت امر ابن است که طو از آد او مر ای او
 می باشد و مر ای او را مر است و خالی بالتمام از نسل او
 خواهد بود رسته مرات نام واحد بعد واحد خواهد
 بود باقی دیگر خالی بالتمام خواهد بود دان راهم حضرت
 اعلیٰ حصر در میرزا عجمی نموده انهمی فدا خطا من الفناک
 وعصی فیما ارتکب و کفر با لله الذی خلقه من تراب و
 افتری بالذی الیه یرجع فی منقلب و مؤنه وهو من الذی
 جعل الکتاب بعضین جبر که ناز مرات نام و غیر نام ذکر نمود
 و الله فام متخیر است که در جواب امثال ان غافلین چه
 ذکر نماید خود نقطه اولی در مقام مناخات میفرماید
 الهی در هر سه نفر است مرات تا آنکه مدلل باشد در حق
 و خالی باشد از تو و بعد میفرماید در هر سه نفری
 و اگر تسلیم غایم قول شما را داخل است با قول نقطه سیم
 منتهی رتبه مر ای او را رتبه است که میفرماید قول جبر
 احلاله طر ان بشموس المر ای انتم انتم الحقیقة تنقرون
 فان قیامکم بها لو انتم تنصرون کلمه کحیات بالاسماء
 فی البحر تنحرون و تنحرون عن الماء و تسلون عما انتم بقا
 لکوا ی غافل ملاحظه نما که بشموس مر ای او که منتهی رتبه

انما است میفرماید که شما بشموس حقیقت ناظر باشید
 میفرماید مثل شما مثل حیثان است که در بحر حرکت
 مینماید و بحقیقت از نام و سوال کرده میشود از آنچه
 با وفا تمید خواند اگر اهل بیان انصاف دهند من
 بیان منزل بیان جمیع را که نیست از کلمات متکثر منقطع
 میشوند و معنی این کلمات الهیه را ایوم مشاهده مینماید
 چنانچه این نفس معروض که خود را مرات میدانند و بعضی
 من عزیز شعور او را مرات فرض گرفته و فرض تسلیم از شمس
 حقیقت محروم مانند چنانچه مشاهده میشود که بشموس
 ناظر و بوهوم متشبه است و از شمس حقیقت بعید و ممنوع
 در نما حرکت میکند چنانچه در ظل اشراق انوار الهیه
 مستظل و لکن از او محجور و محجوب و محروم و هم چنین
 ایوم از کل مراتب سوال کرده میشود چنانچه کل در حق
 سوال حاضر هر کدام از شمس بعین فان الله خارج شد
 از حجر محجوب بلکه قابل ذکر نبوده و هر کدام غار شد
 در ظل عنایتش ما وی گرفت از مر ای او اولی عند الله
 من کور کذلک فصل الامر لعل الناس هم یعرفون ط
 قدی در این بیان تفکر نما که شاید سکون واحدیه که ان
 کلمات الهیه خارج است فاخری بکوا ی غافل من خبر این

متحدیدات در کجای از میان مسطور است که القانم
 افترا بر حق بستر که مرآت خالی بالتمام از نسل که هو
 بود و ان راه حضرت رب اعلی در فلان حصر نموده
 قل افتريت رب العرش والكرسي الرفيع از این کلمات
 حقیقت عرفان من القی الیک و اوحی الیه معلوم شد
 افزین خوبید منبسطه الهیه را مغلول نموده این کلمات
 بمثل اليهود ولا تعربن حاکم بر فم امثال ان قائلین
 وطن بر راس نا بالغین که تفریه امر و تقدیر کلمات
 الهیه را بغبار جهل و مخداید الوده نموده اند لم نزل
 امر الله مفذ من اذین حد و بوده والله الذی لا
 اله الا هو که از پست ترین اهل ملک قبل محجبت
 مشاهده میشوند و لکن مرشد بسیار از این کلمه
 مسرور شده و البته شما را هم نظر باین خدمت بکنی از
 شهدای دار قرار داده و یا خواهد داد چه که همیشه
 اراده داشته که امر الله را مخصوص بخود و ما بخرج
 من صلبه نماید و شما پیش از اراده او امضا داشته
 مرید یعنی شما صد هزار افزین بر شما که از برای یک
 مخلوق خبیثی که والله الذی لا اله الا هو که شیطانی
 از اضالس احراز جسته و میجوید از خالق گذشته

اقله و لکن اتبعه فواته با فترانه اهترت ارکان العرش
 و نزلت تو انم کرمی الرفیع بشوند از این عسدر را
 و این در تفریق و هو را که بالقای شیطان بکلمات
 کاذبه مفسر به نقش نموده نشوی و از مفاز تنک بفضا
 وسیع منبع وارد شوندید مگو و نفهمید مودع عنقریب
 تو او و مظاهر تجاک را جیم ای بانصاف باین نسبت
 چرا در تضییع امر الله که بسته و برای رضای مخلوقی
 و در بیان این همه مفسرات بحق نسبت داده فلماخذ تکم
 نفحات القهر وای و قهر اعظم من ذلک تعبدون البقر
 ولا تعزفون ثم تدعون الله بان يخرجکم من صلبه عجلاً
 لتعبدوه و تكونن من العابدین ثم من نسل هذا العجل
 عجلاً اخر ولو ينقطع النسل لتعزفون فی انفسکم و تسبحون
 و تسکون کانتکون فی فقدان ابائکم و امهاتکم بل اعظم لو
 تكونن من الشاعرين ملاحظه نما که چه قدر غافلند از
 نفوس که شمر معانی با منتهی علو عظمت و جلال از
 افق حقیقت طالع و مشرق شده او را بقدر ما نظار
 من صلب البقر هم ندانسته اند مگو لعنت بر شما و بر حیای
 شما اند شوق صیقل الاحدیة رداء العظمة من ظلمک باملأ
 العنود حیرت از این است که سید محمد اصفهانی که

+

ابد از این امر اطلاع نداشته و با او ننوده شما او را صادق
 فرض گرفته اید و جمیع نفوسیکه مطلع بوده اند کاذب دانسته
 و باغوی او تمسیر کین بر جمال رب العالمین اخنه بریزان
 و ساوین نقابیه و حنع نسائیه را قسم بافتاب معنا
 کطائفین حول نیک دارند از کز این مرزهای کاذبه شما و
 افتد شما ادراک نموده اید که وجود مرزها بنفسه لفسه
 نبوده بلکه در حین تقابل اشراق از شمس در آنها ظاهر و بعد
 از انحراف معدوم بوده و خواهند بود صد هزار مرزها
 تکلیه خلق شده و میشوند و تا در ظل شجره انبات و شمس
 حقیقت بافتند از مرزها مذکور و الا از انحراف تخمین و
 اهل زار مذکور قول دیگر مسلم میداریم که مرزها علی
 برتری دارد و قیامت او است و دوره او مرتفع شده
 با یعنی که من همان من نظم همراه هستم که وعده خود
 رب اعلی است که دوره بیان با او مرتفع میشود و نسخ
 خواهد بود بطلان این سخن اظهر من الشمس است اولاً
 خود حضرت باب بنوعی که احدی خلاف نکند بیان
 یکی از این بیانات محملاً این عبارت است لولم یکمل خلق
 ذلك الظهور لم يظهر الله مظهر الاخر ومعنى تكمل بالبين
 بیان فرموده اینست که آنچه فرموده را فرموده چونکه

من الله باید تخلف نکند و مخلوق در ظل و خلق شود و کل
 قریبات او چار مقامات عالیه و چه از فروغات ^{بسی}
 نظهور آمد و الا ظهور و حنین شخصی لغو خواهد بود و حیناً
 که از حق است کل کذب خواهد بود انهمی قلوباً انهمی
 الحیرت آنچه بغیر ما میدجو است و تکلمات مشرکین باطل
 نشود بلکه آنچه ایوم بطلانش اظهر من الشمس است انفس خود
 معوضین بوده و خواهد بود قل خذ زمامک یا ايتها
 المکار و یا ايتها الموقم الذی فی شهادت عین الله عنک
 عنیدانم یکدام نفسان نفوس را شبیه نماید چه که در اعراض
 شبه و کفو و مانند ندارند بگویند مشرک ملعونی که ای
 غافل حق را باطل مکن و کلمات حق را باطل مشرک
 یا ايتها المسکر را بحیث کلمات الهی از دوش نبوی ممتاز بحیث
 لو یکون فی شرق الابداع وینکم بکلمة ليجد راحة القرب
 منها من كان فی الغرب ان یکون مطهر أعز اریاح المشرقین
 آنچه از حق جل جلاله و عظم کبریا به ظاهر شود فعلاً و قولاً
 مطاع بوده و خواهد بود نزد اولوالافئد و بر احد
 اعراض و اعتراض جایز نه و یتهد بدلت کل ذی عقل
 و کل ذی درایه و شعور و لکن انهم لما خلقوا من الجسد
 من بئس شعور و یکون من الغافلین نابداً اول غاز و صحیح

شد که میفرماید و تجش چه بعد از ثبوت و اظهار بینی
 و در همان کل این کلمات و قائلین و منکرین از راجح نیار
 بوده و خواهند بود و ان النار مشویه میفرستد مؤی لشکرین
 و اینکه نوشته حضرت علی فرموده لولا تکلیف خلق ذلك
 الظهور الخ امر تکلیف در قضاة قدرت الهی بوده شما و مثال
 شما در آن نموده و نخواهد بود چه که میشود هزار
 ناس نیز بقوی عامل باشند و مع ذلك لفظ تکلیف بر او
 صادق نیاید و میشود در روی کل تکلیف شوند واحد
 بر تکلیف و غیر آن خروجی طلع نه چه که تکلیف امری صیغه
 باراده او است چنانچه از قبل ذکر شد اگر نخواهد جمع
 بیک نفس راجح و از همان نفس نفس ارجح و محسوس
 و ظاهر میفرماید و هم چنین بحث جمع نفوس و تکلیف اثبات
 باقرار نفسی بصاحب ظهور در همان حین حکم تکلیف ظهور
 قبل در نفس او میشود کل ذلك تقدیر من لدن مقید
 قدر و لکن محتملین و متوقفین باین مقام و اصل و بعرفان
 فاینکشته بنا میشود که شمس حقیقت ظاهر و مشرق
 و کل ناس محجب و جمع مظاهر اثباتیه در نفس ظهور ظاهر
 و ثابت و مستقر و حکم نفی بر کل جاری و صادق و هذا
 ستر خفی لم یعرف احد الا من فتح الله بصرو و توره بنور

الایقان چنانچه فقط بیان روح ماسواه فذاه میفرماید
 قوله عزتکبر با نه نوراً محجب نکند کثرت این خلق و انما
 انها بر امر خود که اگر فرض تصور شود در یک ظهوری
 شجره حقیقت ناطق گردد و کل نامی نمایند در حق او
 کل کماله منفی بوده و هستند اگر چه در روی ارض
 باقی هستند ولی بقای ایشان بقای در نادر بوده و
 هست و کل اثباتان نفسی متخذه فرقی بر بوده آنها
 حال در این بیان فقط بیان چه میگویند و تکلیف
 ان ظهور را حکونه تعقل صیغاتی مع انکه احدی کعبه
 فاینک پسر غار فستو که تکلیف و دره میفرستد
 بوده و خواهد بود و لکن لا یعیضله الا من شرب کونز العا
 من حیر الا عظم الذی ظهر عن عین العرش باه واج ظاهر
 و هم چنین مضمون بیان فقط بیان روح ماسواه
 فذاه است که میفرماید اینکه ما بین ظهورین بطور
 سبب عدم استعداد ناس است و شمس حقیقت بعد
 از عزوب در انقواهی ناظر بعباد خود بوده هر حین که
 ملاحظه فرماید نفسی ظاهر شده که تواند اصغای کلمه
 الله نماید در همان حین نفس خود را با او بشناساند
 و اقل از نفع تسع عشر حقیقه صبر نماید در آن

مقام مثل نقطه فزقن حلت عظمت زده اند و فرموده اند
 که مثلا بعد از غروب شمس حمدیه همیشه ناظر بظن خود تو
 اگر ملاحظه میفرمود که نفسی در لرض موجود شده که حمل
 امانت الله نماید ابد در ظهور تاخیر نمیفرمود و اینکه عد
 عزس طول انجامید با بصیرت بود و چنانچه حسین استعد
 اول من امن و قول او کله اعظم را اقل از ان در اظهار
 امر تاخیر رفت و همان حین اتمام کلمه الله باو شد
 و اگر بیک ان قبل از ان بالغ میشد و بین بدی حاضرها
 میان هم تاخیر در لغات میشد ای محبین در کلمات و
 بیان الهی بقدر نمایند که شاید برخی از طعام مجعلا
 فایز بشوید و اگر باصبر باشید نفس این ظهور مدیج را
 سب تکمیل بیان مشاهده مینمائید که همان حین
 ظهور تکمیل دوره بیان شده و از ان گذشته جمیع را
 باحکام بیان امر فرموده اند و خود بنفسه عامل بوده اند
 و اگر جمیع حیات خرق میشد چه میکردید بدانید که در
 حین ظهور هر نفسیکه بین بدی حاضر شد جمیع اسما
 و صفات و شرایع و احکام و اوامر که از قبل بوده با
 او بحق در نفس او تکمیل بند و میشود از انقدر تکون
 عن الغارین و اینکه نوشته بودی باید کل فرمائش

او چنان مقامات غالیه و چنان فریادها و غات دینیه بنظر
 آید و الا ظهور چنین شخص لغو خواهد بود و کل انجا
 حق کذب بدانکه کل ما فی البیان بعالم ظهور آمده و
 بدی الله محسوس گشته و لکن ان وقت امثال ان نفوس
 میت و لاشی بوده اند و لذا مستعزندانند بعد از
 ظهور این اقوال حدی را غنی نموده و نخواهد نمود چه
 تکمیل کل بتصدیق او بوده و عزت کل با امر او اعمال کل
 بقبول او منوط بوده مثلا اگر نخواهد کل انچه را در ظهور
 قبل عنایت فرموده اخذ نماید احدی را نرسد که او
 اعتراض نماید چه که او قادر بوده و خواهد بود بیک بیان
 از نقطه بیان روح ما سوا فله ذکر میشود لعل
 فی نفس و تکون من المستعز من قوله جل کربانه مثل
 کل میان مثل جوهری است که نزد کسی امانت گذارد
 و در یوم ظهور مظهر حقیقت اگر ان کل خواهد اخذ
 نماید انچه بایشان داده قد شتی صبر ننماید نه آنکه
 یکی مسئله فریاد ان محبت که در دو یکی با اصول ان و یکی
 حکم و یکی بشنون عزت بلکه کل از او است و با و راجع میگردد
 و او را شناخته بایات او و احتیاط در عرفان او نموده
 که بعد دهان در نار محبت خواهد بود و اگر در وقت

خود و حد تو خیر میکنید مثال او است که در افتد شما
با او از او محبت نکرید بشناسید کسی را که از برای عرفان
او خلق شده اید انشوخال ملاحظه نمائید که چه قدر از
شاطی بجز عرفان دور است و اید و چه مقدار بحجاب نفس
هوی از موجود و محقق است محروم گشته اید و الله اعلم
نقطه بیان خواسته خلاف او نموده اید آنچه ایات محکم
او بوده بظواهر آنکه تخریف و تاویل نموده اید نظره
از بجز تقدیر نیاتنا مید اید و بهجوری از اریح عز
تغیر فایز نگشته اید مع اینکه کور بیان که از معین قلم
سلطان امکان جاری شده گاهی فروع ذکر میمائید
و گاهی اصول مذکور میدارید و الله مقصودی شد
و ندارید جز آنکه بحسبلی از حبال نفس تمسک جست و بان
و سلطان احدیه اعتراض نمائید خال ملاحظه نمائید
که کلمات الهی چگونه محقق شده نظر فرموده اند که در
ان یوم احدی بدگر فروع و اصول و حکم و شئون
عز محبتی نمائند چه که ان سازج و دم خود سفسنه مطا
بوده و هر چه در حین ظهور بفرمایند حکم الهی و امر
او بوده ما بین عباد مع ذلك تو و امثال تو بدگر
اصول و فروع احتجاج بر حق نموده اید و مرشدان

عز و حکم الیوم کل در بار مشاهده میشود الا من تمسک
بالله العتد العز الحقا رای بی خبران بنا از صباغه
فرموده اند که میفرمایند در ان یوم احتیاط در عرفان
او میکنید که بقدر همان احتیاط در بار خواهید بود
مع ذلك وارد آورده اید آنچه را که بهیچیک از مظاهر نفس
و سببین وارد نیارده اند لکن بیان دیگر از بیان ضرر
بیان لوجه الله ذکر میشود شاید انواب رتبه بعضا
از هیکل پیدازید و بر آء عز الهی فایز نشوید قوله جل
کبریا نه ولی مغرور نگشته بجهت نقطه و حرفی که ان
روز روز امتحان است اگر کسی ان نقطه و حرفی را در دست
داشت و به هدایت ان می رسیدی گشت دلیل است که این
نقطه و حرفی را دست داشته انهم ملاحظه کن
که چه مقدار محکم و متقن این امر اربع اصنع اول سر را
در کتاب ذکر فرموده اند حتی آنکه میفرمایند بحسب
مغز و نشوید و از ان جمال قدم محبوب نمائید مع ذلك
در کل حین با احتیاجات لا یحوی احتیاج نموده و
میمائید و اگر بگویند این ظهور ان ظهور نیست این
همان قولی است که کل ملل قبل در احیان ظهور
مظاهر احدیه گفته اند مثلا در حین ظهور روح الله

وكله اوجع بكتب قبل استدلالات بر بطلان او نمود
وجمع معارض و منكران الا من شاء رتب كه معدود
قليلى بودند و هم چنين در ظهور حاتم انبيا كه از مرتب
بطحا اشراق فرمود كل منكر شند كه توان ظهور نمود
نيستى ولد له هاى مجبوله ذكر نموده رسايل بر رديج
نوشتند و هم چنين در ظهور نقطه بيان مشاهده
نموده و مينمايد كه چه کرده و ميكنند چه فرماست
ما بين اين طائيفه وان گروه انسان بصير يا بيا الو
بنفس ظهور و اصل امر ناظر باشد كه همان بينه و بين
كه بان اثبات نقطه اوليه و طلعت احديه نموده مشاهده
نمود اقل من ان توقف خايزنه چه كه بقدر همان تو
در نار خواهد بود و الا از براى ناظر من نظر اكبر نفس
ظهور بفسنه محبت بوده اين عبد متحير است كه چه
ذكر نمايد چه كه مشاهده ميشود كه از نصير حج كلمه
الهي محروم مانده ايد چه رسد بلوج و اشاده و كوا
اراده ادراك هم نداشته و نذرديد لذا قول ابن عبد
و مرتقاتش مثل كواخترن بر بطلان است از براى نفوس
كه از سمع محروم ناستند اين فرزند را اين مقام مناسب
نكته در رسناني نزد ناگان چنانكه پيشتر كه بر بطلان

سرای پیش کور اینه دار ضرب الله علی ذانکم و قرآن
قلوبکم عشاوة من التلوان یا ایها العاقل منیر ما یسند
عز ذکره لا تتجربوا بحج العلم والحکمة فان هذا لیصدتکم
عن صراط الله تازه شما اشارات علمیه پیش سلطان
معلوم هدیه میفرستید و در قره یاسبه و صوان عز
احدی تحقیقه ارسال میدارید ای کاش صاحب علم و کلام
میبودید لا والله لاشی محض و جلود یاب مشاهده
میشوید که در ان احجار صغیره باشد و در حین حرکت
صدائی از او ظاهر و از وجود و حرکت اصلی بی نصیب
و عاری عجل جسد له خوار الیوم هیچ ادمه مدلول را از
امرش منع نمینماید و هیچ شیئی از آنچه ما بین سموات و ارض
خلق شده کافی نبوده و نخواهد بود مگر دخول در ظل
او اگر کل ارض مملو از کتب شوده مقابله نمینماید با کبریا
که از لسان جوهر قدم الیوم ظاهر میکرد در برزید این
تحقیقات لایحه لایغیه را و یا ک کنید صدور را
از وساوس عبارات اولی الاشارات که شاید در این
ربیع الهی بر صوان بدیع فایز شوید از دونش یکسلید
و با و مستک کردید جهد غائی که شاید الیوم تکلیف
و اشارات و اسما و مظاهر ان از موجود و محقق ان محجوب

نمانند اینست که نقطه بیان جل اعزازه میفرماید قوله عز و جل
کل از برای اینست که در یوم ظهور با شما محبت نماند بلکه نظر
کنید بما بقوم به الاسما من کل شیء حتی ذکر النبی فان ذکر
الاسم یطلق به بما یزول الله انتهى اگر منصف باشد از این
بیان جمال رحمن ادرک نماید آنچه را که امروز از او
شده آید چنانچه با سنی از اسما که نمیدانید کیست و چه
از خالق آن محروم مانده آید چند نفری جمع شده با یاد
و همیه ظنوتیه همگی ترتیب داده آید و بعد از آن عاقد
شد آید صنعت با یادی الجمال هیکل الجمال ثم اخذ بمو
لانفسکم زیبا من دون الله فویل کم یا ملک الشکر و انفا
از جمیع آیات و کلمات میگذریم و روزی را یوم محبت
میزان معرفت الله قرار دهید و طرفین را بسجده کبر
حق بایده عباد را امتحان نماید و بسجده عباد او را
چونکه نفس حق و ما یظهر من عنده مقدس از میزان
ناس بوده و خواهد بود و لکن باین راضی شدیم که حق
از باطل معلوم شود چه که تحت المحی را تحت نمیدانید
و برهان او را در آورده آید در این صورت اما تا آنچه
علیک اظهار میشود که هر میزان و برهانی که نزد آن
کرده میزان معرفت حق است میزان قرار دهند تا حق

از باطل معلوم شود و این کلمه بعبادت شما ذکر میشود تا ذکر
عند روی نماند و حق چون شمس بر نفس ظاهر و لایح و
هویدا گردد و لاحق مقدس از میزان عباد و برهان نام
و حقیق و کلامی بود و خواهد بود چنانکه میزان اعلا
نفس حق بوده و برهان و حقیقت ما ظم من عنده ان انتم
تفقهون و اینست که بدان شرک و اعراض القا نموده که ظواهر
چنین شخصه لغو خواهد بود و اخبار حق کل کتب مطبوعه
افقه لسان بلغیك و كثر الله بك و انامله و قلله لانه
تجاوز عن حد و افتری بالله المهمین المستدر العزیز العزیز
و ارتکب ما ضیعت به حرمة الامرین العباد از این
منه اهل السجین و کیف عباد الله المقربین بکوا اولاد
ان اخبار را ندانستند و معنی ان ابا مطلع نیستیم چنانکه
ملا قبل هم نظر بیدم ادرک معانی کلمات الهیه از نشانه
حجراتیه در حین ظهور مظاهر ربوبیه توقف نموده
محروم گشته اند از جمله در انجیل در علامت ظهور بعد
میفرماید شمس دران یوم تاریک میشود و قران نور
ممنوع و کواکب برارض میریزند و همین عبارات اهل
انجیل را بحال اقبال بشریه محمدیه نموده اند حال تو
چون میگوئی این اخبار کذب بوده و یا ان فقه ادرک شما

ان را ننموده اند و هم چنین ذکر خاتم النبیین در قرآن و
 هم چنین در علام ظهور بعد و علام قیامت از
 انظار سماوات و اثقان ارض و سف جبال و قیام اموات
 از قیور ظاهر و امثال این بیانات که از علام قیامت
 بوده و کل الیوم بهمین عبارات از مالک السماء و صفا
 ممنوعند حال چه میکند تصدیق میمانی یا نکند یجب
 بر حسب ظاهر آنچه مرقوم شده ظاهر نکتته یا باید بگو
 کل کذب است و یا بگوئی که معانی این را در ادراک ننموده
 و در نص خاتم النبیین نمیدانم چه خواهی گفت که نقطه
 اولی تصریح فرموده که نبی از اول اول آمده و الی اخر
 لا اخر خواهد آمد مع آنکه محال است آنکه بعد از حضرت
 رسول نفسی بیاید و داعی نبوت نماید بگو ای غافل
 بدانکه احدی بر معانی کلمات الهیه علم ماهی علیه مطلع
 نبوده و نخواهد بود مگر مظهر علم و حکمت ربانی چنانچه
 نقطه بیان حضرت میفرماید که احدی بر جواهر معانی
 الهیه که در خزین کلمات بیان ستور است مطلع نشد
 و نخواهد شد مگر نفس ظهور بعد و اگر کل ملک معانی
 کلمات را در ادراک مینمودند هرگز از مشارق و حوض
 الهام ممنوع نمیشد نه چنانچه الیوم محجبین اهل بیانا
 نظر

نظر بعدم ادراک ما نزل فی البیان از جمال سخن محمود
 مانند اند و الله اکر فی الجملة بشعور ایند از عرفان بلکه از
 انفس خود منقطع شوند ای غافل ز کون معانی کلمات
 الهی را کتب مدائن و عیب مشتم و خود را عاجز از ادراک
 ان مشاهده نما از عرفان هر کدام که خود را عاجز ^{هست}
 نمائی از منبع و معدن علم لدنی مآل نما که شاید از قیامت
 بحر معانی لب تشنه نمائی و در بجهت و سنا و سر شیطانی غرق
 و فانی گردی و حرفی از آنچه نازل شده لغو نبوده و نخواهد
 بلکه لک ای غافل کل در هر حرفی از کلمات منزله سبحان
 مستور بوده و لایقند از بیخجا الاذ و فذرة عظیم و
 اکرم بخوامی نعوذ بالله در کلمات منزله و ظهور از قیامت
 لغور فظور ملا حظه نمائی انفس محجبه اولی است قل
 فانصب مرآتک فی مقابله و جهک لتشهد حبلک و تفر
 فانیه لعل توفق علی الرجوع و تكون تائباً منیباً معتر
 مقترام دعنا بخطیباتک و سیتاتک و اذنه ظهور انفس
 الرحیم قوله کبر غله هوز هیچ از سنونات و اوار او
 بظهور رسید و علام ظهور قائم را که اهل فرقان
 قائلند اگر چه علام حین ظهور ظاهر شده و مردم ^{نصیبند}
 اما علام بعد از ظهور ظاهر شد که اهل فرقان ابر

نمایند که علام بعد از ظهور چه چیز است جواب چنانچه
 بود از نفس همین علام همین ظهور و ظاهر نشدن علام
 بعد از ظهور موجب حجاب خلق از حق خواهد بود و این
 از حق دور است خود ملاحظه فرموده غرض حجب بدین
 ظهور اصول و اوراق و اعضان او حجب دیگر که تمهید
 او است چگونه ممکن است انتمی اقتدر شده که متصل
 بر خود ردینو بسید و مستند نیستید چه که نوشته
 علام ظهور قائم در همین ظهور ظاهر شد و مردم نفهمید
 حال ملاحظه کن این عدم فهم از چه رو بوده منگی نیست
 که از عدم ظهورات توهمیه ناس بوجه ضایع از علام
 ظهور اینیه ذکر شد از ان عبارات معانی توهم عوده
 و چون موافق توهمات خود در عالم ملکته مشاهده
 نمودند لذا بعضی نقطه بیان یافتند چنانچه خود
 تو و امثال تو هم غارت نموده تا آنکه مترل بیان کتاب
 قبل از تفسیر فرمودند و بعد از بیان هیکل رحمت فلسفی
 تصدیق نموده و اکثر انکار و این معنی است که البوم
 و امثال تو از ملا بیان غافلند چه که صفت کلمات الهیه
 ادراک نموده اند و لایشره بجه میزنید که نباید این
 ظهور ظاهر شود هنوز تکلیف خلق بیان نشده و اگر ادراک

مینویسد البته این کلمات صحیح نیستید حق را مثل
 خود عاجز مشاهده نموده اند و ان شاء الله اگر نفسی بقدرت
 حق موقن باشد ابد در امثال این کلمات بوقت نیاید
 چه که فادراست در کلمه از کلمات خود کل کتب را عود
 فرمایند و هم چنین بدعد نماید آندهو المقدر علی ما یشاء
 و انه هو العليم الحكيم علام بعد از ظهور کل ظاهر شده و
 لکن شما ادراک نموده چنانچه بقول خود شما علام همین
 ظهور یافته فرقان غارت شده اند و هر علامی که
 بعد از ظهور ان در لازم دانسته و غارت بان نشد
 چنانچه نوشته از صانع عالم الهی سؤال نماید موقن شوی یا نه
 کل ظاهر شده و لکن امثال ان نفوس از ادراک کل محجب
 مانده اند و اصل علامت ظهور بعد از قائم ظهور
 + حسینی بوده شما اول بقول خود مدعیید و ثانی را
 منکر در همین کلمه اگر تفکر نماند با سر و صلا آنها به مطلع
 شوی و در ظهور حسینی بعد از قائم نوشته اند در کتب
 اخبار خود شما کمال انبیا و مرسلین در ظل زایت
 حضرت در آیند و هم چنین نوشته اند که قائم رحمت
 نماید و او هم حضرت مطلق شود اگر قدری در این عبارات
 تا مثل غایت ادراک مینمایند کسب کتب مطابق است

بما نزل فی البیان انقدر بدان که علام بعد از ظهور کل
 ظاهر شده بعضی را در آن ننموده اند و بعضی انکار کرده اند
 که آنکه امر که هو تکم انتم تعلون حال چه میگویند در
 نقطه بیان روح ما سوا ه فذاه که ابتدا علامت مذکور
 و منصوص فرموده اند که هر وقت ظاهر شود باید که
 تصدیق نمایند و شکر الهی بجا آورند و بظهور و بفسخ ناظر
 شوند و باینظیر من عنده و صریح میفرمایند و مختار آن
 هر نوع که اراده فرماید ظاهر شود بر احدی نیست که با
 احتجاج نماید و وصایای الهی فرموده ملا بنیان را
 که مناد ببیان و ما نزل فیہ بر نفس رحمن احتجاج نماید
 مع ذلك تو بوهیات نفس خود احتجاج نموده و ذکر تکلیف
 دوره کرده نفس حق ظاهر و آیات نقطه ناطق و میفرماید
 بظهور من تکلیف دوره بیان شده و میشود مع ذلك
 انقدر صحیحی که نفس حق بقدر خلق ندانسته میگوید که
 مخصوص باید در خلق تکلیف شود و حال آنکه اگر حق بدین
 تکلیف شده و نخواهد شد بلکه نفس مقتدرش تکلیف
 شده و میشود لو انتم تشرون کلنا تکلیف بر نفس منک
 علی الله العتد الموهین القیوم عند انکم نقطه بیان
 علامت ذکر میفرمودند چه میکردید و چه در چه میدادید

ایادریان کلمه شاهد شده که اگر نفسی آیات الهیه
 و مشونات عز ربانیه ظاهر شود بر قلس قیام نمایند و یا
 بمقتضیات نفسیه ردا عز احدیه را میآیند بلکه درین
 بیان میفرمایند اگر نفسی ظاهر شود و بگوید من محبوب
 هستم من دون آنکه از او رضای ظاهر شود بر احدی نیست
 که بر او اعتراض نماید و طالع شمس معانی از انقوشنا
 در همان مشرق و آیات الهی ناطق بشانیکه احدی بر
 لخصای ان قادره مع ذلك بعضی میگویند تکلیف را
 قبل نشد بعضی میگویند زود ظاهر شده بگو ای بی
 انصافان خود بحال ای میفرمایند که معنی پارسی ان
 این است که ای قوم بودم یکی از شما بر ستر خود از
 و نام نخلت و خا شیر از عین عز احدیه و زید و مرید
 نمود و ببناء نفس ناطق فرمود ما بین اینها تفاوت
 ای قوم قسم بخدا که افتخار نفسی نمودم و مسکرات الهی
 نموده و نیستیم و مدعیم ایچ ما بین دستهای شما آ
 از میان و موقتم بر ورد کاروی که جمیع را خلق فرمود
 رحم نمائید بر من و صغرتن نشوید و اگر باز شرعیه
 عز ربانیه اقبال نماید اعتراض میکنید ای قوم اگر
 اختیار بدست من بود البتة خود را از ابصر شما ستر

منمودم و راضی نیستم بر نفس خود آنچه را که احدی از
 ممکنات حمل آن ننموده چه که روزی ننگدشته مگر آنکه است
 و شمانت و استم از امستولی بوده ام و لکن روح القدس نفوس
 فرمود در صدرم و روح اعظم تکلم نمود بلسانم و این نیست
 از جانب من بلکه از جانب قادر است که قدرش بر همه
 اشیا محیط و باقی است ای قوم قرب و بعد نظر و دست
 من و شما هیچکدام ننوده و نیست بلکه در دست قدرت
 الهی بوده و خواهد بود و در قضا اقتدار او مقبوض ظاهر
 فرمود هر قسم که خواسته برسد از خدا و نباشید از
 کنندگان ای قوم از کاس کلمات الهی که در معانی بیان
 اگر روح قدس تجرید از او است تمام نمودید در آن وقت
 انصاف دهید و در دنیا و دنیاچه را که بان مجزع است
 اهل غزوات و صوان و نباشید از غفلت کنندگان ای
 قوم بر اسق میگویم آنچه از پروردگار شما ما مور شده
 و نقضات صدق از کذب بی واضح و معلوم است
 برسد از خدا و نباشید از در ماندگان ای قوم
 هرگز مغرور نفسی نشوید و با اهل بیان در کمال حد
 و درافت و خضوع و خضوع معاشرت نموده ام و در
 ایامیکه جمیع قلوب از سطوت غضب مضطر بوده
 و جمع

و جمیع نفوس از سیاط قهر متزلزل بنفس خود مابین اعدا
 ایستاده ام و در کل حین از سهام اعدا بر صدرم وارد شد
 واحدی قادر بر احصای منم نبوده مگر پروردگار عالم
 دانایا از شبها که جمیع راحت بوده و این عبد در سلا
 و اغلال و بسا ایام که شهادت بیوت خود ساکن و این عبد
 در دست اعذا مستولی و کل بر آنچه ذکر شده شاهد و گوا
 اگر بصدق تکلم نمائید و با بشید از راست کویان ای قوم
 شما مقتدرید یا پروردگار غالبان اگر او مقتدر است
 ظاهر فرمود مظهر نفس خود را هر قسم که اراده فرمود و اگر
 دنیب عبد این است این نموده از نزد او بلکه از نزد خالق
 زمین و آسمان ای قوم بشنوید ندایم را و تسبیح چون
 از کاس و خمر در این ایام بیایا امید و نباشید از غرور
 انتمو اینست معنی کلمات الهیه که این عبد بقدر ادراک
 خود ذکر نموده که لعل صلفقت شویید که امر در دست احد
 نبوده و نیست و بر کیفیت ظهور احدی مطلع نبوده و
 نخواهد بود کل در قضا قدرت و اقتدار اسیرند و
 او است ما که هر چه خواهد ظاهر صیقل نماید و کل ما مور
 که در ظهور بنفس ظهور ناظر نباشد در بکلمات و اشارات
 هو الله چون آیات الهی من غیر تعطیل از سخنان مشی که از

نازل نفس معرض بالله و سید محمد با هم ملحق شده اند بر
 نمودند که شاید بعضی مفتریات ناس را از این مسیله
 محروم نمایند اینست که گو باستان بولد و بدوی مصل
 در این ارض عکاسی محموله مشغول شد و الله الذی لا اله الا هو که با کمال دافت و شفقت بان در نفس و کل سلوک
 فرموده اند عجب است بانکه خود شما از اوصاف جمال مینا
 مشید و اکثری از اهل دیار عظیم خود دیده اند مع ذلک
 بد و کلمه مفتریات بشو فساد جمیع را از قلب محو نموده
 و باین شدت بر اعراض و اعتراض درخواست سئل
 بان یوقلک لعرفان نفس و یقطعک عن الالهات ذات
 لعل تطلع بمکانک محبتاً عنه و تكون من الهائین اگر بر
 احوال این عباد مطلع شوی که چه گزشته در این مینین
 توقف در در نه و مضمف باشی نوحه و ندهر نمایند
 خدای واحد شاهد است که در هر ساعتی از این دنیا
 بر پاشد چه که در هر حین ان نفسیکه او را من دون الله
 با عوای شیطان حق میدان با مری شیخ و فصل شیخ
 ظاهر شد تو را قسم میدهم بخداوندی که جمیع اشیا را
 باراد خود خلق فرموده که هیچ بعقلت میرسد که اینها
 از نفسی که منسوب است نان منع نمایند چو فایده که نبود

دنبسید

و نیستید محض تضییع امر از برای لغمه نان بدمینه کبیره و دیدند
 وجه مقدار شکایت در این ارض نموده اند و الله کذب یکر
 و مقصود و ندارم و اطلب از این عمر است که چنین نفوس را
 دست دانسته اند و خود و ناس را از حق منیع محروم نموده اند
 احزایام این عباد است اگر چه شما توهم نموده امید که محبت
 دنیا با این ارض آمده ایم و لکن خدا شاهد و گواه است
 که بچه قسم منک ایم و مقصود چه بوده شما خود میدانید
 این عبد در مقرر خود محتاج بنان نبوده که شمشیر بر
 نان بد و بلکه نجات حرم این عباد را جذب نموده بود
 من العارضین باری حرمت خود در این عباد و امر همه را
 ضایع کردند و مع ذلک به بندک نصیحت مینمایند و عظمه
 مینویسد که چرا چنین نفوس مؤمن نشدی و موقن نیستی
 در اللسان بمرتب رسیده که مجول سیاه داده اند
 که چه قدر از مهاجرین رفته اند و چه قدر در این ارض
 ساکنند و آنچه بعضی از فقر امیر رسید قطع نموده و با آن
 خود گذرانند و الله انسان زقوم بخورد بهتر از
 چنین نان است چنانچه تفصیل سیاهه نفوس که اینجا
 داده باین ارض فرستاده اند و احدی هم بر این تفصیل
 مطلع نبوده جز بشو فساد و من معه و کائنات این با تو را

باسم خود میگذرانند و الله که این عباد نمون میشوند
 افتد و بدان که بحق حق اکثری از مهاجرین لباس ندارند
 و معذک با این نفوس که الله حرکت نموده اند و بنا بر وجه
 با جمال احدیه با این مشطر توجه نموده اند نسبت دنیا داده
 و از برای خود انقطاع ثابت نموده اند فیالیت کنت
 مطلقا بهم و با عندهم و بما ارتکبوا فی الحیوة الباطلة لا یقار
 ریاساتهم و کنت من الظالمین و آنچه در غرض حبه و تفصیل
 ان نوشته بودید از جمیع این کلمات چنان مفهوم میشود
 که بحر فی از علم الهی مطلع نشد ابد و مقصود از ظهور
 ندانسته اید که چه بوده و چه خواهد بود حال از مثل
 اعلی کز نشسته و بمثل ادنی اعتراضا علی الله ناطق شد
 تسلیمینما یم که همین است که شما نوشته اید و مذکور
 میدانید یا این حبه سفایه لازم داشته و یا ندارد ^{مانند} من
 من ان هبوب اریاح احدیه که از زمین رضوان اعرفوا
 بالله در هبوب است در بیت کل شی منوط با این هبوب
 عز رحمانی و نغمه فذس و وظانی بوده و خواهد بود و هر
 من ان کوز حیوانی که باو حبه های معرفت و معانی و
 سنبلت علم و حکمت صمدانی انبات مینماید و من غیر
 هبوب این اریاح و این مآء غزب غرات هیچ حبه عطیه
 از رضوان

از رضوان صد و برتیه بزوشید و نخواهد روئید و
 ذلک میگوئید و مینویسید و لا شعرون ما نقولون
 این انظر مشرکه را بکنار رو بصره و حیدر ملاحظه کن تا
 جمیع مظاهر را نفر واحد مشاهده نمائی و شرایع کل را بشتر
 واحد بینی جمیع این اختلافات با اقتضای وقت و مقای
 و استعدادات منظاهر وجود بوده و خواهد بود خدا را اگر
 طیبه مبارکه مقدسه بوده که همین القای بزر ظهور
 سنبلت احزوا قریب من لمح البصر مشاهده میشود و این
 مقام عالم امر است و خلق از ادراک ان طایر چنانچه میفر
 انما امره اذا اراد شیئا ان یقول لکن فیکون و این را نصی
 که صیغرمایند بخرج نباته باذن ربیه و لکن اراضی نفوس که
 هرگز نمیروید الا انحر را حوس جل ذکره خبر داده بقوله تعالی
 لا یخرج الا نکذاد را ارضی ان نفوس اگر صد هزار سال
 در ظهور تا خیر شود بقوله تعالی ما هرگز سنبلت طیبه
 از ان اراضی هرزه بزوشید و نخواهد روئید البته شما
 خواهی گفت دوره تمام نشده و کامل گذشته قبول اللهم
 بیرون نغمه الله نمیکروند و بنا بچشم خود ملاحظه مینمایند
 که سنبلت معانی مکتومه از حبه های کلمات الهیه
 روئید و سرسبز و خرم در رضوان احدیه مشهودند

منع ذلك انكار نموده و منبما باید و نشانید که شما ندیده
 و شنید و مطلع نیستید ان شاء الله که چنین باشد
 و از ان انتخابی نباشی که بچشم خود دیده و انکار نموده اند
 و کوش خود شنیده و معرض گشته اند از اینها که گزشتند
 ذات اقدسش زل مقدس از امثال بوده و خواهد
 چه که مثل و امثال بان مفرزه نداشتند و مدارد و اینکه
 امثال ذکر میشود نظر بفرمان ناس است که شاید از ان
 امثله حد و دیده ادراک بعضی از امور الهیه را علی قدر نشان
 نمایند حق منبع اگر اراده فرماید در یک چنین بیک
 اریاح فضلیت جمع اشجار را بسبب رابط از بیع مزین
 فرماید و بیک که جمیع جنات وجود را بسند است
 حکمت و علم ظاهر منبما بد کویا آینه در پیش خود گذا
 و آنچه در خود مشاهده میکند از عجز و جهل و شرف
 صدق و کذبات حقیقت کل را محسوس راجع نموده و منبما
 نسب الی الله یا ایها التام و کاش از ناغین محبوب
 بودی چه که تا هم خود آسوده است و هم ناس از او
 آسوده اند چنانچه گفته اند عملی از برای ظالم بهتر از نور
 نبوده و نیست چه که در حالت نوم خود و ناس هر دو
 آسوده اند تفکر فی ظلمک یا ایها الظالم الذی بظلمک
 ناخست

ناخست الاشیاء کلها واضطربت نفوس المقدسین خف
 عن الله ولا تنفع هواک فالق ما عندک ثم اتخذ ما عند
 نقوة من عنده لعل یرتد الیک صبر العنایة و یجعلک
 من المنصفین قول من باح بقوله قنابل العالمین
 عرض دیگر آنکه تعریفات حضرت باب بحجت تخص معین
 بها است و بحجت متمای بعینه است و با بحجت اسم
 بها اگر بحجت متمای بعینه و شخص بخصوص است این را
 حروف است و محتاج بدلیل است بیان فرمود که در کتب
 بیان و بجهت عبارت است و اگر بحجت اسم بها است این
 اسم از اسماء الله است تعریفات اسماء الله اخصاص
 باسم بها اندارد اسم جلال و جمال را نیز تعریف فرمود
 و هکذا کل اسماء الله را بر هر میرزا کمال و میرزا احسان
 باید ادعای این امر نماید علاوه دین و میرزا غوغا
 و شیخ اسمعیل و حاجی ملاهاشم هم ادعای این امر نمودند
 و ادعای اینها باطل شده پس محض ادعای کفایت نخواهد
 کرد و الا این حضرات باید همان موعود باشند
 انتهى قل فاسک قلبک یا ایها الذی صرت محروما
 عن رداء الادب و الا نضات و بما جوی من قلبک قد
 ضیعت حرمة الله بین عباده و اذ این بر تو منک قلبک

ولوح الذي رقت عليه فارقت تالله لو كانت اذ ذلك
 واعية لسمعت في حين الذي كنت مشتغلا بهذه الايات
 حين اهل ملا الاعلى ثم صبح الاصفياء ثم نوح الاطيان ثم
 صرح كل الاشياء عما خلق بقول الله الملك المتعالى العلة
 العظمى خذناك يا عدو الله ثم امسك قلبك ودع
 لوطك فاستغنى عن الله الذي قد خلقك يا من عنده
 لهذا الظهور الذي ظهر بالحق وانفطرت عنه وهو انما يقا
 ياملوا العاقلين انظروا بان يعرب من علمه من شئ لا يورث
 العالمين حين الذي جرى من قلبك فاجروا له وكتب
 عين علي في سماء القضا وكان ناظر اليك ومخاطبا
 الى نفسك يا ايها الشقي قد سود الله وجهك لا تك
 ارتكبت عمالا ارتكبه احد من الاولين ولا يرتكبه نفس من
 الاخرين اما نصيحتكم في كل الاطواح بان لا تقولوا في
 الظهور لم وهر وانك يا ايها المجرم الكاذب قد اخذت
 امر الله هزوا وضربت ونضرب على حدي في كل
 اسياف العتل والتناق ولا تشعروا وتظن بانك تلو
 من المستقيمين في امرى وباستدلالك قريمان تلبس
 ما ظهر موق ثم تقتل في كل حين بنفسى المحبوب ولا
 تسبح عن الله الذي اليه ترجع امور العالمين ^{فعلكم}

قد خلجت

قد خلجت بين ملا المقربين ثم اصفياء الله المقربين
 ثم انبياءه المصطفين فواته بنسبه نفسك الى الملك
 قد كتبت حروفاته وكتباته وحقايقه ومعانيه وانك تفرح
 وتضول وتلعس وتكون من المستهزئين فسرو ياخذ
 الله بقمم من عندك وسطوة من لادنه ولقده وانك تفتخرون
 اما تفكرت في نفسك باي سحر اصغت بينهن وباي سحر
 نسبت نفسك الى نفسى اذ انت بربك وتفتخر كل
 من في السموات والارض وكان نفسى على ما اتقوا به
 ان الذي بعث بينكم اما ظمرا باباين وظهورى وسلطنة
 وكبرياى وحججى وبرهانى ودليلى كفى تم به واقرتم
 بنفسى لا فون نفسى العليم الجبر انكم ما امنتم بنفسى ولا بلكم
 ولا بما انزل في الازل الا زال من جبروت الله الملك المقدر
 العلى العليم اذ افاض نصف يا ايها العاقل ثم خلص
 نفسك في ساعته ربك ورب العالمين ان الله
 يتلو عليكم في كل حين ايات الله لو لم تؤمن به لا تعترض
 عليه يخفت عن الله انه قد نجا ودع عن يمالك وامرنا
 مثلا ذلك لو تكون من الشعاعين قد خلج كل الاشياء
 بين يدي الله لنسبة التي كانت بينك وبينها لان الكل
 يمتد الى ظل اسمه الصانع كذلك كان الامر ان انت

من الشاعرين اذا ابتغى من الامنيا، عن نبيك اليها وبتعبد
بالله من نفسك يا ايها الذي بفعلك احترقت اكباد
التبيين والمرسلين وما كان مقصودك فيما حرم من
قلبك الا شجرة واستمراء على الله وانك تستمري على
نفسك وروايتك ولا تكون من الشاعرين كما استمروا
عباد من قبلك على سفراء الله وامانة وانك جئت عن
ورثة بامر اضرب عنه اركان الاطمينان ثم فوات
الايقان وتزلزلت نفس التكون واهترت اركان عرش
عظيم اسمع قولك ولا تجاوز عن حدك فاعرف نفسك يا
ايها الشرك بالله واما ته والجادل بنفسه والمجادل بكينونة
ثم اكتب بما ارتكبت نال الله بفعلك قد قبت عواصف الانقاص
على العالمين فنوف تاخذك واوانيا نك ولانه ما من اله
الا هو له العزفة والافتاد وله العظمة والاختيار في
ما يشاء بامر من عنده وانته هو المقدر القهار كل شيا
منجيب است که چه نوربان داشته که بالقای ان نفس
مردوده باين شان وجسارت باجمال احديت مجازيه
برخواستي جمال المنع اقدس اعظم اقدمي را که نقطه بيان
روح ما سواه وراه ميفرماند مشاره من باوراه نذر
وهي اشاره از مشيرين لعوت وندره وعظمة حلاله

وارتفاع اجلاله با وراجح نمیشود تو استمراء عليه نوشته
انچه را که ناخالص هيچ نفسي بان ارتكاب نمود مونس نوشته
وعجب است که خجالت نميري و در كلفه بيان ميماني
احر چه دليل و برهان اينگونه جنادت را خارج از نسبت
تخير اين عبد سهل است جميع اهل ملا اعلیٰ مخيرند از
امثال شما چه زود كافر نشيد بنفسي که با و ادعای ايمان
ميبوديد كرفتم اين امر را در ان بنفسي احزابا اين همه
ظهورات عز و صمداني وايات منزله رباني افلا ما يدون
کني اگر چه اگر بديان ناظر باشي بهيچ وجه حسدي در
دست نداشته و نداريد که بر جبين نفسي اعتراض نمائيد
ولو هر چه بفرمايد ات للذنبهم نفخ افك و ملنوا صدق
من ظل الله و بغضه فاه اه فاه الذي لا يدرك بالقلم فاه
الذي ان يتم بالك اعلم ما فعلت استرضاء لمن يقر عنه
السخير بكيونته والجم بحقيقته والتار باشتغالها
ولصها در جميع بيان من في البيان را از نظر و حجاب
با كيد بکرم فرموده و ميفرماند اگر هم خواهيد بنا
بکيد بکرم در دل و بر اهلين احتياج نمائيد بکمال لب و حيا
دلایل و بر اهلين خود را ذکر نمائيد و مرقوم داريد که مباد
از ان احتياج بران جوهر عز و شمس معاني در ايام ظهور

و اشراق خرف و ارد شود چنانچه صفر ما بد قول جل کرنا
 و ان حين ما عتبون ان تخاجون بالذلال و البرهان على
 اكمل الحياتون لانكم لم على منتهى الادب لتقولون
 الى ان قال عز ذكره لعلمكم لا تلاقون الله ربكم وتكسون
 عما يحزن به الله ربكم بما يحزن منهم نفسه وانتم لا تلتقون
 ولا تتدكرون انتمى كاشهين قدر وصلت ان محجوب
 امكان راغا مل ميشدى نه والله حرفى از بيان راغا
 نشد ايد مكر انچه را كه بهواى خود مطابق ديد ايد
 بالله من هذا الذنب لان كلانا قد كانت معتد من
 انفسكم واهوائكم و عرفانكم و ادراككم كاشه باحتجاج هم با
 مظهر رب الارباب كفايت مينودى نه حيا نمودى و نه
 مراعات ادب منظور داشتى ارتكاب نموده امرى را
 كه از اين يوم الى يوم الذى لا اخر له هردى ادب و حيا
 نظر نمايد با نچه نوشته نجل و سر ما ركردن الله انكبت
 ما احترقت به اكباد القربين و كاشه حق را بمثل يكى
 از نفوس اهل ارض ميدانستى چه كه با ان نفوس جرئت
 اينگونه جبارت و تكلم نداشتند و ندرى بوالله لو تسمع
 نفس الحيا يتبرء منك و كبتون الادب يستعين بالله
 من فعلك ادب از سجية انسان است و با و از و نش

مناز

نماز و هر نفسيكه با و ايزت و البتة عد مش بر وجود
 رجحان داشته و دارد و بوقتى كه اصل ادب مخصوص
 ان مقرر خلق شده معمول داشته انچه را كه هر دو حيا
 از ذكرش بشردارد و قد حرق حجاب دكم و حيا نكم با مشر
 الفاسقين جوهر قد بسيكه صفر ما نيد با قوم قد حبتكم
 عن مشرق الروح بنى الله الهمين القوم و ما انظرون
 ثلغاه نفسى بل يظنون ربكم الرحمن بهذا الناس ان الصا
 المتكلم العزيز المحبوب يا قوم لا تقتلون با عساف الغصاة
 ولا تعكوا على ما يضيع به حرمة الله المتقد و العزيز المحبوب
 فيا قوم انه سيادكم طسك و يظنون فى صدورهم و اقامته
 على امره فوالله لا احد من حركة ولا ساكن الا امرت ان
 لى لشعرون صلحى كور الحيون من عيون الكلدان
 هوزت العالمين انتم تعرفون يا قوم هذا معين مشية
 الله قد حرت منها تها را رادنه با مشك كذيف مشاء و انه
 لهو الحاكم بالحق و انه طهر الحق علام الغيوب لو تحبون
 عندكم من ذنقة فاشروه لعل تحببون منه خلاوة
 القول ثم راحته الله ربكم و هذا قول الحق و ما عبد الحق
 الا الضلال ان انتم تعرفون ه ل تعرفون على الذى
 ارسلنى و يظنون فى صدورى اوا حشرنا عليكم و على

ما انتم به تعملون ان الذي جانكم بايات الله ويقول انما
 قد زلت من عنده هل ينبغي لاحد ان يعرض عليه اذا
 فانصفوا انتم منصفون يا قوم اني لم اقدر ان تقف
 بنفس وحده الا بعد اذنه وانتم تجدون نفس الرحمن
 هذه النفس التي ارسلها الله بالحق انتم تقولون فابول
 لا تعرفوا انفسكم عن رداء الادب والانصاف ولا تتكلموا
 بما نهيتهم عنه في الواح ربكم المهيم القويم والذي جعل
 محرمات عن الادب انه لعري ولو لبس حررا الارض كلها وهذا
 قد نزل بالحق في الواح عز محفوظ ومن لا ادب له لا ايمان
 له وبذلك يشهد ما نزل في البيان ان انتم تشهدون
 قد خلق الادب في البيان لهذا الجمال وكذلك كل
 خيران انتم تعرفون فوعبر من ظهر بالحق انه ما قصد
 في البيان الا انفسه وما تنفس الا ذكرى وما قد ركب
 خيرا لا يجالي لو لا ذكرى ما نزل البيان وما تكم جمال الرحمن
 بكلمة بينكم لان مثلكم لا ينبغي الا كل انكم انتم تقفون
 قد نزل البيان لنفسي وانى حينئذ اقرنه في كل الاحيان
 وما نزل حينئذ انه لهو البيان لو انتم تعرفون ما نزل
 حينئذ ليكون شاهدا على ما نزل من قبل وما نزل
 عنده ليكون دليلا على ما ينزل حينئذ من فلم الله القدر

العزيز المحبوب يا قوم اني نفسه وهو نفسي وانه قد نزل
 نفسه لنفسي وانى قد اخذت نفسي وروحي على يد
 لانفقهما في سبيله ثم في حبه ورضائه ويشهد بذلك
 كل اللذات لو انتم تسمعون خافوا عن الله ولا تقربوا
 وبينه ولو جعل الله هذا فوق قدركم لو اجتمع كل من في
 السموات والارض ان يفترق بيننا ان يقدرن ولو استطعن
 وانه حينئذ كان جالسا عن عرشه وكان امامه بين
 انبيائه ويشظر مفكر اتيكم بما ظهر منكم يا اهل الشركين و
 يضح ويسكي بما ورد على وما يرد منكم من عباد وحينئذ
 يقص على ما هو المكون في صدوركم ويسكي ويبكا
 سيوحن اهل املا الاعلى ولكن انتم لا تعرفون ولا تسعرون
 مع ذلك وارد اورده ايد انجده در ارض شبه نداشته
 اكر في الحبله شاعر با شيدا دالك صيما نيد كه انج اعتراف
 نموده ايد برحق وارد چه كه منزل حق بوده وخواهد
 بود وخلق با حدي نداشته وندارد اكر چه مشعر نخواهد
 شد چنانچه ملك قبل انج اعتراف نمودند من غير شعور
 بوده و اكر مستشعر بود ند وادراك مينودند كه ان
 اعترافات برحق وارد است ابا با اعتراف مشغول
 نميشدند و بهمين جهت لا زال مظاهر نفى بر مظاهر اثبات

وارد آوردند آنچه فلم و لسان از ذکر و بیان خیا مسکند و
 زود است که آنچه اخبار فرموده واقع شود هر که با عرض
 و اعتراض تنها کفایت ننموده و بنحو اهدید نمود مجال قدم
 میفرماید ای صم وجود یک نعمت از نعمات و رفاه ظهور و تسلیم
 ذکر میباید که لعل فی الجملة در آن غائی و اگر تو ادانک نعمانی
 حقایق کل شیئی اصفا نمائید و حجاب حیا را خرق نمائید
 و طراز ادب را از سیکل خود نیندازند و ان این است که بفر
 می و وحید کبر عظیم تمام باهانی میفرماید در حدیثیکه از این
 ظهور و مانع اندس سوال نموده اند قوله تکبر کبر یا نه فوالله
 نقره بالعرض و الجلال و ذر الالاشیا و لامن شیئی بالمشال
 سیحی القین ان یوقن فیة او یجده و سیحی الذلیل
 ان یدل علیه لغیر نری لاعرفنک او علی دونه نشهد
 لاستلک به علیه ساذج قدمی را که میفرماید یقین حیا
 میباید از ایقان در او و مسجد از برای او و دلیل حیا
 میباید از آنکه دلیل شود نفس او و قوی شرح بی حیا
 بتضییع امر الله چنان قیام نموده که شبه ان در آن
 ممکنه قد شفقت با نامل الشکر حجبات الحیا و حرمة
 نسئل الله بان یثوق حجابتک و یظهر نفسک الخبیث
 العالمین و یبزغ عنک ذوات الترویج علیک من الثواب

الحرمة و یکشف لعباده ما کنت علیه و انة لن دعاه محیب
 و الله یا ایها العاقل بفعلک اضطر بکل شیئی و شفقت
 ستر حجاب العصمة و نزلت ساکنان ملا العالمین قسم
 محبوب امکان که من بعد حرمت هیچ مظهری از مظاهر
 الهیه را منظور نداشته و ندارد مگر نفوس مشرکه را ان
 لاجل و مساوس و ظنونی که در ان انفس مستور است
 دیگر از بیان منزل بیان خالصا الوجه الرحمن القامی شود
 که شاید شبیه از رضوان کلمات الهی بر اهل کوان مرود
 نماید و شاید از میان ان انفس قدسیه از خلف ستر
 و حجاب بجزه شهود آیند و بر اد الله فایز گردند و با
 از قبل ذکر شده غاملا میشوند و این ایام را غنیمت شمرند
 و همچنین امثال ان نفوس انقدر ادران نمایند که
 چه شان حرمت این ظهور عند الله منظور بود و لعل
 از جنسارت ممنوع شوند قوله عز اعزاه فهدر سمعت
 کما بلکوان ما فی جوهر لو لا ما فیها اجینک علی ذلک
 القرطاس ولا جینک با علی ما قد رقی الابداع فسا
 اعظم ذکر من قد سئلت عنه و ان ذلک اعلی و اعز
 و اجل و مانع و اندس من ان یفید الافئدة بعرفان
 و الارواح بالتجول و الانفس بشانه و الاحیاد بذكر

بهانه فاعظت مسألك و حضرت كيونتك هبل
 التي هو في مرابا ظهوره في نقطة البيان يسأل عن
 التي تلك الشمس في يوم ظهوره سبحانه لطلعت ان كان
 شمساً حقيقية والا لا ينبغي لعلو قدمها وسمو ذكر
 ولو لا كنت من واحد الاقل لجلت لك من الحد حيث
 قد سللت عن الله الذي قد خلقك ووزنك واما
 واجتلك في هيكلك هذا بالنقطة البيان في ذلك القبول
 المفرد بالكيان فقل ان اذا اردت ان تحظر عليك ذكره
 سبحانه الذي ذوالملك والملاوت تسعة عشر مرة الى
 ان يقول عز ذكره فقد كتبت جوهر في ذكره وهو ان لا
 يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان بل في عزته
 تلك الكلمة اكرم عند الله عن عبادة ما على الارض وهو
 كل العباد يتهوى الى ذلك ما قد عرف الله فاعرف
 مظهر نفسه فانه اجل واعلى من ان يكون معروفا بغيره
 او مستشيرا باشارة خلقه وانني انا اول عبد قد
 دبر وبابا به واخذت من ابكار صراط جنة عرفانه
 حدثني كلنا بل في عزته هو الحق لا اله الا هو كل
 داهية مؤمن طال ازمين بيانات منزل بيان جلالت
 عظيمة مشان مرابا في من دون الله ازراي خود

فرض گرفته و نشان معرضين و متعرضين لعلنا خطه
 ساذج عزى را که محبوب عالميان که بحر في اذ و جمع من
 في البيان خلق شد باين احترام ذکر ميبايند که ميفرمايد
 اگر تو از واحد ازل نبودى حدت بر تو خايرى ميبودم خال
 مذرى بفكر نمايند که مفسود از اين تخديد كبر و جبر
 بچنين نفسى اگر في الجملة صاحب ازاله باشيد از هيى كمال
 صبحه زيند و فزياد و احسن تا على ما فرضنا في جنب الله
 و طال انك سائل خلافت ادب و احترام در عرض خود
 ننموده بجز سوال اين قسم تخديد فرموده اند که او
 و ساير اهل بيان متنبه شوند و از غير نفس و از اول
 نمايند چه که او بنفسه دليل خود بوده و بدون خود
 نه چنانچه در امتزاج توقيح ميفرمايد هر نفسيه ان
 قدم را بغير عين او مشاهده نمايد ابا با و عارفان
 قوله عز ذكره فاشهد بعين نوارك ولا تنظر اليه الا بعينه
 فان من ينظر اليه بعينه يديره والا يحجب ان الله
 ولقائه فاره فانظر اليه وهم خبير اعزاز النفسه و
 اظهار االشانه در مقام ديك ميفرمايد قوله جل عزاه
 الا اله جل ذكره بعرف كل شئ بنفسه وان استخبر الف
 بعرف كل شئ بنفسه بمنزلة اني قد عرفت كل شئ باية

از کل ما متحد من کل شیء خلقه وان الله جل و اعلی من ان
 یعرف مخلقه بل الخلق یعرف به انهم ملاحظه کن که بجز
 واعزاز در جمیع این بیاناتیکه متعلق بظهور بعد است
 ذکر میفرمایند میفرمایند که او بنفسه مدیثنا مانند نفس
 معذس خود را بکل اشیا و من حیثا میگویم اینکه بگویم
 غارت میشود نفس او را بکل شیء اگر در این بیانات
 و معنی ازل من ان تفکر کما فی و یقول که طیبه عرفان که
 در او مستور است مرزوق شوی صم و هم را که مصدع
 ایادی ثانوی است شکسته بشطر قدم تو تیره گمانی و اگر
 بسیا و بید است که با این توفیق و موفق شوی بچیز که حساب
 از همت گذارسته بجز نقص وجود و مجال عقود که این عمل
 متمیز است از امثال شما این کلمات در اعلی و نود ذکر
 مجال و میرزا کمال استیلا علی الله میخوانی و همیو کجا
 نموده این که معرفت الله صابین ناس با این کلمات صنایع
 میشود چنانچه معرفتین بالله بهمین کلمات مغزبات
 بر مجال سخن بسته و لیکن تا اقل از آنکه نزد معرفتین
 از همین کلمات که مذکور داشته اند با احترام و اشرف
 از هر ذکر و در بخیری بوده و خواهد بود هر دو میمانی
 از مشون امثال ان نفس مشرکه احتراز جوید از نزدی

از همت

از همت حرمی که نموده اند بخدا پناه برد و هم چنین از این
 بیانات مذکور ثابت و محقق که درون نفس مفید است
 دلیل او نبوده و نخواهد بود و سوال از درون اول عرفان
 نفس او لم یزل مردود بوده و خواهد بود و هر نفسی از او
 نماید بان سازج غیب غارت شود باید بنظر او و بیانا
 بظن من عنده غارت کرده بکلمات قبل و بعد بنویسد
 نفسی سید او را در منبع احدیه در روضه این کلمات آیه
 مشهود و آثار مغارت جنبیه از سدرات کلمات تو
 موجود و لکن درون صاحبان بصیر و شامه و ذائقه حکم
 از ان متمقنه و الیوم احدی از اهل بصیر و ذائقه و تو
 مذکورند الا اهل الیها الذین تورث الله و جوهر با او
 جماله و ذرهم عماسواه و عرفهم ما اضطربت عن الفلوق
 و استقرهم فی ظل سدرة امره و انقطع هم عن العالمین و
 حال چون اهل بیان بغیر رضای الله سایرند و در
 و هم سالك از مقصود الله و آیات محرم چنانچه نوشته
 که این اسم مبارک اعظم اقدم ایمی در کجای میان و بحیث
 لذ این عبد از مقر اقصی و سدره منتهی که مقام اعظم
 الله باله است تنزل نموده و بارض تجدید که مقام ذکر
 و اشارات است تاظر که شاید آنچه در این مقام این عبد

مذکور در اردبیل برند و بحبل کلمات الهی از غزوات فی
 نجات یافته بعرضه نورانی باقی فرامند اینک نوشته تفریفا
 حضرت باب بجهت شخص معین و یا بجهت اسم بها اول
 مگویند که حضرت اعلی روح فاسواه فذاه که خود را
 مذکر نامید و جمیع اسماء حسنه را بنفس مبارک خود
 راجع فرموده بجهت دلیل بقصد نفس نمودید و بجهت
 موقن و مدعرا کشید بهمان دلیل و بهمان مثال هم
 ناظر شود و جمیع اسماء و ملکوت ان بقول ظاهر ظهور
 شد و می شود و کل طایفه اوله و لکن آنک لا تعرف
 تاوت من العنا و این صیغه ما ایندین در بیان ذکر اسماء
 حنه شد کل مقصود ظهور بعد بوده و خواهد بود
 و هم چنین آنچه ذکر خیر که در بیان نازل شد در حقیقت
 اولیه مقصود ظهور بعد بوده و در حقیقت ثانویه اول
 مؤمن با و الیوم بنص نقطه بیان نفوس که از این امر بدیع
 معرضند از رد اسمیه و صفتیه محروم و کل از به نام
 بینیدی الله محشور و مذکور قلمت بغیظت و طایفه
 الذی تنکر هذا الفضل و موت حین استماعه ایم
 قد ظهر بالحق و بطوف فی حوله مظاهر اسماء و ملکوت
 ثم حقیقتها و مسمیاتها لوانت من الغارین و انت

لینجلی

لن یحتاج الی عزیز ولا باسماء الی کانت سبکم بل کل محشا
 الیه و کل من فضله لمن السائلین اذ انبوهن کینونات
 الاسماء من ظلمک و فعلک و یستعین بالله منک و من
 امثالک و یقولون محاضبا الیک بائها العاقل ان خلقنا
 و بعثنا با مر من لدی الله المقدر العزیز القدر ^{یکون}
 خادمنا المحض و ما نفا حول با یوم مقدر انبستنا الیه
 و هو قد کان غیبا عننا ان انت من المستعین و انک
 لما اشتعلت بنار الحسد و البغضاء ما رضت بان الذ
 خلق با مره ملکوت الاسماء ^{اسماء} الیه نفسها و هذا
 من نظام الذی ما ظهر شیمه فی الابداع و اذ انبوهن قبا
 مدارین البقا من ظلمکم یا ملا المخلین قل لیه طو الذی
 یفخر الاسما لعبد من عباده لونسب الیه او سببها
 و انک ما استعرت فی نفسك و کنت من المعبدین
 قل لله انی لعلی فی ملکوت البقا و محمدر فی حرور الاسما
 ثم الریح فی مدارین البقا ثم بالحین فی هذا الظهور ^{الکبر}
 و لنا اسماء اخرى فی ممالک القدم الیها اطلع بها
 احدا لا الله الفرد العالم الخیر متغیظت یا انما
 العاقل ان شرافة الی قدرت للاسماء انما کانت
 لنسبها الی نفسی العزیز العظیم و ما ارتفع اسم فی الملك

الاتوجه الى شطرى المقدس المتعالى العزيز المنيع بنفسه
 كل اسم خير يرجع الى نفسه وكل ذكر يدعى ينتهى الى جماله
 ان انت من الموقنين ولو تسمى دون بكل الاسماء تصيد
 عليه بل ان حقايق تلك الاسماء ليحكك حين الذى يخرج
 من فلك ويفترق منك ويرجعن الى مقر الأقدس هذا المقام
 المقدس المتمتع الرفيع انك لو تسمى الظلمة نور اهل بيده
 ذلك الاسم عليه بالانواريت العالمين او تسمى الخوف بالانوار
 هل ينبغي هذا الاسم له لا نورك الرخمن الرخم القدر من
 بالذى بكل الاسماء تصيد اطلعت ولن يخرجك الا بانه ولن
 يستضيئ الا بنهاية المشرق المتعالى المقدس الا بفتح المنير
 خفت عن الله فلا تتبع هؤلاء ولا تعرض بالذى قدس الله
 عن كل اسم ورسم ثم عن كل ذكر وبيان وجماله بنفسه
 مد لا لنفسه وبدانته معتزفا لذاته العزيز المنيع ان ذلك
 من خالق ملكوت الاسماء كل شئ بقوله كن فيكون فلا
 من الناظرين ولو يشاء ليرجعنا الى عدم العتد وانته
 المقدر على ما يشاء وانه هو العليم الحكيم اسمع قوله
 الى الله الذى خلقك لعرفان نفسه ولا تجادل بامر
 بعد ظهوره ولا تكن من الغلبن طهر قلبك ثم اذ فك
 لتسمع نعمات الله من لسانه الا طهر الانوار الصادق

الامين هل تظن بان غيوب يدلان بانى عجل ما انى لا يفضنه
 المهيم القيوم اودونه يقدلان تيكام لطقا، الوجه لا فوجها
 العزيز المحبوب انزلن يشبه بدونه وما يظهم منه ليكون
 مقدما عن كل ما ظهر في العالمين واذ تم تعلمون قل انه
 يدعى بانه بكل الامتسا ومرة يتزهم بها عن كل ما خلق
 بين السموات والارض وعن كل ما كان وما يكون فكل
 الاوهى في قبضته يفعل ما يشاء بامر من قال الحمد وبسم
 فقد كفر بالله المقدس والمهيم القيوم خفت عن الله
 تتبع سبيل اول من اعرض بالله تجتنب منه ثم استغفر
 ربك لعل يهتد على حقيقتك ما يذهب به رواج هو
 وانه هو الغفور العظوم ان سمعت فلنضك وان
 انكرت واعرضت فعليه فان ربك الرخمن لغنى عما في
 الاكوان وانه هو المقدس المتعالى العزيز المحمود بل انك انچه
 لفظ ابها دركيات الله بوجهه هيكلم معين شخص
 مشهود ظاهر واضعنا ذلك وكل رحمت اليوم ازرنا
 كفى است كه مؤمن باشد باو وجميع نعمت ازرنا
 نفوسى است كه باو موق نشوند و معرض كردند بل كان
 استمانى را كه در باره اول معرض نشيد و باو راجع كره
 جميع مخصوص اين ظهور بوده و معرضين من حيث لا شير

تحریف نموده اند و نسبت این ظلم مکرر از ان اصل شجره اعراض
 و فساد و از اینها گذشته اگر ذکر می کرد این ظهور در بیان
 نباست بر عم تو و مرشدینت و لفظ به نام در کتاب نازل
 نگشته باشد چه ضرر بظهور دارد میفرمایند من همان محبت
 نقطه اولی ظاهر شده ام بلا عظم لوانتم تسعرون و والله
 الذی لا اله الا هو که ایجاد است ندانسته اند که بعضی
 ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال
 نمایند بلی این سوال شما در وقتی مناسب که صاحب ظهور
 بفرمایند بینه من اسم من است فقالی من ذلك بینه
 نفس ظهور بوده و خواهد بود و من و نه ما ظاهر من عسده
 و نزل من لدنه و اینست آن محجوب که جمیع انبیا و رسل
 بان معبود شده اند و من اعرض فقد اعرض عن الله
 بارئ و كفر با بانه و كان من المشركين من قلم الله على اللوح
 مذکور و خود نقطه بیان هم روح مناسواه فذاه جزایا
 استدلال بفرموده اند چنانچه در مجالس عدید ایشان
 حاضر نموده اند و در همان طلبیدند جزایات از ان مگر اسمها
 و صفات ظاهر نشد و هر یک از عباد هم که طلب محبت
 و عرفان نمودند جواب صادق که بایات الهی ناظر باشند
 چه که محبت نزل آیات الله بوده و کل من علی الارض همین

حجت کافی است و در این ظهور اعظم اکثری از ناس آنچه
 خواسته اند مشاهده نموده اند چه از آیات منزه لعلی که
 احدی شبانندید و چه از بیانات علمیه و غوار و عباد
 مع ذلك بحقیقت و ذات و کینوت و نفس نقطه اولی
 کافر شده اند و شاعر نیستند تازه ذکر اسم خداوند
 لا زال ناس از سلطان معلوم معرض بوده اند و عیون
 انفس خود مقبل اینک نوشته اگر محبت صتمای بعینه
 و شخص مخصوص است در کجای بیان و چه عبارت است
 لذا ظاهرها لوجه الله این عبد بعضی آیات منزه که از شما
 مشت علی اعلی در این اسم مبارک است اعراضم و ظهور
 اقدس نازل شده ذکر صیغایم اگر عبد الله الذی لا اله الا
 هو هرگز جمال همین جزایات منزه که از شما احدیت
 نازل است محبت و میزان امر بفرموده اند اگر چه هر
 کلمات را اعتراضا علی الله ذکر نموده و ابدا مقصودت
 مفید نبوده لذا این عید هم انما ما تحب الله بعقل
 منزل بیان را ذکر صیغایم و انما لولم تهتدی بها كما
 اهدیت من قبل لعل یهدی بها عباد اخرین اگر چه
 محبت نفس او بوده و لکن میخواهم همین قدر خود تو معلوم
 شود که از ان اشخاص هستی که میفرمایند ان یواکل

لم يؤمنوا بها ودر مقام دیگر قوله تعالى ان الذين هتفت
 عليهم كلمة ربك لا يؤمنون ولو خاتهم كل لبه حتى يروا
 الاية چه کلمه مشرقت و بصد هزار اشرف و افوار مضمین
 و نقطه بیان هم در جمیع الواح میفرمایند و را بخود او
 بناسید و آیات او و فی الحقیقه بر کل نفوس حرام است
 که بغیر نفس اقدس منعی و مانعی هر منعه با و استدلال تمام
 و لکن ابن عبد البر را تکابدا عمل نماید و از سلطان قدس
 حیثم عفو داشته و دارم و اگر ابن عبد البر میگوید
 فقره که خواسته ذکر نماید الواح کفایت نکند چه که
 از جبروت بقا نازل لدا بچند فقره که تا میرود و آن
 قوله عز کبریا انه وان یبذلک نزلنا القرآن من قبل
 و لکنم کنتم عن مرادی محجوبون ذلك ما طاف السيل
 و التهار علیه ثمانية واحد و انتم به فی العبادة متوجهون
 و کنتم عن سره بعد ما قضی المحجوبون ذلك غیر ان الهدی
 فی البیان انتم به مؤمنون الی حین ما یشرق شمس الیها
 ذلك ظهور الله ان تعلمت به لومنون و انتم فی الرضوان
 خالدون و الا انتم فان یون اتقوا الیوم ظهور الله ظاهر
 و شمس بها از افق اعلی مشرق و مضمینی و معرضین فلی
 و معدوم صرحت جنانچه ما اهد می نمایند و نگویند

من المنصفین

من المنصفین کذا کان حیث فی الاصح الا بمجلو انتم
 تقدرت ان تکون من الشايعین او تکون من الشايعین
 اتمت با لله الذی انطق کل شیء بئنا و نفسه که بعد از
 این کلمه محکمه و ایه مقتضی و این ظهور عز را بنیت دیگر
 برای نفسی بحال عراض و یا توقف مانده لا فونفسه
 الحق لو انتم تعلمون در مقام دیگر میفرماید قول اجل
 و عز اعزازه من اول ما نطالع شمسه لیهما الی ان تغرب
 غیر فی کتاب الله عن کل السیل ان انتم قد کون ما خلق
 انتم من شیء الا لیس من ادکل للماء الله ثم رصانه
 لعلون اتقی بصیر طیر باید تا بمنظر اگر با نظر شود و
 کلمات الهی را در آن نماید بشود و سلطان بیان را
 که به کمال صریح ظهور بعد از ذکر فرموده اند که لعل ان
 هیا کل استلال بعد از ظهور در وقت تمام بند و شبه
 و مثل و نظیر از برای مظهر توحید نبینند چه که تو
 ذات محقق نشود مگر بتلخیص ظهور و تزیین الی از اشباح
 و امثال مبرهن نکرده مگر بتلخیص ظهور و اگر از برای مظهر
 ظهور ششرون و مثل ملحوظ کرد در تزیین ذات قدم
 از مثلثت محبت نکرده و تقدیر نفس از انبیت
 محقق نماید فاستحی عن الله ولا تجعل لشریک فی الملك

انکه کان واحدی ذاته وکان الله علی ما قول شهید ودر
 این مقام میفرماید توله جل کبریا نه و لقترب الزوال
 انکم انتم ذلك اليوم لا تعرفون ومن یکر لفا نذا لفتا
 لا ترضین له ما لا ترضی نفس لغیر انتم مع ذلك کل از
 حدود خود تجاوز نموده و بوضایای الهیه اعتنا نمودند
 و راضی شدند آنچه را که بهود از برای روح راضی نشد
 هم چنین امت و زمان از برای نقطه بیان راضی نشد و این
 نیت مکر از جهل و عدم بلوغ و اگر تا حال تشبیهی ظال
 بشو و از حق شرم نما از شمال ضلالت بهمین هدایت
 راجع شو عنقریب تو و امثال تو آنچه بان کلمه نهاده
 فانی خواهید شد چنانچه الیوم فانی هستی چه که هر
 نفسیکه بینیدی الهه مذکور نیست کل اشیا در فنا
 او شهادت میدهند طهر نفسک عن الدنیا لا تفل
 ما الاعلیه و لا تدکر ما الاعرفه فاعرف حدک و مقدارک
 و لا تجاوز عننا ناک بصیر میفرماید که ظهور شمس در
 قطب ذوال نزدیک است و شمال آن روز را نمیسازد
 و ادراک نمی نمایند چنانچه ادراک نموده اید و غایت
 نکسته اید و لهذا ان جمال قدم در ذکر ظهور بعد از
 بیان نفرموده اند بر خلاف کتب قبل که جمیع بائرات

معضله

معضله ذکر فرموده اند تا ملامت در ظهور ستمین
 جمیع ان حجیات را خرق نمود و ذکر ظهور بعد از ذی
 بیان مضر بجا من غیر بلوغ فرموده امری بلکه بصیر عبا
 و در اقیام کز ارده اینست که در قریب و بعد ان مختلفه
 ذکر فرموده اند اگر چه در باطن جمیع کلمات مختلفه بنقطه
 واحد راجع و ابتدا اشتکاف ملحوظانه و لکن همین قدر
 که موجب ظاهر و الباطن مختلف ذکر شد محبت استغیا
 بود چنانچه در متناهی ذکر استغاث فرموده اند و در
 بیانی میفرماید که مستغاث نمیرسد و امید است که
 از قبل کلمه الله مرتفع گردد و در مقامی میفرماید که
 عالم را نور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
 بنقطه حقیقت نماید و در مقامی میفرماید که این
 حین اگر نخواهد ظاهر شود مختار بوده و لیس احسان
 بقول نور و غیره یکی از صفات که سئل از ان ظهور
 اعظم نموده میفرماید بشاید قولنا و اوراد را ک
 نمازی و هم چنین از اسماء مشیت نازل و فرموده اند
 در عکس غایب ظهور بعد ملاخضه فرماید در این اختلاف
 ظاهر تره جو کتب تکلمه بکلمه رفع میشود و تخن مینویسند
 میفرماید که در حدین ظهور ان جو هر مقصود بمابزل

في البيان ناظرنا بشيد بلكه بنفس ظهور وما يظهر من
 ناظرنا بشيد ورضا جان بصير معلوم بوده که قبل ^{سعد}
 و قرب و بعد در ساحت حق نبوده و نخواهد بود چنانچه
 زمن اولين و اخيرين و اگر خواهد در يك ان معوضه ^{فما}
 قادر بوده و خواهد بود چه که این حدودات در خلق ^{کود}
 جنانچه خمسين الف سنة قيامت در ساعتی منقضي ^{شد}
 ای بیهوشان حرم جمل و غفلت تا کی در ظلمات ^{کلیه}
 و بهوای نفس غامل دل از تحذیرات بشریه بر دارید و
 بمقرب سلطان احدیه ناظر شوید که شاید بمقام اعز ^{عوا}
 الله بالله وارد گردید و از چون و چرا فارغ شوید از
 شمس سوال ننمائید که اسمت چیست و دلیل ^{ضیاء}
 چه ای در بصر دلیل اشراقش اشراقش و در همان ضیاءش
 ضیاءش بوده و خواهد بود بسو کلمه علم خیر را که
 نصرها اخبار فرموده که در این ظهور قدس محمدان
 کله ناله الا الذین هم متمسکون بقلوبهم في هذا
 الظهور الاعظم و انهم لا اهل سفينة القدر عند الله
 المقدر العلی العظیم و من تمسک بهذا الملك فقد
 بحی و من اعرض فقد غرق و ان هذا التزیل من لدن
 علم خیر قوله جل جلاله و عظم استقلاله لملا الالهوا
 انا

انما نحن بالله الحق ما نطق عن الهوى و ما نزل حرفا من ذلك
 الكتاب الا باذن الله الحق اتقوا الله ولا تتكلموا في امره فان
 بتر هذا الباب ستور اهدت عماء السطر و عرفوا ما خوف
 حجاب التتر بایدی الله رب التتر و السطر و لقد ^{ظن}
 الله في هول ذلك الباب سجودا من ماء الا کسیر محمد ^{بالک}
 الوجود و حیوانا بالثمره المقصود و قدر الله لسفنا من باق
 الرطبة الحمراء و لا یوکفها الا اهل البها باذن الله العلی
 وهو الله قد کان عزیزا و حکیمنا ههنا لتیجمل عز الله
 ملئکة العنای الا نفس الثمان و قد کان الحكم فی ام الكتاب
 مشهورا فسوف یرضون الیومون علی الرحمن فی حول
 العرش علی الحق بالحق و عزرا انتهى اگر ادان میداشتید
 بهمین آیات منزهات که در ذم کذب نازل شد جمع
 در مسیله این ظهور و کلیه الهیه جان ایثار و میو دید و ^{کن}
 اخذ شعور را از اشغال از نفس کثرت و بما اکتبت ^{الکلم}
 لذا از فیوضات در سخن و نسیان تکلمت حضرت مستجابان
 در این ریح روحانی و سلطان مفضول و ایام الهی محرم
 کشته اید و از رضای و ملیات علامه و رضانه اید و ^{بجس}
 مشهورات و در رضانه اندازد و متناجی حیوانات بحجر ^{مستور}
 باری الیوم جزر اکبیر این طاعت عز صمدانی احدی ^{عند}

مذکورند این نفوسند که اقل از کبریت احمرند و زود است
 که مشاهده غائی که اکثر از ناس من حیث لا یشعر در غرات بحر
 هبل و اعراض مستغرق شوند و از قلک الهی محروم مانند
 الاعداء معدودات دیگر تا چه زمان لویاح فضیلت
 بوزیدن آید و برهیا کل مردگان نفس وهوی مرد نماید
 و ایشان از احیاء بختد و بشر احدی بموت خود باز د و بعد
 که میفرماید حمل می نماید عرش پروردگار را ملک عمای
 در انفس ثانی همان برهانی است واضح که اهل بیار من
 باین ظهور نشوند الا قبیل چنانچه بمائیه ذکر فرمودیم
 در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص باین ظهور نداشته
 و ندارد و مقصود از عرش در این مقام امر الله بوده و خواهد
 بود و کلمه الله بوده و خواهد بود و اول ما یقفوه به الله
 الله بوده و خواهد بود و ان کلمه ایست که بفرج آید
 کل من فی السموات و الارض و منصوب شوند کل من فی
 جبروت الامر و الخلق و ان کلمه ایست که بقلک آید
 شده در الواح الله و هر نفسی که بل عمل آن نه در کلام
 که بعد از ظهور آن کل قبایل بنوحه آید و از کان کل
 متزلزل شود و احدی که بل حمل این عرش نه مگر ملک عمای
 که با غانته الله این امانت اکبر را حمل نماید و بقول آن

هینا کل امر الله ظاهر شود و کلمه ابدع اعظم تنطق و فرماید
 و در یک مقام عرش نفس ظهور است که ما بین ناس مشهور
 چه که ان ایبه توحید و جوهر تفرید در مقرر خود واحد بود
 واحدی با و نه کان الله و لم یکن معه من شیء در این مقام
 عرش نفس ظهور است و ملکه ثمانیه مداین بر این اسم
 مبارک ابدع امنع چنانچه عددش با عدد بها من غیر هیز
 مطابق و در حقیقت اولیه حاملان عرش جز نفس مقدس
 نه عرش او در این زمان جز ذات او می نیارد حمل آن
 از من شنو و این فرد از اشعاری است که از لسان ابدع
 اعلی در عراق جاری و در مقام دیگر عرش اول من است
 و اول من حضرت اول من بعثت و اول من حمل او است اول
 خلق و اول ناطق و اول بصیر و اول سمیع و اول عارف
 و اول موقن و اول خیر و سمیع او باب سمیع الهی است
 از برای کل وجود و هر سمعی بان باب داخل شد از اهل
 سمیع نیست و عند الله اسم مذکور و هم چنین بصیر و باب
 بصیر الهی است از برای کل نفوس و هم چنین علم او باب
 علم الهی است در ما بین برتیر او و هم چنین قدرت او
 باب قدرت صمدان است و لسان او باب لسان الهی
 و قلب او باب قلب الهی و عرفان او باب عرفان الهی و رجب

او ظاهر میشود آنچه مستور بوده و بطریق کوشش حیوان افاضه
 میشود و بتوجه او بجا بدست در حوائی اعطای فیض آید
 و باستماع او کلام الهی از مخزن علم احدیه ظاهر شود آنگاه
 شعورانی و بهین فضل و عنایتی که بتکرار و کلمه
 اولیه و دره اولی و درکن قضا و مستدر عمایانیت شد
 بر عنایت و رحمت و کرم و فضل حق فی الحقیقه مطابقت
 باری گوید با بصیر مشایقی نبوده و کرا با بصیرت مناسب
 نه در این ایه منزله معانی کلامیه مستور و لکن تا نشین
 سلسیل نشان یافت نشود ساقی احدیه کا و سر مشهور
 باقیه بذل ننماید و ملا حظ کن که بجز بصیرت احوال مخزن
 و مجربین در کمالی نازل شده و معنی ایه منزله مبارکه
 مشهور گشته و این مجربین از اهل بیان بوده و خواهند
 بود و آنچه ضرر بر جمال رحمن وارد شود از اهل بیان
 وارد نخواهد شد چنانچه بنقطه بیان وارد نشد مگر
 از اهل فرقان و لکن قوله الذی لا اله الا هو که برین
 ساذج قدم در کل زمین وارد شده آنچه بر احدی وارد
 نشد و اگر اهل بیان بصیر بودند همان ایه مبارکه انی
 انا حق فی لا حق الا هو کل الکفایت میخورد و هم چنین
 کل من فی السموات و الارض را روحی بنفسه القدا مضتر
 فی نفسهم

فی بعض اهل البیان و تبلیغیه ایام در هیچ عصر و عهدی ظاهر
 قبل باین تفصیل و بصیرت ظهور بعد از ذکر نموده چنانچه
 جمیع شاهد و گواهیها لوانتم تنصرون بشنو ذکر این
 و از ظلمات فوق ظلمات خود را بخت داده و از برای دور
 فانیه خود را مستحق عذاب کلامیه نماید و درین راه
 امره بجز برف مشغول مشونیکوست این فرد در این مقام
 کردین بهر صلاح تن بهر بیدین متن بقیه نماید
 فضای دین بمکافی مکاد جمیع آیات منزل را از این
 باین کلمات ادع امین اولی که از دعاء عزت نفس
 نازل شده میباید که مشایق نفحات قدس شرف اهل
 رحمن و عاشقان جمال سبحان را معطر نماید اگر چه
 ان نفوس نفحات را بنیابند ناظر الی نفوس المشتاقین
 ذکر میشود قسم ملک انا که هر چه میسازد تا این دنیا
 مدبیهه فایز نشود و از اصغای کلمات ماسوی الله قطع
 گردد و هر قلبی ادراک نماید البته منبع علوم ناهفته
 الهیه شود و اصرح از ان ممکن نه تا ذکر کرده و این را
 از ملکوتستان ناخال ظاهر نشود و چه قدر عنایت
 این ذکر و شنای نقطه اولی با حکایتی که از بیخ احمد
 علیه السلام مذکور است چنانچه در سفری که از حج

تشریف برده حاج محمد اسمعیلی نای ساکن در ارض
 فرموده بودند سلام مرا حضرت باب برسان ^{حضرت}
 باسم مبارک ذکر فرموده بودند و مقصود جناب شیخ حر
 هدایت آن نفس و نفوس اجزی نبوده ان شخص بعد از
 کلام حضرت شیخ متعجب شد که مقصود کسیت و بجهت
 این کلمه طیبه اولسان مبارک ظاهر شد تا آنکه از سفر
 حج مراجعت نموده و سنین محدوده منقضی شد ^{حضرت}
 اعلی بارض صاد وارد شدند و ذکرشان مابین ^{شما}
 مرتفع که شخصی پیدا شده و ادعای بابت نموده آن
 وقت آن شخص متعجب شد که مقصود شیخ چه بوده و
 لکن امثال قضا از این بیانات واضح لامحه مشرفه مضیه
 متنبه شده و نحو امید شد و له عز اعزاه انم قد
 طائفة تظهر فیها النقطه لا تقدمون انهم كانوا ^{المؤمنین}
 قل اولئك خير من علی الارض و لو علم الله خیر من ^{هم}
 لیظهره منهم انتم الی ابیر و اما و ما کان معه و من ^{من}
 به من اولی قرابته من الله تسلمون ان انتم تحسن ^{بکل}
 نفس لعلکم تدركون هذا قبل ان یظهر و بعد ذلك
 انتم تستدركون و تغلون علیکم یا ایها الله انزل
 قرابتک ذکر الله و ثناء کل شیء فی کل چیز و قبل ^{این}

و بعد حین انتهی و مقصود نقطه بیان از این آیات آنکه
 اراده فرموده اند که اصل ظهور را معین فرمایند حال
 ای بی انصاف ملاحظه کن که بچرا دبا فرموده اند ^{با}
 میان میفرمایند شما از ام طایفه که آن نقطه اولیه از
 آنها ظاهر میشود تقدم بخوبی میفرمایید اگر از ^{مؤمنین}
 باشند و این بیان از حیل انتساب نسبتین ^{این}
 که الیوم از حق معرضند منقطع چنانچه بضرر فرموده
 و میفرمایند آن طایفه بهترین طوایف روی آرسند
 چپکه اگر طایفه در ارض از آن طایفه بهتر بود هر سینه آن
 طلعت احدیه و کینونت الهیه از آن طایفه ظاهر میشد
 و امر میفرمایند که اهل بیان باب و ام ان تیر اعظم
 و هم چنین ذوی قرابه او از کسانیکه مؤمنند با ^{و من}
 الله سلام برسانند از احمق ملامت بیان بعید نیست ^{که}
 بگویند اب و امی که حال موجودند سلام الهی بحیث ^{محل}
 راجع میشود ای بی بصران همان چین که از لسان ^د
 العالمین سلام نازل بمقرش وارد و این تاکید در ^{بیان}
 نظر بان بوده که امری در ظهور واقع نشود که از ^{ساز}
 قدم را محزون نماید و بعد از این وصایای الهیه و ^{اد}
 مذکور و کلیات مستغنیه نفس اقدس ^{مطهر}

الى منظر الظهور والى ذوى قرابته ذكر وثناء فرموده اند
 فوالله اعلم بالحق ابراهيم بن ابيان از انسان در حق خداى شند
 كه ذكر بقره ان كل من في السموات والارض خاضع له
 والله اعلم بما يشاء من ايمان من عاين اليه سرور
 بسطرتهم توتبه غايبه وما عاين به معدوم ومفقود
 ولا يشي من شانه كه كسند بعض طاعت اعلى روح ماسوا
 فراه كل ما هو ريشه اند بشما و سلام در عين ظهور و
 لكن احدي بان هو فوق نشك ونضع اليه بالقبول ثم انه اند
 ووصية شره از طلب فهو مودع بل اكرم بشما و سلام در عين
 نبوي و ملك عالمه حاضر نشك اند ولكن بستان و
 ان كل امر انا محجوم او رده اند والله الامر من قبل من
 لعبدت عليه يدني نفسه وذاته لو انتم من الناس رفين
 احدي بابن شتا موقوف نشك كه من قبل الرحمن البواع
 دارد لذا كينونت سبحان در اين ظهور بديع رحمان خود
 من قبل الله بر نفس خود ابلاغ ذكر وثناء فرموده اند
 قوله جل شاناه ان يا محبوب اليها بلغت ذكرك وثناءك
 ثم شتا كل شيء من قبلك على نفسه لم يثبت قولك في
 العالمين يظهر اياك للعارفين واذا اقول عليك يا
 محبوب اليها ذكر الله وثناءه ثم شتا اهل صلا الاعلى و
 اهل

اهل مدائن البقا ثم شتا اهل الحج الكبريا ثم شتا العالمين
 في كل حين وقبل حين وبعد حين وحين حين در
 اي مقام از جبروت بهي اين كلمات ابداع اهل عالم
 مع الله العلى الاعلى نازل عليك يا بهاء الله محبوب
 اليها ذكر الله وبيهاه ثم بهاء اهل صلا الاعلى ثم بهاء
 اهل مدائن البقا ثم بهاء كل الاشياء ثم بهاء نفسك
 لنفسك بنفسك وبيهاه هذا اليها الذي ظهر
 لضره بين العالمين فينا محبوب اليها فوعزت لك و
 جلالتك انك ما قصرت في تبليغك عبادك وتبدي
 ربيتك وما اردت في كل ذلك الا الخضوع عم بين
 يدي سلطان احديك والخشوع عند ظهورك
 انوار وجهتك فوعزت لك يا محبوبي اني احب نفسي
 خجلا عما بلغت لظهوري بحيث ما تنفست الا بذكر
 وما تكلمت الا لاثبات امرى وما جرى من قلبك
 الا ما كان فيه مقصود نفسك ذكرى وثناءى في
 كل شأن ظهر منك ما يكون مدلا لنفسي وصرحا
 في ظهورى وحاكيا عن جمالى ومع ذلك كيف ذكر
 يا محبوبى بعد الذي فوعزت لك لترادف القضايا
 وتتابع البلايا يا احدم من فضة لا بكى على نفسي وكيف

ثناء نفسك العلي العظيم كلما اريد ان اشك ببناء
 او اتقرب اليك سدايع ذكرك يخوف غل اعدائك
 اعراض طغاة يرتك بحيث لو التفت الى اليمين اجد
 كتاب التوحيد من احد من خلقك وفيه ما اضطربت عنه
 اركان كل شيء ثم اركان ملكوت اسمائك الحسني و
 كلما التوجه الى اليسار اجد كتابا من الفجا وفيه ما صا
 وضحت وناحت حقايق اصفياءك وافدة انبيا
 بعد الذي اذك امرت ملا البيان الذين يدعون
 الايمان بنفسك والافراد بفردانيتك والاذعان
 عند ظهور ذات انوار عز وهدايتك بان يكتب بكل
 في كل واحد كما با في اثبات امرك في هذا العمود الذي
 به اشرفت شمس العزة والاقطار عن افق مظلمة عز
 لتدكرن به العباد وينتظرن هذا النبا الذي
 تسريتم في كل الواحك وزرك وطمايف مجدك
 بقولك الحق مخاطبا للملا البيان وانتم في كل وا
 كتاب اثبات لمن نظره بعضكم الى بعض تكون
 لسلكم يوم ظهوره بما تكون تعملون وانهم باله
 نيزوا احكامك عن ذرائعهم وبنوا ما نصحتهم
 الواحك في ايت كانوا فانها بذلك بل كتب كل وا
 منهم

منهم كما با احترقت عنه نفسك وحقايق كل شيء و
 اكاد المقرين من احبائك والمعتدين من اصفياءك
 وانتشروه في السلا دلبيح به حرمة الله بين يرتب
 عزرة الله بين خلقه واحترامه بين عباده فوعزتك
 محبوبي ما ادركت صباها الا وقدرت وفيه بصري
 الى ما احترق به كبدى واضطرب به نفسي وحزن
 قلوب وبذلك بليت يعيون سري وبكيت سبكا في
 الذين كرمتم من يرتك واصطفيتهم من بين خلقك
 وجعلتهم مخاطب وحك ومحازن علمك ومطاهر
 امرك ومطالع قدرتك ومكان الهامك ومشار
 شمو من احسانك وما ادركت من مساه الا وفيه قد
 ورد على ما منعت به نعمات رحمتك عن الهك
 وغلقت به ابواب فضلك على وجه الكايات
 فوعزتك يا محبوبى صرت مخيرة في امرى وذاتك
 كالحوت المتسلل على التراب تسمع صرخ قلبه من
 سبك جبروت الايات وكل ذلك ورد على بعد الذي
 دعوتهم الى شطر مواهبك والطاقك وعرفتهم مناهج
 امرك ورضائك وامرهم بالخنوع لدى باب رحمتك
 والورود على فناء عز فدايتك وكلانا ناديتهم با

الحمد لله المتقن من بدایع کلماتک وجواهر آیاتک قاموا علی
 الاعراض بیان لا یقدر احد ان یحصیه و انک انت
 احصیته سلطانک و علمک فاذا یاجوب الیها و یحیی
 الیها و متوق الیها و ذکر الیها و حبیب الیها فابک
 علی نفس الیها تا الله انما قد یستغفر ما بین خلقک و
 وحید بین عبادک و یفعلون به ما یریدون و لیس لک
 من ناصر لینیهم عن فطهم او یطردهم عن حرم کلمتک
 و سرادق عزتک و اجلالک ظلمت الحمد فی کل ذلك و فی
 کل ما ورد علی نفسی فی سبیلک و لو ان عبادک فرغوا
 عن هیکلی ثوبی لست و درود الیها هجره و العزرة و الحرمة
 و لکن اعطیتنی بفضلک ما لا یقدر ان ینصرف فیهِ
 احد و لو یجتمع علی خلق السموات و الارضین ظلمت
 الحمد علی ما اعطیتنی عودک یا محبوب قلبی و معبود
 قلوب الغارین و انا الذی یجلب لک اجر من شئ
 و لو یطیر علی سحاب القضا سها م البلا فوضت امری
 الیک و توکلت علیک و انت حبیب و معوق و ناصر
 و بک اکتفی عن الخلاق اجمعین و الحمد لک اذ
 انک انت معبودی و معبود من فی العالمین انما منی
 و یکاشر مهلت میدادند که مجال رب العالمین یبنا

الله و ذکر مشغول شود فوالله فرصت انکه بر نفس خود
 نوحه نماید از ظلم مشرکین ین یافته تا چه رسد بدین که
 و شما مع انکه نقطه بیان کل اهل بیان را امر فرموده
 که در هر واحد بعضی بعضی کتابی مرتوم دارند و در آن
 کتاب بیکدیگر را بدایع ذکر این ظهور را عظم متذکر
 دارند که ذکر ی باشد آن کتاب لاشیات امر الله و ذکر
 ان نفوس تا انکه هیچ مستعد شوند از برای تصدیق
 و تسلیم در همین ظهور مشیت و لیه و کلمه یا معه
 و استواء که یونس قدسیه بر عرش رحمانیه چنانچه فرمود
 قوله عز ذکره انتم فی کل واحد کتاب اثبات لکن ظهور
 بعضکم الی بعض تاکنون لا انکم یوم ظهوره بما تکتبون
 لتعملون و لکن ایچ اهل بیان معجز داشته اند از آنست
 که مشاهده میشود در راس میقات و وجوده الطیبه کل
 الواح ردیه بر مجال احصیه نوشته اند و بعضی بعضی
 از سال داشته اند و بعضی هم بساعت عمرش فرستاده
 و از جمله کتاب بجزین ان نفس خالق است که بین بدایع
 حاضر شده فاف لو فانکم فاف لحنیا انکم فاف لا دیکم
 فاف لما اکتسبت ایدیکم یا ما ذ العنا فین هلاک
 نماید ای اهل میان که ان سلطان سر بر تقدیر

چه مقدار تدبیر فرموده بعینه مشابه آنکه انسان ^{مرد}
 نطق تعلیم میدهند و والله اعظم از ان اهل بیان را
 تعلیم فرموده اند و اوقات مبارک را مصرف داشته
 که مباد در حین ظهور احدی وارد آورد امری را که سبب
 حزن ان قلب رقیق لطیف منیر شود چنانچه در مقام
 بعد از رضایح مشفق متقنه محکمه میفرمایند قوله
 حل ابلاله فان مثله جل ذكره كمثل الشمر لو بقا لبنة
 الى ما لا نهاية مرابا كمن ليستمكن عن تحل الشمر
 في حدهم وان لم يقابلها من احد فطلع الشمر ويغتر
 والحجاب للرايا وان تقصرت عن نصحي لذل لك الحق
 و تدبیری لا قبالهم الى الله ربهم وایمانهم بالله با تمام
 انهمی حال ملاحظه نمایند در ان بیان که فرموده اند
 در اس هر واحد کاتبی را نبات ظهور بعد در قوم
 دارند چه تدبیر فرموده اند و هم چنین در ان بیان
 که میفرمایند اگر مرابای ما لا نهایته مقابل شوند شمر
 هر اینه تجلی در حد ان مرابا ظاهر و اگر کل محققانند
 شمس در کمال ضیا و اشراق و انوار طالع و مشرق
 چنانچه مشهور است با فاضله اش بر کل مرابا و انطباع
 کل از او بر قدرش بنفیزاید و هم چنین اگر کل از او

محج میمانند نفسی بر او وارد نمیکند و تدبیر این بیان
 ان جمال سخن اینکه اهل بیان در یوم ظهور و اشراق
 شمس معانی عباد متمسک نشوند چه که وجود و عدم
 کل مرابا نزد ان شمس متغییه منیعیه فی حدس و اولی
 فی الیت کان نقطة الأولى حیثیند و بشهد بانکم
 اتحدتم لانفسکم مرابا و جعلتموها غیرا لاجرة الذی
 لولاها ما خلقت حقایقین و کینوناتین و اسرفتم فی
 الله علی شان علقتم تصدیقکم بنفسه بتصدیق مرابا
 المحققین قولکم یا معشر الظالمین و الخافضین
 این بیانات واضح و لا یمح و این تدبیر است محکمه مقینه
 ان شمس عز احدیه بعد از انعام و اعدا اول و ظهور
 افاق کل میثاق الله و استکسرت بنفا و برخواستن
 و تدبیر و رضایح الحق را فراموش نمودند کانی انهم
 هنر و اولیهم بما ارتكبوا تلقاء و جبر الله الحلی العظیم
 و اینکه نوشته بودی که اگر اوصاف نازله صحبت است
 بها الست این اسم از اسماء الله و تعریفیات اسماء الله
 اختصا من بان اسم مبارک نداشته و استعزازه علی
 ذکر صیر زانجام و صیر زانجام بخوده بودی و بدین
 صورت من اول من استعززه علی فطرة المذبح ثم علی

ثم على الكلم تالله انك ازل من استهز على الروح
ثم استهز بمحمد رسول الله ثم استهز بعلي بن ابي
طالب فجز العاقبة واشرفت شمر البيان بلطنة الله
الميتوم وكن ازل من استهز على هذا الظهور الذي
به ثبت كل ما نزل في ازل الازل وبه استخرج كل نصير
الى معراج الحقايق ودخل كل موقن في رضوان الله
المقتدى العزيز المحبوب خذ قلبك يا ايها المستهز بالله
تالله ناه قلم الاعلى ثم ما كان وما يكون وكلما ازل
يرجع وينتهي الى قلم اول من اعرض بالله الواحد الفرد
الملك المهيمن القيوم وان حقيقة قلمه قد فرغ عند
بين يدي الله وضح بضيح لكي عليه كل ما وقع عليه
شيئ وناسح بين يدي ربه ثم اشتكى من صاحبه ان
من الذين هم يعرفون حقيقة قلمه معرض بالله درو
از ايام بين يدي الشريفة في يومه في يومه في يومه
ملا اعلى رجال او كرسيتند ومحبوبت كرسيتنا له
وحنين كل شيء ادران من تشييده ايد واصفا
بنموده ايد وازان يوم الى حين جميع مقدمين و
مقرين ثم حقايق كل شيء بنوعه وندبه وجزع شعور
درا بمقام لازم بشدك مناخات ادر كه بين يدي
العرش

العرش بنوده ذكر عايم لعل نفوس مستعده ان ناله انظرو
بمظلمت محبب امكان بي بوند كه بران جمال اقدس
چه وارد شده از ظلم ظالمان فنه بيان وهذا ما ناجي
به القلم ربه ورت كل شيء ورت العالمين سبحانه
اللهم يا الهى ومحبوبى انت الذى با مر ك ارفع صرير قلم
الاعلى بين الارض والسما و قضيت على الالواح ما
قضيت بعلمك المحفوظ و با مر ك المحفوظ وما اثبت به
على المرح تظهر في الابداع ما اودت بعينيك وقضيت ما اذ
اذ ايا الهى اسمع نداء هذا القلم الذى بعد عن ساطع
وترتك ولتاتك واستبلى بين الامم احد من اشقياء
فوق شريك يا محبوبى اكون حنانه ناسن مستورة فمهر ك
وشنونات انتقامك اذ اتيتنا منظر اب نفسه وتزلزل
فوادى وبسلسل جسدى بما جعلتني صغر هو انا يا اصل
هذا المشرك الذى ما استنشوق روائح الاضاني من
رضوان عدلك وواعظك وما وجد نفوس الطيب
من قيص فضلك والطا فلك اذ ايا الهى فوعزتك او انا
لا شئ بطنه من خذرة التوق قدرت في بهرى اهل
لستريح نفسه ويسكن فوادى لانه استعان منى في
محاب عزتك وحرمتك وار تكب ما احترقت به افئدة

اصفياك في خبايا حجابك وقلوب امانك في عرفات عز
 تقديمك وخيام قدس تجريدك اسنلك يا سبوح
 سلطانك ثم باسمك وظهورك وكبرياءك بانك ان لا
 بما دعوتك به خلصني عن هذا الخبيث وانا مله فاه اه
 يا محبوبي انت خلقتني لذكرك وثناء نفسك تاتي حير
 محروما عما خلقت له وظهر مني ما سق به ستر العظمة والكبر
 وتغيرت وجوه اهل ملك الاعلى وانعدمت حقايق من في
 ملكوت الاسماء وترزلت اركان صلبين المبقا فكيف يا الهجر
 ارفع راسي بين الافلام لجملة الله به فاكر راسي في محضر
 المقر بين عند ظهورات انوار جمالك ووعدا الوحيين
 على فناء باب عظمتك فوعزتك لو تلبسني رداء العفران
 ونهت علي من شطر عنايتك نفحات اسمك الرحمن و
 نعمتي في ابر عطوفتك والطاقك وتعفزي عما ارتكبت
 في ايامك فوعزتك ان يسكن فؤادي ومن نظير نفسي
 هبني يا محبوبي بانك بفضلك وعنايتك طهرني عن
 العصيان فكيف يذهب عني ردايح حيلة التي نهت
 من نفسي على نفسي في كل الاحيان وجعلني محروما
 عن نفحات رضوان الذي جعلته فوق الحجاب وانك
 يا الهني وما لكي لو تجاوزت عني بحلمك وعفرت لي

خطبتك

خطبتك بفضلك وكرمك كيف ارفع راسي تلقاء مدن
 عزك ولقائك فوعزتك قد بلغت في الذلة الى المقام
 لو تنظر الى بلخانات رافتك لتسكن بنفسك على هذا الكبر
 الذي صاد ما يؤساعن نفسه وعن كل الهبات عما جعل
 محروما من بوارق انوار جمالك التي اشرفت عزاق
 عزك ومشييتك فاه اعن ياسي في هذا اليوم الذي
 فتحت فيه ابواب وصلك لمن في ارضك وسما ملك وعز
 الكل الى مقربك ولقائك فاه اه عما قد ربي في العو
 قضائك ومجوت به حظي ولذيدينا جاني عندنا
 انوار ومهيبك في اليت كنت محروما عن كل ما اقد رته
 لخير برئيتك وما غامرت مع الذين ما عرفوك وما
 سجدوك وظهر منهم باغافتي ما احترقت عن قلبك
 امانك واصفياك ولو اقول هذا ورد على نفسي
 مستحقا به فوعزتك يا محبوبي لم احيد نفسي استقرارا
 عند هبوب ارياح قضاك ولا كسيتوني بوجود ملكا
 مدني سلطان قدرتك واقدارك ولا لي ذكر عند
 ظهورات عز وحدانيتك والذي لم يكن له وجود
 تلقاء ظهورك وقد رمتك كيف بيد ان تحرك بعين
 ادنك وارادتك ولو اقول انك ابتليتني بذلك عن

استحقاق هذا يعنى موت عليك لان ما اطلعت باسرارك
 وشؤونك حكمتك وقضائك وبذلك صرت مشفياً
 فى امرى ولكن يرتقى عزى الى سموات حكمتك التى جعلتها
 مستورا عن انظر خلقك وبريتك ولن يطير طير على
 هواء علمك الذى جعلته مكفونا فى كمان عصمتك و
 ملكك بزبد اضطر ابى ويشتم حزى وباسى وابيتلا
 فاه اه يا محبوبى كيف اذكر ما اشاهد من ظهورات فعلك
 وشؤونك امرك مرة اشاهد بانك اخذت قلم الذى
 كان مثلى بانامل رحمتك وجعلته معاشر نفسك و
 جالك وناخذه باصابع عزك وكبرياك ونجى منه
 بحور الحيوان التى تقطر منها بعثت حقايق الامكان
 وافنك اهل الاكوان ومز صرير استخربت قلوب
 المقربين وافنك الخالصين ومرة اشاهد بانك ^{تليق}
 بانامل المشركين وجعلتني معثورا تحت اصابتهم ^{ظلم}
 متى ما اضطررت منه فندة على الاعلى ثم سكاك ^{الدين}
 البتا ونشمتك اكباد الذين كرمتم وجوههم عن الرقى
 الى عيزك وقدسهم عن اشارات اهل ارضك واستقر
 فى ذل عبايتك وافضالك فوعزتك اخاف ان من
 عصيان يتوقف فامرك ويعطل الواح قضائك و

مؤانف تقديرك فباليت ما كنت موجودا وما كنت ^{كرا}
 فوعزتك يا الهى لن اجد لنفسى وجود بعد ذلك وان لا
 ترجعنى الى العدم فاحكم بينى وبين هذا الظالم الذى من
 فعله تغير وجهى بين الخالصين من ريتك والمقربين من
 احبتك وانى فى تلك الساعة يا الهى قد هربت منه الملك
 وجنتك بضيع الفاقدين وصحة العاصين ونوح الحام ^{الذين}
 اذا فاحكم بينى وبينه سلطان قضائك ومليكك
 واقتدرك هل من حاكم يا محبوبى وذلك لا يجابه والقر
 اليه لا فوعزتك لا محرب الا انت ولا مفر الا اليك وان
 هذا مظلوم قد وقف لظلمة مدبر عدل الله وحكمك
 وان هذا فقير قد نشبت بذيل عنائك وان هذا ^{محرور}
 قد استظل فى ظل حرم قدسك والطاقك استنك
 باسمك الذى بكرت اصنام الوهم والهوى ^{تنت}
 المقربين بل جمع عرفانك وعفركك ونزعت عن المشركين
 رداء اصنامك والطاقك بان تنزل من سكاك قدرك
 وسمااء فضلك منا يسكن به قلوبى وقلمن به نفسه فاه
 يا محبوبى اذا قد اخذنى الاضطراب والاضطرار عند
 استقرار عرش اسمك المحتال لك لو تعدت ظالم الك
 تظلف بدوام ملكك وملكوتك لن تفرج بذلك نفسه

ولن يذهب وحشتي ولن يسكن اضطرابي واضطرابي
لان وجهي يا الهى اصفر من خلق بما ظهر منى وهذه من رايح
التي لن يذهب منى ولو بهت على عن عيني عن عيناك يا
غفرانك مداوم عز احديتك اذا اهل ترى يا محبوبي
اخسر منى او ذليلا اذ اعتراني قد كنت يا الهى في كل الايام
مشاقا لو صالت بحيث تمت في الدنيا الى رجاء للقائك
وما ارفعت داسي في الاصبح الا شوقا لحضرتك كنت
في تلك الحالة الى ان حركت رياح فضائك عزيز اريد
وظهرت ظهورات تقديرك عن افوق قضاائك واضرقت
عن سطرک الى شطر اعدائك فاهاه من هذا الهوى فاه
اه من هذا المراد فاهاه من هذه الرسائل التي اخبرني
بقدر ذلك واودعتني في محض الشركين بنفسك والعا
بجالات فينا ليتها كانوا فاعا بما ارتكبو في ايامك وقد
على نفسك لا فوعزت لك اولئك الذين يترهبوا الابان
دمك بين ربك وما كوا الحجب بانساب البغضاء في
ملكوت الانسا هولاء الا شقيا الذين يفرقون
من كبرهم وعزهم وبهراب الترويض طغيانهم وغيهم
ويستعيد الشيطان لمن شرهم وغلهم فاهاه يا
محبوبي دعوتك حين الذي بنيت في شاطي من

احرثك

احديتك باسمك الرثوف ثم باسمك الرحمن ثم باسمك
الرحيم ثم باسمك الغفور ثم باسمك العطوف ثم باسمك
الودود ثم باسمك الكافي ثم باسمك المعطي وكلما اذنت
نفسى محروبا بنفها بفربك ولقائك وكلما اضطربت
سكنتها بنكر ايام وصالت فلما اكل خلقني اذ اقلعتني
عن مكانى احد من عبادةك ونقلت من بيد الى يد
من سوق الى سوق الى ان وجدت في سوق الذي انت
عالم به بعلمك الذي احاط كل شئ اذا اشتراى احد
من خلقك وبوتك ولكن يا الهى ومحبوبى فوعزت لك
لما احذرتني ببيدك رايت بانك غافل عن ذلك وكنت
في ذلك مستخيرا في نفسي لان هذا الصبيح ظهر منى فريد
اخيار وكنت في سر التردد دعوتك ببدء المشائين
وصريح الاملين بان تكشف لي سر ذلك وما سترت
عني تحجبات تقديرك وسجات فضائك الى ان
حملني الى ارض التي استويت فيها على عثر مظلوميتك
وحديث رايحة القميص من ترابها ونفحات التقديس
من هواها واخذني الابهياج والسرور على شان رايت
نفسى على معارج العزة والاحلال كما في صرنا لك
على على ملوك مما لك البقا وسلطانا على من في ملكوت

الاننا وكنتم في تلك الحالة الى ان بلغ حامل الى سبيل
انثعب منه السبلان سبيل الى اليمين وسبيل الى
اليسار وانه ان خرجت من اليمين الى الشمال فاه اء اذا
وحدثت في نفسي الاضطراب وفرغت وفرغ كل شئ
من فرعى الى ان بلغني الى باب المفتح وحدثت راجع
ونفحات السجين التي كوتهد راجحة منها على الممكات كلنا
ترجعني الى عدم المحبة ولو عني بيد هذا الظالم الذي
قام عليك بالاعراض وورد منه عليك ما دلت
الاممها وملكوتها وانقطعت الصفات عن مقامها
فلما اطلعت به وبما ارتكبت باعاطي ما ارتكبت
عنه وعن لسانه الى ساحة عز احديتك ومقر عز غنمك
اذا فانظروا الي الى بلخات عنايتك ثم اردت نصبر فضلك
الى هذا المظلوم الذي صار من عملة قانظا من روحك
وعنايتك وما يوسا عن بدايع فضلك واكرامك
فاه اء من عظم بلائي وكثرة حيرتي واحترق لم ادر
ما اطلب من بدايع فضلك لان كلنا يبلغ اليه اعلا
مشرى ان شاهد بانه لا يسكن فواى ولن يترج
به قلبى اذ لنا احد نفوس في هذا الكمال وتلك الأحوال
احب بان افوض امرى بيدك وفي قبضتك لتقدر

ماهو

٢٤٧

ما هو خير عندك لنفسى وكيونى وحققتى اذ اسئلك
يا محبوب بمظاهرك في تلك الايام ومطالع وحبك و
محازن عليك بان تترك على ما استصفت به وجهي بين كسوة
والارض وانك انت المقدر على ما انت وانك انت
المقدر والمعين العزيز القويوم اذا ما يحب اخذني الاضطر
مرة اخرى من خضيق الكبرى يا من بيدك ملكوت الارض
وحبوت القضاء وكلنا اسكن نفسى واحد فها من
التي سبقت الممكات واذكرها بعنايتك التي احاطت
من في الارض والسموات قول لها اطمئني ولا تجرعي ان
محبوبى رحيم وسلطان كريم وما لكى عطوف ومخالق
غفور تظهر منها نار الحسرة والحلمة ويحترق منها صبر ومحب
واسطبارى واصطبارها وسكون وسكونها الذان
ينقطع صرختي بين يديك ولا ينهني صرختي تلقاء محبتك
فوعزتك اخاف بان يحزن من حزني سكان بهجرت
سرورك وقبائل ملكوت ابنتها جلت اسلمهم بك بان
لا يبعونى عن صرختي وحنيق تلقاء مدين وصلتك
لان الذين هم يطوفون في حول عرشك وشربوا كوز العز
والامال ووجدوا حلاوة القرب والوصال ينبغي لهم
بان ينظرون الذي بعد عن ساحة قربك وجعل محروبا

٢٤٨

من بدائع نعمائك فاهاه يا محبوب فاهاه يا مفضوح
فاهاه يا ماني فاهاه يا رجا فاهاه كيف ارفع راسي
عند قدم علي الذي جعلته مشرق وحيد ومطلع الهلك
فكيف انظر الى علم الذي يذبح الي محمد رسولك ويذبح
اسرار فضائك وكتب الواح امرك فوعزتك يا محبوب
تكاوان ارجع الى العدم من خلقتي وما ورد علي في ايامي
هل اقدان انشاهدت علم الذي جرى ما نزلت على الروح
من مفاد ير امرك واسرار سنك وقضائك وظهر منه
ما ثبت به تنزيه ذلك عن الامثال وتقدس نفسك
عن الاشباح او اسمع صري قلم الكليم الذي به كتب
احكامك وحكمك وجواهر توحيديك وانار قريديك
اي محبوب كيف انشاهدت علم الخليل الذي بعثته بامر
وجعلته سراج وحيد بين عبادك وكلمة امرك بين
بريتك فاهاه من خلقتي التي لن تذهب متى بدوام
عزك وبقا، كينونتك هبني يا الهي غمست في جهنم
العفران فكيف تذهب متى رواج العصيان التي
ماتت بدوني في ايامك يا الهي علمك الذي ما اخذ
به اعدائك بل صدقهم بسلطان فضائك تحت كل
من اراد ان يحجر علي ويهلك سيف البغضاء انك شدة

لحكمة التي كانت مستورة عن انظر برئيتك وعبادتك التي
ما اسلمها شئون خلقك وعلم المشركين في بلادك
بان ترجعني الى العدم ثم العشق في ايامك سلطان
مشتبك مرة اخرى لعل يحج عن قلبي ما اظهر مني في كثر
الاولى واكون غافلا عما ارتكبت لتجمل هذه الغفلة
نعمة علي نفسي ورحمة علي كينونتي وعناية علي ذوقك
انت المقتدر المتعال العزيز الكريم انتهى فوالذي نفسي
بيده الكرم من في الابداع بتمبير انصاف من شئت
از يجمع قلم وصرير ان كه بين يدي الرحمن فهو جميع از
كل من في السموات والارض منقطع بشدة بكوري دور
توجهه مما يند واز دنيا دعما قد فيها منقطع كردند
ابن ايام كه حين نفوس مشاهدك عنيتونند الا قليلا
دكر تا چه وقت و زمان وجوه معدت سر مشير و ان
احدية بيرون خرامند و بنفحات الله وكل اتد فان نشود
واز غيرش بي نياز ايند انهم من خيرة الخلق عند الله
الملك المهين القيوم ارحم الراحمين عبيد هو مطلبو من
ميدارد بعد خود را نام مشاهده منبما يد چه كه
معلوم نسبت حرارت تحت الهي دران قلوب احد
يشود چنانچه در ظهور ستين بيانات نقطه بينا

روح ماسواه فذاه را که پیش هر نفسی میرودند در کمال
 بی اعتنائی بیک دست آخذ نموده مقلد عشره و با
 او قائل ملاحظه نموده میانداخت و قالوا ان هذه الکلمات
 مفتریات و اگر فی الجمله منصف بودند حرفی از آن در
 جمیع من فی السموات و الارض منباده نمی نمودند بشنو
 از این عبد و قلب و سمع را از کل آنچه شنید و ادراک
 نموده طاهر نما و بعد در آیات منزله قبل که در بینتین
 و مرسلین نازل شد ملاحظه کن و این آیات مدع
 ام منع را مشاهده نما و خود انصاف ده و البته اگر
 با آنچه ذکر شد عمل نمائی بحق بایز شوی و از سوی ایشان
 منزله کردی و لایحه چنان بود که جمیع آیات منزه که از
 السماء مشیت رب علی اعلی در این امر نافع اضع نازل
 شده ذکر شود نهی فرمودند و فرمودند چندی تا مل
 نمایند تا معلوم شود که اهل بیان در چه رتبه و مقام
 واقف و قائمند و جوهر آن اخذ شود یعنی آن نفوس
 که بغیر الله ناظر نبوده و نیستند و بعد اگر مقتضی شد
 آیات مکتوبه بیان و معانی مکتوبه آن از شما مشیت
 رحمانی نازل تا جمعی را که نمایند که فلان الله حرکت نمود
 مگر بوجهی این ظهور اعظم و لسان الله ناطق نشد
 مگر

مکرمین که این جمال اطهر الامر بی الله وانه کان علی کل
 شیئی قدیر لکن این عبد فانی با آنچه از آیات مشرق و کرم
 مشرق تم سلطان بیان اشراق نموده کفایت نمود و
 بر هر ذی بصیری ایوم لازم که قلب را از کل اشارات و
 دلالات و اسما مقدر نماید و بنفس ظهور و ضابطه
 من عند ناظر باشد و کل باین مامور شده اند در
 بیان چه که اسما و اذکار کل خلق او بوده و خواهد شد
 ایوم اکثری از اهل بیان در عصبه اسما واقفند عند
 الله از عبده ان مشهور و مدن کور اهل منظر اگر عند
 ان نفوس هستند که انما ر شجره الهیه را در این ربیع
 فرد انیه در دست خود آخذ نموده و تنازل نموده
 و متمسکین بغیر این شجره عند الله مردود و از اهل
 و نادر محسوب در این وقت نوح نذر فرود که بنویس
 بعد از ظلمی فوق آن مشاهده نمیشود که از ظهور حق
 نفسی در لیل و بر همان من غیر ظاهر من عند و نزول
 لدنه طلب نمایند بحق ناظر شوید اگر آن بحق که بان
 اثبات حجیت نقطه اولیه شده مشاهده شد و من
 لدی الله ظاهر گشت دیگر مجال توقفند در این صورت
 هیچ عندی از احدی مسموع نبوده و نخواهد بود

بکلمات اولین و آخرین متممک شود و مستدل گردد
 کذبت بین الله امره ان تم تقهون و اینکه نوشته
 بودی دیان و میرزا عوغاوشیخ اسماعیل و حاجی
 هاشم ادعا نموده و باطل شده اند الح مثل این اعتراضات
 در اول ظهور بیان مشرکین نموده اند و چنین مذکور
 میباشند که انفس معدومات قبل از سید باب
 این ادعا را نموده و باطل بودند لکن بعد از آنکه
 قول هم مثل افعال ان نفوس بوده و با این احوال اعراض
 از حق نمودند لکن از آنکه ظهوری مشرکین آن عصر
 با مثال این اعتراضات مشغول شده اند لکن عاقل
 بصیر و منقطع خیر با مثال این اعتراضات احصا
 الله منع نموده و نمایان بلکه بسبب سوخ و شوت انفس
 مستقیم خواهد شد سببی واضح بوده که هر چه ظهور
 اعظم تر و حق ظاهر تر اعراض حرف نفی شد بدین توجیه
 و خواهد بود چنانچه مشاهده میشود لکن ان نفوس
 که ذکر نموده اولاً از کجا باطن این نفوس بر شما واضح
 شد اما الدیان الذی سبی فی کتاب الله مکل السماء
 الحسنی ابد ادعای نموده که مخالف باشد در سنه
 اول امرش چند مناجاتی از او در ساحت اقدس ارسال
 داشتند

داشتند و ان الواح جزا طهارت خضوع و خشوع و ایمان
 بالله و مظاهر امر او مشاهده نشد و لکن نفس معروف
 چون مشاهده نمود که نفسی ظاهر شده و مناجات تو
 نارحسدرش باقی مستعد که فتوی برقت او و مجتهد
 داده چنانچه ان منظر احدیه را بنظر نقطه بیان بقول
 او شهید نمودند و بعد در کتاب خود مفرجاتی باو نسبت
 داده که ابد صادق نبوده و فوق آنچه ادعا نموده بود
 از منزل بیان تصریحاً در باره او نازل فانظر فی السیاق
 لکن من العار فین و جمعی از این نفوس بوده اند که
 نفس معروف از بنا را رد نموده و حکم بر کفر جمیع کرده و
 عند الله ان نفوس مردود نموده و نخواهند بود بلکه
 شعری منهنم خیر منه لو انت من المتصبرین از جمله جناب
 استید ابرهیم علیه السلام الله الایمانی که در حق او ایات
 نازل شده و از جمله ان آیات اینست که ذکر میشود
 که ادراک نمائی و مطلع شوی که احدی بنقطه اولی
 و ما نزل من عنده تا نظر نموده بلکه حجتاً را یاسته و
 حفظاً لغزیه مرتکب شده آنچه را که احدی از او ک
 ابداع تا حین مرتکب شده قوله عز اعزازه ان اشهد
 ان یا ابرهیم انک کنت فی یوم عرش ظهور ربک و اله

كما من قبل ثم بعد الظاهر انظر وخلقنا كدرز قنا
 وامتناك واحيانا كالي خيدين وان الذين اوتوا
 الصحف هم الي خيئذ محجوبون فلما نزلت على الله ربك
 رب ما يرى وما لا يرى ويت العالمين قد سمعت صوت
 ما يتبعن امرك وهم يحسبون انهم في حبك يتعالون
 قل كلا ثم كلا اني انا قد حسرت ومن اتبعني على الله ربك
 في يوم الذي كنت بموسى عرش ظهور الله المومنين
 وان هؤلاء لا يتبعون وان اتبعوني لا امنوا بموسى قبل
 عيسى ثم عجز بعد عيسى ثم بنقطة البيا يوم القيمة
 حال ملاحظه نماكه اورا از عرش ظهورنا صيد منظر
 مشاهده نما خلق موديم ودرق داديم وميرانديم فند
 موديم بقوادين هنكام وان نفوسيك بتواعمازورده
 بودند در صحت نا حين محجوب وشنيديم نداء القوي
 كه متابعت مینمودند امر تو را و كان مینمودند كه در
 محبت تو عقبات غالبيا نيز شده اند بلكه كلاتم كلا
 من محسوسندم بين يدي الله بانفوسيك متابعت
 من مینمودند در حينيكه ظاهر شد عرش ظهور باسيم
 موسى وان نفوس محجبه متابعت من نكردند واكر ما
 من موده بودند هر سینه عظام بعد و بتصديقواعما

بان انفس و بر سینه فايز ميسند و تكوا احي صم روزگار دست
 متوجه شو و التعلات عما كلالات الهي لكه نصر حيا من غير طويح
 اورا عرش ظهورنا صيد و بعد از اين نشان محكم متعالی
 بكل اسما طایف او بود و بگويا نبي بانته او هو الله او
 من الله او الى الله او ذات الله و كينونه الله جميع ابن مرآة
 در تير او ثابت و تحقق و همين بقدر اليوم اهل بيان
 بقوتاي بقدر معرفت اوالذواهي مينا مند و قسمي باو
 اعتراض موده اند و حكم كفرش در اطراف منتشره كحال
 مدتها است از كل كباره موده الا لعنة الله على الظالمين
 حال ملاحظه كن كه چه مقدار در امر الله اسرافت موده اند
 و غيبا على الله چه اعمال را مرتكب شده اند و بعد از تير
 مخاطبا لذلك الاسم الجليل فوكه عز اعزاز ان باي
 في الصحف لم يكن لا عرش ظهور الله من حد الامن قبل ولا
 من بعد ولكن الناس عن ستر الامم محجوبون وان يا ذكر
 في الكتب من بعد الصحف لم يكن في الاعراض الا ما يدرك
 على الله ربه قل كل من الله الى الله يرجعون ان يا ايها
 في البيان انظر كيف تدفين ادلاي في كل ظهور و تير
 ما فتحت باب الاسم في ظهور من قبل هذا من فضل الله
 في البيان ولكن الناس لا يعلمون نفسى لكه نصر حيا

تو خلیل منی در صحت و ذکر منی در کل کتب سماوی و
 من در بیان ابوالدواهی می نامند و شاعر نیستند قل
 قد اخذ الله بحکم و ابصار که و افشاد تک و انتم لا تسمعون و
 لا تصرون و لا تفقهون کتاب مستیقظ که از تالیفات من
 بالله است که او را رب اخذ نموده بخوان و بیرون باین
 مقدسه چه نسبت داده و امر قبسی صحبت شد که این اسم
 وقتی در عراق آمده بود جمیع در صدد قتل او هم بر آمدند
 و طلعت الهی ایام و لیا لی ناس را منع نمودند تا آنکه از آن
 صحیح و سالم ایجا خود مراجعت نمودند لکن کان الامر
 و کان الله علینا اول شهید محمد خدا را که کتاب مستیقظ
 نزد هر نفوس هست و الا فالذی خلق البریه لامن شی
 که انکار می نمود چنانچه اکثر اعمال را انکار نموده و ای کار
 نشان یکی از این نفوسیکه مردود شده عند الله مذکور
 بود قد جعلت الوهم لفسکد با من دون الله و لا تستعبر
 ما تقول و لکن الله ینهد ما ارتکبتم فی الحیوة الناطقه
 یاخذ که بقره من عندک و انه اشتد المتعین مع ذلك
 چنین نفوس تا که را عامل بیان دانسته و نفسی را
 که بیان بطور او ظاهر شد او را تارک شمرده فوالله
 یکلم بنموده مگر بهوی رسالت نیستی الادبیه و هم عرو
 و تقن

و تقن فی نفسک بانک من المهدین و از این گذشته
 این نفوس بایات الهی ظاهر شد و اند و اگر تو می گوئی
 که صاحب ایات بودند و مردود شده هذابغی منک علی
 الله المهبین القیوم چه که اگر صاحب ایات باطل شود
 از برای تو در من علی الارض ایمان باقی نخواهد ماند چه
 که ایمان کل محقق است بمظاهرا مرتبه الهی که ان مظا
 امریه بایات ظاهر شده اند و اگر نفوذ بالله صاحب ایات
 باطل شود چه برهان اثبات حق بقطعه بیان صفا
 کبریت کلمه تخرج من اقوالکم با ملامت المرضین و معلوم است
 که این نفوس را محض تضییع امر الله مذکور داشته
 و این ظهور در هم قیاس بان نفوس نموده ای غافل
 که ان نفوس عند الله مردود نبوده و نخواهند بود بل
 مردود هو الذی انکرهم و اعترض علیهم و حکم بقتلهم
 و از جمله ان نفوس که نوشته یکی جناب حاج میرزا
 و عراضیکه از او بمقرعش آمد انان موجود و بر
 کبری از او امری ظاهر شد ای مدعی عرفان همه
 عرفا را تضییع نمودی شنیدند که یکی از حکما و تقو
 در ارض صاد بود و علمای ان ارض ان بیچاره فقیر را
 تکفیر نموده امر بخریج نمودند و جمعی بر ان فقیر هجوم آوردند

از جمله ان نفوس ملا علی حکیم نوری شهو بود ان مظلوم
 در ان حين به پيچيد از علي سخني نگفت و لكن بگفتند
 تو چه نموده و گفت كلكه كه ذكر من محبوب بنده و مقصودش
 آنكه بگو نه خود را حكيم ميشمري چرا بر حكيم اعتراض ميكني
 حال شما با اين اعتراضات از عايش حكمت و عرفان هم
 داري شباهت الى الله الذي خلقك و سوالك ولا تعترض
 على الذين هم اموا بالله و اياته و ورد عليهم في سبيله
 ما لا يحضيه احد من العالمين بصدوق و تكذيب نفوس
 ابدان تقليد كفايت شده و نخواهد شد ربا عن
 يرحم اللعن الى نفسه و رب راد يرحم الرد اليه وهو
 لا يستهتر في نفسه و يكون من الضالين قل موقو تعظيمكم
 قد كسر صم الوهم والهوى والله الذي لا اله الا هو كهو هي
 مثبت شده كه در ابداع شبه نداشته نميدانم بجه
 دليل و برهان نفسي كه ان نفوس بارده نموده ترجيح
 بشي و بصفت اين عبد را و ابدان نفسي را درمكن هر كه
 مخصوص نقطه بيان جمع را و صفت فرموده كه احد
 بر احدي تعترض نميآيد چنانچه نفس معروف و الله
 لا اله الا هو با آنكه با كمال جليل و تدبير و صدد قطع
 سبدره ربانيه برآمد و كشف شد آنچه در صدد

بينان بود مع ذلك ايشان با و تعترض نفرمودند تا آنكه
 اوراق از او بين يدي حاضر شدند و جميع در رد الله و
 اياته بوده و الا ان بخط خود او موجود لکن آيات الهي
 رد من رد علي الله از جبروت امر نازل و هذا لکن من
 عند بل من لدی الله المقدر المهيمن العزيز القوي
 و آيات مختصر است بصاحب ظهور چنانچه نقطه بيان
 تصريح فرموده كه بعد از عز و بيمس حقيقت احدي
 استماع آيات الله نخواهد نمود الا حين ظهور بعد
 و همين نفس معروف ليا الى واسطه و بين يدي قائم
 و آيات الهي را و القاميس و بعد بچرد و كچه جنبان
 معز و رشده كه ارتكاب نموده اخيرا كه احدي از نظام
 نفی ارتكاب نموده و هر نفسيكه في الجملة صاحب شعور
 نباشد ميدياند كه اولاً زال عدمت حضرت امهي بود
 و اگر هم چيزي ادرالك نموده رشي از طمطم امين سحر
 مواج با و افاضه شده مع ذلك تو نوشته آنچه را كه
 هر عاقل نوشته فولله اگر صدها افعال او بين
 قادر و بتكلم باشد چنانچه بن عبد و بچشم خود مشاهد
 نموده اند و تو بوم صرف ميگويي باري لغت كند
 خدا ان شيطاني كه او تو هر دو را اغوا نموده و بر

ریاست ظاهر چه مقدار مفتریات بحق نسبت داده
 انشاء الله امید داریم که بکند مردی مرزوق نشود
 و دیگر غیبی نام که مرزاق غایب از تکاب عموده که باین
 قسم بنفیش در قلوب امثال او جا گرفته باشد که در
 رسالت در دیده او می نویسند بنا از نفوسند که در
 غلبات ذوق و شوق کلی آن میگویند ایشانم بخین
 ذکر نموده اند دیگر نباید باین شدت در صد اهتک
 حرمت عباد با باشند بفرسید از عدل و قلوب عباد او
 میازارید هیچ انری از امثال شما ظاهر شد که فی الجمله
 را بحق از او است تمام نشود نسئل الله بان یجعل
 صد و رکم خالیا عن غل احبانه و انه کان علی کل شی
 قدیر قول الملتقی کر عراضه و عظم نفاقه و اگر می
 این مقام بحق غیر از آیات دارند بفرمائید و اگر آیات
 میرزایی عداوت از نفس صریح و برهین قاطعه در
 مقابل استاده ارشای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد
 و محملات کثیره در دست دارد آنجی فوالله تکلم
 تکلم نموده که انسان شرمه بسیار که ملا حظت نماید
 چه زود میزان الله را تغییر داده اند و مروت الله را
 صنایع عموده اند و چه زود بفریفت کلیاتش مشغول

x

کشته

کشته این فوالله مردی بجزوی از آنچه نوشته بمثال
 شان استیک را از آن عموده و می نماید بفرموده و الله
 انعم و این حدیث است که کلام یاک از این فرخنده
 استماع نماید و جواب ذکر کند اخرا این چهار روز و هر چه
 بود با آن نوشته که باین هفت یا نوات و همه نفسیه باقی
 ششمان مشغول شد که از شایع هر بعدی مشغول ما
 کیم هیچ نفوس امر از من و فوالله ربنا اعوذ
 چه نفس از عمل و تقوا و طهارت که فوالله بی نسیب
 در این جهان دنیا و آخرت نوشته که صاحبان ظهور
 غیر از آیات که خبری دارد بیاید و این خبر کلام الله
 با اینست که بیان روح منا صواء غزاه در کل میان ناز
 فرموده و من تکلم بهک الکلمه اویتکم لمن و ایمنه کل
 الذوات و من فی ملکوتنا امر و الحاقی با فوالله بنا
 احق دانسته اند چه که اگر فاسل بحق بنود مذاق و
 محرض قادر نبودند بر اینکه حبل بفرمانه که بر الله
 تکلم نمایند نقطه بیان در کل بیان در هر مقامی
 که محبت ظهور بعد غیر آیات نبوده و فوالله بود
 و بفرموده نوشته که اگر بحق غیر از آیات دارد آیات
 نماید و نقول ما لا اله الا الله ان معاشی را که اراده عموده

x

نگار برای معرفت باشد ثابت همان ان مقام منوط بقول
 نقطه اولی بوده و نقطه اولی بایات الهی ثابت شده جا
 تفکر کن که چه قدر از سیل حق دور فاصله این و در
 ضلالت افتاده اید تفکر فیما از تکلیف و تکلیف به عمل
 تشبیه من فعلت و فکون من است تغفر من الی الله تعالی
 خلق کل شیئی با حرم و احوال و غیره و نفسه سلطانند
 ذلیله عقل استقامت و من فاقولک و من اویها ما انشد
 او تمام انصاف الذین اتحن قوتها را بس درون الله
 فویل لهم من انصافهم عظیم و الله اعلم بالصواب
 مطهر است و حق در این مثال آیات را کنار می کشد و می
 اخیره نفس و حروف و ظاهر نماید اگر فوق آن از منبع
 قدرت الهیه ظاهر نماید تسلیم و سجود است و توان
 نفس و شرک با الله را و میفایم فوالله در این او هم ثابت
 نیستید و شیئی او بر بود چه که نفس و من فاقولک
 در دعوی ملذها اگر من کل کبر و در این و فصل
 اصغر من کل صغیر و فشرک و بیاعتنا تا اثر اولی است
 مثل خودی و نسبت احد خود بودی چه فیت کبر
 غافل مشاهده میشود و الی الله تعالی و من انشد
 تا هم را خوب یاد را که غمانی و بر مگرش و طبع کردی و اینکه

نوشته اگر آیات است میرزا عجبی در مقابل ایستاده و ادعا
 بالا تر و بیست و نود و عجلت کثیره در دست دارد ص
 شان و کبر قوله این ادعا از ان منبع عز و نفس و هو
 مثل ان است که غله وادی جزه ادعای ربوبیت نماید
 بلکه اعظم عند کل ذی بصیر و منیر چه که کینونت او جز فی ان
 آیات عز صمدی خلق شده و آنچه کلمات از او ظاهر شده
 در رتبه او بوده فافتح بصیرتک لتعرف و ما عندک لیکر عند
 الله ایا الایمان بر حرج الیه و توب و یكون من التائبین
 المستغفرین فوالله انکب مالا انکب احد قبله حال
 خود تو انصاف ده که این کلمه از چه رو ظاهر شده که تو
 او در مقابل ایستاده و ادعای بالا تر و بیست و نود
 دارد هر جا اهل از این قول نلسند آتش تا چه رسد
 به اهل ای بی بصیرت که نوشته که در مقابل ایستاده
 همین دلیل است و اخرج بر بطلان او صاحبان شامه
 مقدسه از نفس همین کلمات روایح عز و استکبار
 و اعراض از حق استقام نماید گو یا ایا الله و رب
 عزه بهم ننموده که منیر نماید تو که کلماتی و من اعظم من اتیری
 عواقه کن با او قال ربی الی و لم یوح الی شیئی و من قال
 سنازل عجلها انزل الله انتمی بقدری تفکر در این است

منزله نما که شاید موقن نشوی باینکه هر نفسی که بویاید نازل
 میکنم مثل آنچه حق نازل فرموده همین کلمه مبطل و مملکت
 او بوده و خواهد بود ای اتم حقیقی نشو و نسیمه و رقای
 الهی را که بر اعلیٰ مسدود بیان لغوی فرموده میفرماید که اگر
 نود در این چنین ظاهر نشوی من از اول مسامحین و اول
 مؤمنین ستور بوده و خواهم بود و تو حیا و شرف از این میان
 نشان بر سخن نهموده و دست بر جای نوشته کرد و مقابل این نشان
 و پایانی و بیشتر و در آید عاد بود و الله من علی اد
 برهان نیست اشکال و اعراض و که در و نفاق است از آن
 نفوس و هم چنین میفرماید قول آخر ذکره اگر کلامی
 بیان در جوهر علم مثل او کرده که شرفی نیست از آن
 با و این دبی واضح است که احدی در جوهر علم مثل او
 ممکن نه الا نفسی نظیر آن که در خود دارد و این
 و توان برای نفسی که میخواند و قول این سخن تفسیر است
 محبوه ثابت غایب این که اینک نه کلمات از آن است
 شده و خواستار است که بین الله و کلام آن که در آن
 صلال همین و از این گذشته میفرماید که علی بن ابی طالب
 در دست دارد بعینه این قول مثل اول و اول مؤمنین بود
 هر جا و راست که افتخار بتالیفات و تصنیفات خود

نموده و بر سلطان اسما و صفات اعتراف نموده اند که
 کتب نفسی را عینی میفرود هم این کتب روی او در حین
 طهری و نقطه بیان مدح مانع و اوله و ذمه نام را عینی ^{مستحق}
 میفرود که والله کل فرآوردی است با بنامه و کل جمله اوله که
 باب علم و کل غیر آن عند ظهور و تدریج و اوله لغوی بنفسه
 عماسواه و اوله الموقدر علی العالمین از خود توانی
 میطلسم اگر نزد نفسی که قطع از با عوت باشد و فرود ^{نفسی}
 صد هزار جزو از حصانه طال کلام را عقی میدان و
 بی نیاز و شیری اگر صد هزار کتب ظاهر شود که شیری
 بنشیند و بنمونه اهد بشاید که مقصد بقول ظهور جمله
 کلمات بمنزله مشکوه و حبت و ذکر الهی بمنزله سراج اگر
 آن مشکوه از سراج محروم ماند آن حق خواهد بود معطل
 کلمات خوب است در وقتیکه نجات حب الهی را و استقامت
 شود و بعد از فقدان این رتبه مستلزمی کلمات اهل
 ارض ملاحظه میشود خفت عن الله و لا تقابل مع احد
 من عباده و لا تدکر غیره فی ساعه قد سرف خرقه لا تجا
 تم انطق ببتا ربک بین العالمین در این مقام بیان
 منزل میان را استماع نما که یکی از حروف است حی و صید
 فرموده میفرماید قول آخر ذکره اگر یک ایه از آیات آن

جوهر قدم را ملاوت کنی باثبت کنی اعتراف خواهد بود ^{عند}
از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که از دو زبان یک این نور را
نجات میدهد ولی کل میان عنده مثل آنکه اگر کسی
زنان رسول خدا را کتب سماویة را بخورد و در حال انبیا
نوشته شده ثبت میشود حکم را شیخ در حق او میگذارد
اگر یک ایما در قرآن ثبت میشود حکم ایمان در حق او
اینست جوهر علم و عمل انبیا در حال انبیا که عینت است
بوی معنای بلبل و عظیم است و حقاقت تو و کلمات
و کلمات شکرین در صورت تیره مقام شمس در میان
میخیزد است محبوب نماز و نفس طوبی و با لایق این کلمات است
اندر فغان عشق مسامک و من کل آنکه در آن بنفسه
انکه بر برشته و بنفشه از علی الارض این بنفشه و انبیا
من عنده لا یحاکان عندهم ولان هذا هو الحق وما بعد
المن الا الضلال ان انتم من العارین بسا از حمیر
که محلیات زیاد جزا نموده و لکن خود مجرب از ان است
دینا نیز این مثل در کتب قبلی ذکر شده و در کتب
نصیحی از اول ما لله ان لا اله الا هو محلیاتی که مسکو
از برای این خوب است که در آب محو شود او را
احدالی سبب از این یعنی ان کون نبطه قبر الکالیاته

این عبید بسیار از ان محلیات دیده اند یکا شصت و نه
میگفتی و بدیده بصیرت بکلمات مجعوله نظر است
تا الله بظلمت به و با ظلمت عنده کما قال بصیر و دیگر
از ان منع کبر و عز و زوال ما شده بود قوله حق قدری
نه است دعا ای ان دارند که کل ابات مدعی را که در
عمر نوشته در یک روز خواهد نوشت بهتر و خوب تر و
ضیح بز که هر طیفی تمیز دهد انقی جمیع فضیلتهای شما
و از این یک کلمه معلوم شدن این تمیز است که در این
مقام حیرت ذکر نماید چه که بکار منطبق کرده که و الله فرستادم
در مقابل کلمه یحیی که تکمیل نموده بر یکا شصت و نه
به مانند که اگر مقابل است نه از طایفین حول یاد رسا
با شد تا بعد رسد بمنبع و قلم بر وی مصدر و فتوحات
ربانیه و مثال همین قول را نیز بنمائید ان معجزات
و مقام بیت هم حاضر اگر توانست بسا ان زینون با
حدا هم مقابل نماید بصدفکم فی کل ما قلتم مع انک زیا
گفتن دلیل بر حقیقت نموده و نخواهد بود چون بق
اعتراضا علی الله با من کلام و همی مسمی ان شکر لدا
این عبید در خواب با ان کلمات ذا کر لایق بقی لک
من عنده و حجة و برهان و دایل و الا ساحت منع

اقدس اطهر از جمیع امر دلائل و ادکار و کلمات و اشارات
 مقدس و لولیکه بان تمسک جسته اید مقدر بوده و خواهد
 بود ای بی خبر تا حال معادل آنچه از شما بیان تا نازل
 نازل و بیک ایوان معادله غنیفاید کل آنچه در شما آنها
 و زمین است و اگر بویان بشنود تا نظری بر حاضر شود
 بین میدی تا ملاحظه نمائی که همین نزول آیات احدی
 از محمد مجربان بر بنیاید مقرب یا آنها الحجر بعد الذ
 لا یعنی احسان بجز بابتی بل این بجز عباد و معتمد
 کما اختلف و وصلت الی اسفل الجحیم نزد هر عاقل و بالغی
 این را که شما مثل کلمات صبیان بوده و خواهد بود
 قد جعلتم امر الله هو او لعبا و هزوا و سخر یا صوت
 یاخذ که الله بقهر من لدنه و انه لقیها رقصه و قد
 و رایح دلیل و استدلال را با همین صوتون دلیل
 و برهان الهی را بر مرده نموده و اگر خود اقل من آن در
 کلمات با بضایف ملاحظه نمائی بر قبایع شتر آتشین
 ان صلتقت شوی هیچ شنیده از اول ادبای تا حین که
 نفسی بحق معارضه نماید با آنچه تو در این کتاب بجهن
 خود معیار رضه نموده لا فورت العالمین مناسه است
 الابداع اجمیع صلت و لا عین الا خراع اغفل صلت
 انذ

انك انت تفرح بما رقت وتكون من الفرحين نسأل الله
 بان یبدل فرحك بالحرز الکبری الا بان توب و جمع
 الی و تكون من الثابین و دیگر بافتای ان مشرك
 صلتی نوشته عجب ترا از این خودشان ادعا می اندازند
 که عبارات من امر است و رسولان ایشان میگویند
 افعال هفت ساله ایشانم اید میگویند بر کجا آیات
 من بضم هاء الله دلیل حجت او خواهد بود که خلق او هم
 گویند و سایر کلمات ایشانم اید میگویند و اگر گویند که اید
 هم از مقام خلق و وفات ظاهر کرده و هم از اصل
 و شریحه حقیقت بر نفس اید دلیل بر حقیقت اصل سحر
 نخواهد بود سنی دیگر لازم است بیان شود که چه چیز
 انتمی بلی انه لو یرید ان یخلق کل نفس بشا و نفسه
 لیتقدر و انه هو المقدر القدر و لو یرید ان یظفر
 بكل الآيات لیکون قادر على سلطانة و لیس لاحد ان یغیر
 علیه و كان الله علی ما اقول شهید انه انطق صبیان
 الصبیان لیکون دلیل علیه و یرها ناله منه و هذا
 مقام الذی انتم تشکرون الله بذلك و محمد و نه
 انتم فقط السک بالاعتراض هذا الذکر الذی ظنر باسم
 الالهی بین السموات و الارضین حال ملاحظه کن که

هیچ جاهلی چنین اعتراض نموده و میگوید که ما را که مکرر
 و امثال تو که از هوا، نفس و ماء اعراض قرار جد و تواب
 بعضا خلق شده اند تا ما موانع بگردیم که انچه قدر با حق
 و ملائکه نه و ان ربکم الرحمن قد کتب علی نفسه ان ینظر
 فی الآلوان اذ کلام علیه ليقوم من بین السموات و الارض
 و ینظر من ینشاء نفسه و یرتفعن اعلام النصار من الکلا
 اصبین اولئک عباد الذین جعلهم الله مطهرات عن
 و منقلا عما عندکم و متمسکا بحبل الله الحکم المتین
 اولئک لا یغفم اشارات من علی الارض و کلام لا یشر
 تکو او مطابقت بقیت را از جهت فرق بخنده و غیر سخن را
 متر شمرده و جوهر در حد عدل را در نظر نگذاشته
 طوطی را طوطی از اطنال بیت در سن شش سالگی با ایات الله
 تکلم نموده و از طفل حال حاضر است و وقت خود هفت
 شش ماهه بگذرانده که گفت که انچه از او ظاهر شد از هیچ
 نفسی از بی بیع اول تا حین ظاهر نشد و اکثر لیا و ایا
 بدشاشی و مشغول بوده و حال امر تبیین نموده که از صوت
 منیع اعراض نموده و میل است از اطفال هم در دست
 و در آستانه و نخواهد داشت و تا ارض با این دماء
 مطهره صغیرند دست بردارند و هفتاد ما نزل

فی الالواح ان انتم من الشاظرین بکرات فرموده اند که او را
 در طفولیت بایات ناطق فرموده ایم تا دلیل باشد بر این
 ظهور مرتزدهانی و طوع و قهر صمدان و تو این رحمت کبری را
 نفقت شمرده و عوض آنکه شکر فانی حق منبع راسکامیت
 اعزاز کرده و اینکه نوشته که خودستان ادعای این دار
 که عبادات من ایست نزد خود است بر آید علی الله عیار آ
 ذکر کرده خدز ما ملک یا ایها الذی اهلها من اعظام
 عند ربنا الدوامی المشرکین بقوله بیان همین مایه که کل
 انچه در این مضمون وجود است آیات او دیده و مؤمنان بود
 تا از این دست با نزل من عند و ظهور از این و انچه بقول
 تا علم طاق علامه و الذی ظهر من قبل و بظاهر من بعد و
 من غایت بیخبر و بین من ظاهر او بظاهر از کفر با حق و آیات
 و لو کونوا بصیرا یباید کل الشی و رات فی هذا
 الظهور و الذی ظهر الحق بایات تبیین مایه که انچه از اول
 الا اول که حج و بر این ظاهر شده از جمیع ادیان و مسلمین
 کل حجت این طوری بوده و انچه در این طوری حجت است
 که ازال حجت حج قبل و بعد بوده و خواهد بود و لکن
 این طفل را مخصوص بایات ناطق فرمودیم تا بعضی از
 نفوس که بر منی از فیوضات مالا نهایت این بحر اعظم

شده اند استکار بر منزل آیات نمایدند نفسی که با
 منتسکی لازل بین میدی بوده و بسخی از بحر الجور محرو
 ماند و رجحان مقدر فی النار و اما مقدر الفوار و بس
 مقدر هو لاء الاشرار لوانت من الموقنین بدان مابین
 شمر و ضعیفات ان بر جدار و احجار فرزند لا یصحو منه و
 هر چه ضعیفی ادراک می نماید تا چهر رسد یا بصیرت بدید
 و از این گذشته مثال شمر در حرارت ظاهره مثاله
 میشود و یا میتوان گفت که این نفس شمر تمام است بلکه
 فرقه مابین او و سبها مشهوره و لا ینکر هذا الا کل بعد
 مضمون من حیث انجیل الیوم اگر سمعت الطیفه غالی و از
 انچه نشاید از شمر کردن پاک و ظاهر که کلمات در حق الله
 مثل کلمات صبیان بل با حفر عند کلمات منزله از
 سماء بیان در حق مشاهده مینمائی قسم بخدا که نسبت
 نمیتوان داد بلکه در نفس لایق ذکر نه و در صورتی قابل
 ذکرند که بعینایت الهی صوفی باشند و بعد از انکار
 لاشیء محض بوده و خواهند بود بدان لازل اصل حجت
 آیات الهی بوده و لکن از این ظهور اعظم من دون آیات
 ظاهرند انچه از ایشان بملش کل عاجز بود و موافق
 بود خضع عن الله و لا تتبع ما یامرک هو الا فامع الحق
 الذی

الذی طابکم من مشرق الیوم نبیا الله المقدر المهرین العزیز
 القیوم و انما یکفیکم عن کل شیء و من دون یکفیکم
 و لو تمسکوا بخلق السموات و الارضین ان انتم تو قون
 هذا نصح الله علیک و علی عباده من استغفر یستغفر الله
 و من اعترأت الله غنی عما کان و عما یكون و ذکر القسا
 ان معروض ملقی اگر گویند که انما تصدیق ایشان نمود
 حال سخن میرزا حجی هم همین سخن است که بر فرض که تمام
 ایمان و شهادت با هزار کس چنانچه در حق اعلی فرموده که بعد
 کل شیء اگر خواهم معبود ایشان آیات تمام باز باید
 من شایند و در ظاهر من باشند بعلت آنکه اول امر است
 و کلام معکس از من میباشند چونکه نظر الله از من
 ظاهر است بقصد حق فقط و بیان انهم در فرض تصدیق
 از برای حق تمام نزل و لا یزال مرا با بوده و از اولت ان
 احصا ننموده و این مختصر عن بنفسی در این نفسی ننموده
 کل شیء مرا برای الهی بوده و خواهد شد و لکن نایب
 قبل از مراد بیکه شاکایت فرموده اند بقوله عز وجل
 لا شکون الیک ان نایب رات جودی عن کل المرایا کل
 بالوانهم الی لستظرون و نشاط الیک الی انهم صفر قبا
 که توفی ان مرآت اولیه کم نزل از حق حکایت کرده

ولا يزال حکایت خواهی کرد در مقام دیگر اولی مرتبه را
 مرات اولیه فرموده اند و این اذکار در رتبه ملکیه ذکر شد
 و الا از برای بر او نه اولی بوده و نه اخیری و جمیع این مراتب
 بقول خلق منته و خواهند شد مانند امیکه در ظاهر غیره
 فردانیه مستقرند انوار حق در آنها ظاهر است لاری
 ضمیمه آلا الله بعد از اعتراف مظاهر شیطانیه بوده و
 خواهند بود فولدی نفسی بید که این شکایتی از جمیع
 مراتب فرموده اند در هانی است عظیم اگر باشد از شاعر
 این نشان مرایا که ذکر شد بقدر نقطه بیان و مع ذلك
 تلبغا و شمر ذکر مرایا مینمائی که شمس مرایا عند تجلی او
 معدوم صرن بوده و خواهند بود اگر نفس ظهور در جمیع
 اشیا اطلاق مراتب در رتبه اولیه فرماید حق لاری
 فيه بشوندای این عبد را تا این اراضی حزن خود را
 نجات ده و بفضایهای قدر وارد شو فوالله این اذکار
 جز بر یقینات و حجیات نیز آید و در این کلمات
 مشغول شوی از زلال سلسال و مثال حضرت لایزال
 بعید مانی و محروم کردی در این امثال را بحق و منا
 بنظر من عند ناظر شو چه که کل باو منتهی و اذ او ظاهر
 این کلمات خوب است از برای امثال خود در قنون

جهلیه ظاهره که بزعم خود علم امیکه است لایزال نماید
 فتراه ملح الجاج بوجر عند خبرات مفرست سدا نکه آنچه
 لفظ وجود بران صادق مخلوق بوده و خواهد بود
 ذکر فطره الله عمده کل اشیا بر فطره الله خلق شد
 فطرت را ندانسته از این گذشته بشوندای فطرت
 که بهیچیکل مبعوث و تلقاء با باب عظم با این کلمات فاطم
 قوله عز بهائه ومن المشرکین من قال هذه الایات آتت
 علی الفطره فوالله الحق ان الفطره ~~فوالله الحق ان الفطره~~
 حینئذ قد ظهرت علی هیکل خادم و قامت لدی الیاء
 مجنوع و اناب و یضح و یقول فویلکم یا معشر العذیر
 فوالله انی قد خلقت با من لدنک لک تشهد لنفسیا
 ولكن لا یفقهون هولاء الا شرار فوالله انها التقیر ^{بسیها}
 الی نفسنا الحق و انما نزل کما غیا عنها قد خلقنا هانا
 و کل شیء با من لدنا و لا ینکر ذلك الا کل منکر کفار
 و این آیاتی است که از قبل در ذکر فطرت اصلیه الهیه
 از سماء الهی نازل طین از مطالب اهل عرفان است
 چنانچه در کباب الهی نازل ام اللدین حنیفا فطره الله
 الی فطر الناس علیها ایست که در حدیث نبوی
 وارد کل مولود یولد علی الفطره الی اخره این فطرتهما

فطره آفته بوده و این مقام صادق نادامیکه در ظل انبیا
 مستقر باشد و بعد از تفسیر از مت کین محسوب چنانچه باقی
 حدیث میفرماید انما ابوابه یقود اذ و یجما اذ و یبصر انه
 بکوا ای مهمل مبهم قولیوم یحتم و کونش مشاهده و استماع
 میمانی که بحر آیات مواج و چون غیث غاطل از معناه
 مشیت نازل مع ذلک من یوسو که میرزا یحیی گوید که صفا
 آیات متعکس از من میباشند ای محروم این مقام از عظم
 و معکوس مقدس است اگر بعد واحد در بیان بالغ
 میشد هر امینه ارض عرفانی منبسط میکشت که کل سخن
 شوند بر آنکه حرفی از بیان ادراک ننموده اند و لکن تا حکا
 که مشاهده نشد و بعد لامر بیدیه قوله کبر غفلة قطع
 نظر از کل معنیها الان میرزا یحیی مدعی هر مقامیکه فوق
 ان متصور نشود میباشند دلیل آیات هر که مدعی
 باشد باید آیتان بمنزل و اعلا و از ان نماید انتم و این
 کلمات ظاهر نشده مگر از منبع عز و معدن کنونی
 مطلع نشا اگر قصد بق مراتب او شود نقطه اول در صح
 مانا سواه ندان میفرماید که اگر مراتب دعا نماید که من شمر
 هستم نزد شمس واضح است که در شیعی است از او که میگو
 فوالله این بیان منزل بیان نص صریح است بر اینکه
 بعد

بعد از او بر حق اعتراض نمایند و نفوسیکه دعوی مراتب
 دارند در مقابل شمس حقیقت ادعای شمس کنند و بگوید
 له و لک بقضون علی انفسکم ثم علی الله ولا تشعرون و
 دیگر اینکه بسیار در شریعت است که نوشته الیوم هر نفسی
 مدعی باشد باید آیتان بمنزل آیات میرزا یحیی نماید و یا
 اعلی یا اتمیا الاعلی افقدکان کلید عندنا نزل من جبروت
 البیان من لدی الله المقدر الغزیر الملتان والله کل
 اشیا متحیرند از این اقوال که ذکر نموده وجود و کنونی
 الیوم قابل ذکر نیست تا چه رسد بکلماتش و هر ذی
 میدانند که اگر هم کلمات حق نزدش یافت شود
 از این مقررات سر اطر اخذ نموده بسیار در خبری از خدا
 میطلبیم که بصرت و تکلیف عرفان موفق فرماید که شای
 از مدد او همام فارغ شده بکلمات ملک علام ناظر
 شود تا جمیع کلمات را نزد حرفی از کلمات الله معدوم
 صورت مشاهده غمانی کند لکن لعل الامر من جبروت حکم
 فضلا من عنده علی العالمین قوله نقل در آنکه حال
 ای برادر من والله امر بر شما مشتبه شده اگر خواهید
 واقعا بفهمید که عرض در کار نیست شما خود و کل
 من هستید اگر محقق شد بر شما بمن بنویسد اما

بانصاف از برای شما بسیار آسان است میاستعد
 مدخلی بحقیقت ندارد و این حرکت علی است که فیه
 اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه میگویند که
 علم سلوک با خلق است و با اشخاص که تعلق دارند از خلاق
 و مردیان که هر کس را محبت و تعلق با آنچه موافق صلح
 حرکت نمایند شما آتشاه نموده باید این حرکت علی را محو
 حقیقت و اینها حجاب بر شما گشته اگر نخواهید تجربه شما
 روزی را قرار بدهید در مقام ایمان برانید ملک صحیح
 از قرآن را بخوانید با کمال جلدی نزد کس که مدعی حقیقت
 مضمون آن صحیح را بیجم خاصی بلا تا ممل بنویسد و
 دیگر بیجم و عبارت دیگر و هکذا هر که نوشت در عهد
 خود صادق و الا کذب بخلاف میرزا یحیی که مدعی
 مقام است در هر دو خود تجربه نموده و بمن اعلام شد
 اما از روی انصاف یقین هر که دارای این مقام است
 و کلام او حق و غیر او کاذب است حق فوا الله نضی علی
 کلمات کذبی بصبر حدید کوا ابدا یا حیر رضوان الهی
 بر تو مرد نه نموده چه که ایوم هر نفسی که منسوب بحقی
 لا بد از او اثری ظاهر و هویدا است والله کلمات
 است تراز کلمات ملل قبل بنظر میاید چون بعضی الله
 در قلبت

در قلبت بوده قلت از لطافت ذکر و تجربه منوع و محروم گشته
 امر بر تو مشتبه شده که از حزب رحمن خارج شده و بحزب
 شیطان توخته نموده بر هزی بصری معلوم است که این
 عباد بعد از بیخ سنه معاشرت که لیل و نهار را آنچه
 بحشم خود دیده ایم و بسمع خود شنیده ایم ذکر میمائیم و تو
 بقول جنیث که فرد این عبد مرد بوده تا چه رسدند
 ساکنان اعراض معانی تمک جسته بالره خود را از
 اشراقات انوار فجر معانی که در این ایام رحمانی مشرق
 و مضیی است ممنوع نموده حال ای بانصاف انصاف
 ده بر ما مشتبه شده یا بر شما و اینکه نوشته غرض در کما
 نیست والله نفس همین قول غرض صرف است و بعض
 نفس و هوای چنانچه خود شما نوشته اید که ظالم بود
 و تجربه کن این عبد اما مور تجربه نموده که عبد آنچه
 ظاهر شود نور اخبار نمایم و تو خود اینجا نبوده و تجربه
 ننموده لذا قبل از تجربه چرا افتد در محمولات مستربه
 نفسانته حق نسبت داده و انکار صرف نموده حال
 ملاحظه کن که اهل غرض کسیت تا الله لو منصف لهد
 نفسك فی خسار عظیم ان یا بحر الغرض نعمت عن الله
 الذی خلقک با مر من عنده ولا تمکم بما لید ملک به

كل الذرات اتق الله وكن من المتقين خال ملاحظه كركه
 حبه و ذرافعال واعمالك زده حق زمواد واضح است و
 چگونه عقلمت بيد ذرات اخذتند كه خود عرض و
 بعضای خود را بقلم مینویسی و ثابت میکنی و مع ذلك
 شاعر نیستی اذ اینست بفرضك كل من في السموات والارض
 ثم يهد نفسك على عرضك وان هذا الحق يقين عرض
 مشركين بهما می رسیده كه بعضی از امثال شما امر را گرفته
 و در مطلق مجال رحمت عرفان گفته اند و اعتراضات نموده
 و توبتهای مدت بر طاق داده و بعد بجز عرض نفسانی اعتراض
 نموده انسان متخیر است كه كلام يك از اقوال را تصدیق
 نماید از كطرف همك فساد با طرف نوشته و شكایتهای
 نموده و اخلاق و سخا نیز از مظهر الوهیه سلب نموده این
 كلماتيكه بخارج نوشته اند از انطرف شما الهام نموده كه
 بطائفتين حول بيت اين قسم نوشته اگر اخلاق صحيح است
 انكار آن تو چه صورتی دارد اگر عرض صادق صادق بوده
 اين ذكر تو چه معنی دارد و الله هر بصير و هوقن است
 كه كله حق نكفته و ضحوا هتد كفت بافتضای وقت هر چه
 مصلحت انفس خپشه دانند ان متكلم و مستدل اندازد
 اين عباد نشهد بانه لعلى خلق عظيم و نشهد بانه عجز الله

بين خلقه و برهان بين برتبه و مظهر امره في بلااده مطلع
 القربين عباداه و كلاً اظهر من عند الحق بمثل وجوده و
 مادونه معدوم في ساحتها و مفقود عند ظهورها تصالفاً
 و انه هو محبوب العارفين و مقصود العالمين من عرض
 عنده فذا عرض عن الله الهين العزيز القدير اهل دين
 شما را با ك يوم الدين قسم میدهم كه از اين كلمات اقل
 من ذر را حبه حق است شما م میشود لا فونفسه الحق اين
 سخنان مشابه سخنان اراذل اهل ارض است كه در حين
 شياصمه با تكديكرد كرسيها ميندك من مقدم از تو بيشتر و
 تو هم از تو برتر و لعن ان اين سخنان لغو كه ما بين مجال
 متداول است والله حال بوجه بر امر لازم چه كه نقطه
 بيان با انقطاع و نشان چه مقدار خضوع و خشوع و
 تسليم و رضا نسبت باين ظهور فرموده و مع ذلك تو
 باين كلماتيكه اراذل از ان منك دارند تكلم نموده و با
 كلمات بر بطلان حق استدلال کرده بطو حال امر قدسنا
 تنزل نموده كه جميع ما في الدنيا سنوط بقول تو و ميرزا ليكي
 و سيد محمد و علي محمد سراج شده و امثال ان نفوس حنا
 در او خردند و فرقان جميع امور الهی و شرع حكيم را از ان
 سخني از مباح سنوط و مشروط بود و اين معلوم است

+

از الفاظی شیطان است که با تو از خود هم شعور نداری
 و بتدبیر نفس دعوی مبتلا گشته هر قسم میخواهد تو را
 میرد افتد و فکر نموده که اصل این فقره نزد منتجب میرد
 الحاد است و در الحاد اختلاف نموده اند بعضی بر اینند
 که ملحد نفوس هستند که خدا را با اسمی مینامند که آن
 داده نشده اند در کتاب الهی و بعضی بر اینند که ملحد نفوس
 هستند که از اسماء الهی اسمانی اشتقاق نموده اند و
 بان اسماء را گفتند من دون الله چنانچه لفظ منافق
 از متان و عترتی را از عزیزی و کلمات الهی اخذ نموده اند
 و بان اسماء را جحد و طاقتند و بعضی بر اینند که الحاد
 همان تحریف است و آن تحریف هم در معانی نزد الفاظ
 چه که ملحد بعضی ستر آمدن و آن نفوس هستند که معانی
 کلمات الهی را بپوهای خود ستر نموده اند یعنی بپوهای
 خود تفسیر نموده و مینمایند و بعضی بر اینند که ملحد
 نفوس هستند که معانی غیر را بلباس الفاظ خود جلوه
 دهند این معانی الحاد که ما بین ناس معروف است
 این مطلبی که خواسته از این اقسام خارج نه در هر صورت
 الحاد بوده و خواهد بود ملقبت این فقره را برای تو
 معجزه قرار داده و از این گذشته این اسهل طرق است

عجاست که صعب بنظر شما آمد چه که معنی موجود با
 محذوب الفاظ بغایت سهل و آسان بوده و خواهد بود
 حال ملاحظه کن که چه قدر شیخوری و از این مراتب
 گذشته و الله الذی لا اله الا هو که اعظم از آنچه بنصورت
 ایستختم دیده و بگویش شنیده ایم و یقین است که شما مو
 نقول این عبد نموده و نیستی و لکن مسبودی همان ملحد
 که چندی قبل شما ارسال کرده بود از باطل غیر میداد
 در این صورت لازم است یا خود بیانی و یا وکیل دیگر
 تعیین نمائی با جمع کتب سماوی بین بدی حاضر شود
 این عبد عهد مینماید که آیات الهی بیانی نازل شود که
 احدی قادر بر بحرین نباشد حال این قول است که
 خود شما ذکر نموده اید و طلب کرده اید بیانی و ملحد
 نمائید که گذشته از اینکه حق با این امر معروف نشده و
 و او است میزان کل شیخ و خلق او میزان معرفت او
 نبوده و نخواهد بود و این مطلب از اصل صحیح نیست
 چنانچه ذکر شد و انقدر شعور و مداریک که میفرمایند
 لا تجرب الرب چه که بر حق است که ناس را بجزیه و اعقاب
 نماید و خلق او را لایق و سزاوارند که او را بجزیه کنند
 و لکن چون تو این را میزان قرار دادی و غیر از الله را

نشد و کفایت نموده است تا عوده ام که از فضل و عین
 خود قبول فرمایند و قبول فرموده اند چنانچه چندین
 ان احضر کتب التمام بین بدی الله ربک و رب لا اله الا
 و الاخرین ثم قرأ ما نزلنا من انزل من جبرئیل
 فی کل کلمة کلما تخرج علی شان یوم عن احسانها کل
 العالمین و باقی عماره فرمود باقی شان نشاء نیز نفا الله
 بالحق من السماء و قد فرغ منا انجیل عن جبرئیل کل الیوم
 اجمعین این کلمات است حکایت در جواب طلب شان از دل
 و لکن فرموده اند که بیشین است بعد از دیگر مستند در
 خواهد شد چه که کما حق الا ان یزالوا ان الا مضارا
 نماید انم دیگر چه عن روی متمسک خواهد شد و چه
 میزان مستشک و الله یا عبد از شان حق انصاف است
 بعد بی و از فرقی بسیار در و در میان چه شمارا
 بران دانسته مع آنکه بین دو جور حاضر نشاء و حد
 ظهور قبل هم فانی گذشته و قبل از مجرب به بقول خود است
 باین کلمات است حضرت بایت مشغول گشته و کسانی را که طبع
 بر سرند ایشان را تقدیر نموده اند و نفسی را که قبل
 نبوده و اعدا اطلاق از جانبی ندانسته اند و اقصای
 نموده و از این مرتب گذر گشته بکثیر بک کلمات است

بعض چنانچه در این مقام نوشته یقین هر که دارای این
 مقام است حق و کلام او حق و غیر او کاذب و بعد
 نوشته که اگر امتیان باین امر هم نمایند نوشته هم دلیل
 بران نفس موعود نیست و یکی از اولیای دور دنیا
 خواهد بود و انما بعد از تصدیق میرزا یحیی خاں خود
 انصاف ده اگر بنین حق است دیگر چگونه منوط تصد
 دوشن خواهد شد حال از این دو بیرون نیست یا کله
 اول را باید قرار غایب که لغو بوده و من غیر شعور ذکر کرده
 و ابیان ثانی را و الله علامت مهر در امثال ان نفوس
 ظاهر و مشهور است که مشاعر نیستید که چه میسود
 و چه ذکر می نماید بدان ایوم انچه بعقلت رسیده و بعد
 و یا ببقول فوق تو و در توان نشود هیچ است
 معرفت حق نموده و نخواهد بود و حق ضیع از هر چه
 و منزله و مبر او اگر نفسی با علی در سبغ عرفان مسعود نشاء
 و یا با علی در راه میان انفا جوید که نفع نمی بخشد از
 و عمری نماندسته و نخواهد داشت الا بعد از اقرار باین
 ظهور اعظم گذرک فرل الامر فی السیان ثم فی الفرقان
 ثم فی الانجیل و التوریت و ان نور الصبر ان انم تو
 قوله که کذب و جعله انصاف نماید که بیست

سال را من دوره پرورس بر یافته و بیست سال هم در دور
 عرف چهار کله بل هزار کله مطالب عرفان و صورت آیات
 بنویسد کسبیه چه مدخلیت دارد تا فطرت فرمایان
 دو همان است که عرض شد و اگر هم همان نوع نوشته شد
 و حال آنکه مشکل است آنوقت هم دلیل بر آن شخص مؤ
 نیست و دلیل بر آنکار و تکفیر میرزا هیچ نیست بلکه
 از اولیای دوره بیان هستند انهم بشر و قصد تو عمر
 نه با کار و ظلم بر او نهی او که ای صغری کا ذکب کسبیت
 از کجا بر تو معلوم شد پیش که در سر خوانده اند و متنا که
 بوده و ثانیاً آن عرفا شیکه با آن جمال اقدس و معاشر بوده
 که بوده بگذرد بکف نفسانیا افتربت و لکن لا تستعز
 و تکنون من العا ظین آنچه مبهن و واضح نیست که
 تا والدشان در حیات بود با احدی معاشر نبودند مگر
 گاهی بنوعی سبکه در خدمت والدشان مر او ده مینمودند
 و جمیع اهل ایران مطلعند که والدشان هم محبت ظاهر
 از اهل علم نبوده اند تفحص لعل تجد الی الحق سبیل
 و اگر هم بعضی از عرفا به بیت میامدند و ملاقات واقع
 میشد این دخلی بتعلیم و تعلم نداشتند و این کلماتی است
 که میرزا هیچی القا نموده و اگر بر فرض هم چنین بوده

جمع ذرات تمام است میدهند که میرزا هیچی در خدمت
 ایشان نبوده در هر حال او هم شریک بوده حال تفکر کن
 بی انصاف که چه گفته و چه میگویند در دوره بیان است که
 معاشر بوده اند هر نفسی که بین دیدی حاضر میشدند
 معارف الهیه و مشونات حکمت در آنجا مینمود و آمد
 در حضور اقدس نفسی قدر بر تو تکلم نبوده تا چه رسد
 بانکه از او چیزی اخذ فرمایند چنانچه از عبد در عرفان
 بود ما بم و بچشم خود دیده ایم فاسل من اهل العرفان ^{تعلیم}
 و تکنون من العار فین و از این گذشته از اول ظهور نقطه
 روح مناسبه فراه تا همین اساتید نبود چنانچه در اکثر
 اوقات در حبس و در دست اعدا مبتلا بوده اند و بعد
 از والد مخصوص میرزا هیچی ملازم میدی کردی را آورد
 و معلم او قرار فرمودند که روزی یکساعت میامدند ^{تعلیم}
 او مشغول بود حال از ارض تا تفحص نمایند اگر نفسی یا
 شد که مگوید در سر خوانده و یا کسب نموده اند حق
 باشما است و حال آنکه هیچ یک از این امور دلیل بر این
 نبوده و نخواهد بود خرب در قلبت الفای بغضاً
 نموده اند و خوب در خدمت مفسر بار نفس بسته
 در ظهور نقطه بیان هم بعینه همین کلمات از مشرکین

ظاهر شده که با شیخیها مراد نه فرموده اند و آنچه نوشته از
 کلمات شیخ احمد اخذ نموده و هم چنین نسبت دادند که نزد
 فلان درارضین تحصیل نموده و علم ظاهریه کسب فرمود
 لعن الله من الهلك والقي في صدره ما كان به مستحقا عن
 دونه و دیگر صورت آیات ذکر نموده این قولی است که
 مدتهاست مشرکین بان ناطقند گاهی قشر و لبش کمر
 نموده گاهی صورت و هیولی در آیات ذکر کرده اند کلاما
 خرج من افواههم يرجع الى انفسهم وان ذلك الرحمن
 لبرئ منهم و عما یقولون ای بیچاره اعمی تو فرقی ما بین
 بین و بیار نموده چگونه ممیز فطرت و غیر فطرت
 شده حتی که ممیزش بقواتش همان کلامی است و سزاوار بود
 لو یوجد من بصیر لیرتد یوقن بان لا یجادل بآیه عما
 نزل بالحق کلمات العالمین جمیع ناس که از شاطیغ حضرت
 رحمانی محروم شده اند سبب این بود که عرفان خود را
 میزان عرفان حق قرار داده بودند لکن از کور مغشا
 محروم و ممنوع گشته اند چنانچه هر ملتی الیوم باده و
 بر همین خود منتظرند در ظهورات مظاهر احدیه
 توقف نموده اند و این حال بغوی است که فی الحکله
 اراده عرفان داشته اند و لکن امثال شما که بعضی

صرف و غل حجت بر وجه حق ایستاده امید ذکر عین الله
 نداشته و ندارد بیدو کاش فدای ارکانت را میشندی
 که در حین تحریر کلمات مخاطبا الیک چه میگفت ^{شعر}
 که در بدست موجود پناه بخدا برده از شر و مکر و خدعه
 تو بد آنکه حق منبع در کل یوم در شان بدیع بوده و عرفان
 ناس میزان عرفان او نشد و نخواهد شد با از
 که در ظهور قبل از اعلی سدره رضوان محسوب و در
 ظهور بعد از ادنی شیره بتجین مدن کور حیا خجسته در انقیاد
 نقطه بیان روح ما سوا فداء نصیر فرموده و از قبل
 ذکر شد و اینکه از قلم جعل و کذب نوشته شده که
 دلیل بر انکار و تکفیر میرزا یحیی نبوده الخ از استکمال
 لسان الله بان لعن الله اول ظالم نقطه اولی در
 ظهوره الاخری و کفر با آیه و انکر بظهوره و طاحدیر
 و نازع بسلطانه و خارب بنفسه و اراد سفک دمه
 بعد از الذی جائهم بآیات عزیمین بشهد کل الذی
 دانه ما اعترض علی احد و کان ارحم بکل نفس من نفسه
 علی نفسه و بشهد بکل شیء ان انتم تتکونون بحق
 خودشان که با کل کمال بحجت رفتار فرموده اند ^{آیه}
 بعد از تفصیل کبری نوشته خانی از میرزا یحیی ^{شعر}

شد و تفصیل از مجمل از قبیل کرشد و در آن نوشته است
جمع شود اولین و آخرین را بحق نسبت داده بعد از
مشاهده ان الواح مقتر می مجوله کاذبه فی رده من رده
علی الله نازل شد آنچه نازل شد و هذا لم یکن من عند
بل من عند الله المنزل العزیز الکریم ای بی نقصان والله
الذی لا اله الا هو که اگر ذره در قلبت حب الهمی مسود
هر اینها با و می نوشتی که بچید دلیل و برهان در صد قطع
نیزه را تا تبه افتادی و اعتراض نمودی بکنی تو که میفرمای
یا قوم انی حبه الله بینکم و برضا من فیکم و رحمة علیکم و قد
جسکم عن افق الحانف و البیان ببینا قد کان علی الحق
عظیما و در حقیقت الله وارسلنا بایات الحق و ارسلنا
النبیین و المرسلین ثم علی بالحق فبای حجة تکفرون
هذا الامر الذی امرت من افق القدر سلطان سبنا
یا قوم هان اعتراضون بالذی به ثبت ایمانکم و ایمان کل
مؤمن و به رفقت اسمائکم و علت مراتبکم و نظرت کلکم
فی الافان و کان الله علی ذلک شهیدا مع ذلک با و کله
تصحی الله ذکر نمودی و سبقتی برداشته و یفعل او
مشغول شده و این مقام اعتراض بر او بود نه بر حق
و الله عامل شده آنچه را که احدی عامل نشد و نفس

فتوی

تقوی بر قتل کل نبیین داده او را حق دانسته و بالذی
منه ظهر الحق و به حق الحق اعتراض نموده فوا حرة علیک
و بما اذکبک فی الحیوة الناطلة فوالسفا علیک مما ضحیت
عمرک و ما کنتم من المتشعربین هر نفسیکه اقل من ذر شاعر
باشند یقین می نمایند که اگر ایشان اراده میفرمودند هرگز
ارو وجود نبود بیست سنه در این امر و بیست سنه قبل
از این امر بحال شفقت و مهربانی در حفظ و تعلیمش محمد
بلوغ فرمودند ثم ان شد که شنیده اید بقدر بکت التسمو
والارض ثم الهواء و المیاه و الاحجار و الاثمار و الاغنام
والاوداق و لکن الشکرین هم فی فرج عظیم و دیکه کجا شما
در این ارض بوده که ظلم فهمیده و نسبت داده و الله الذی
لا اله الا هو که اگر احدی بان نفس معرض تکلم نموده تا
چیز رسد بظلم ظالم را مظلوم دانسته و مشرک را موحد
شمرده خود تو اقرار بر اخلاق حق نموده و مع ذلک ظلم
نسبت میدی لا تشعرونا نقول در کل اوقات بانشاء
صغده در محل راحت بعیش و عشرت مشغول تو
بل در این ارض ان سید هفتد که انشاء الله خیر نبیند
و بمقصودش نرسد با و تلقین نموده لیسر تلقین نموده
و جمع این امور از تدریس است او است اگر چه خود اصل

شجره اعراض والله الذي لا اله الا هو که مکر و خدعه ظاهر
 شده که در ابداع مثل و شبه نداشته و ندارد در این دنیا
 معلوم شده که خوب مطلب دایمی بجز کمال هوا است
 و التفاق کیفیتاً قوله عظم افترانه خلاصه از سما
بسیار ریخت با بقا هر که از دنیا و ریاست او
مدوح بود حال اسم او را شما خوف گذاشته امید و کسیر
 که حضرت اعلی در توقیحات با و من الله والی الله و اعوذ
 بوضع می نوشته شما بنویسد که در چادر نشوای سخن
 عجیب طالب حق بوده امید و خوب در باب از انبیاء
 سابق کشیدید عیبی که در معارفها ما وی کرده بود
 و پیغمبر که در حوال سخن گفته و ذکر با که درد و سخت مقرر
 حبه و کل اولیا از خوف و اجتهت دیگر نفس عیب کشید
 از شهر بشهر رود یا رید با ر فرامیگردند انتمی گذشت
 بالله الذی خلق کل شیء و خبر از آنجا نزد نقطه اولی
 صادر شده نداشته و ندارد چند جزوه از سما است
 نقطه بیان نازل در بعضی من الله الی الله و در بعضی
 الله الی من یظن والله من کور و مقصود کل این مجموع
 اصنع اقدس بوده که تو و امثال تو از او معرض و بکمال
 انکار منکر کی مخصوص میرزا اسد الله نازل و نقطه

میان او را دیان فرموده و بکل اسماء و حقوق نامیده شد
 او را است و لغز نموده و فتوی بر قتل او داده و این جهان را
 شهید نمودند و هم چنین یکی مخصوص جناب استیاد هم
 از سما است مثبت معتد و عظیم نازل و او را مرشدت
 ابوالد را هو نامید بعضی ز امور وارده بر این دو نفر
 از قبل ذکر شده قرینه لتطلع بحسنات مرشدان و علیا
 ورد علیها این کلمات مدن کور شد تا من حیث لا یشر
 سخن نکوی و پهر روی سخن استوی و از حقیکه اگر بخوهد
 جمیع اسامی که تو او را احصا نموده بقبضه از ابداع
 نماید تا در است اعراض کنی چه که این مقام از مقامات
 توصیف حق آن است که چون در کل شیء انا وظلمات
 خود مشاهده میفرمایند با دینی ایه ظاهره در این
 کل اسماء و صفات راجع شده و خواهد شد چه که
 مقصود از اسماء حسنی که با و خطاب میشود راجع است
 بان تجلی ربانیه که من غیر همه در او تجلی فرموده و تا این
 ایه تجلی در کل شیء باقی هر کل شیء اطلاق کل اسماء
 و بعد از اعراض هر یک مجرم و عقربا راجع و اگر
 مشاهده میشود که قایل عرفانی هر اینه بحر معانی و
 عرفان رشی بقصد و ل صفیر بود و لکن بهتر همانکه

محروم باش و طهرین کلمات محدوده موفقه محبتی تکلم نما
 الا تخرج من اهل السجين الا کلمات التجنیة و اسئله
 نوشته سابق هر که از دنیا ریاست او گذشته مدح
 بود حال شما اسم او را خوب گذاشته اند و نوشته که فلان
 در چادر بنون مخفی شده انچه من عند الله نازل و المنزل
 الحق و هو صادق فیما قال و یقول خوب منقطعی یافته بود
 منقطع از حق نه منقطع از ما سوی فوالله شر دارم که در
 اعمال شما چکه تو مطلع نیستی نفوسیکه با او بوده اند
 ظالم موجود نفسیکه در مهورت نفسان عظامی رسید
 که از حرم یزدانی گذشت و تصرف در حرم نقشه نمود
 فوالله متر حجاب کبر و اهتک کرد این بی ادب ^{اورا} بی شرم
 منقطع مینویسد در سنین قبل هفت نفر شهدای ^{نار}
 معین نموده یکی از آن نفوس بعد از اطلاع تائب شد
 و رجع الی الله و تاب الیه و الیه الله ثوب عفرانه ^{دا}
 فضله و ارتقاء الی جنه الاهی فوق سده المنجور
 الذی ستمی بموسوی فی ملکوت الاسما انه هو الذی ^{ارتقی}
 الی افق الاعلی و حینئذ یكون بالنظر الاهی و یطوف
 فی حوله اهل مداین القبا و ان نفس مبارک میرزا موسوی
 نمی علیه بهاء الله بود که شکست صم و هم وهوی را

و در فلک تا بهی طایر از الله خالق الارض و التما مستقر شد
 و بعد الی الله رجوع نمود و نفس دیگر ابد قبول این اظن نمود
 کان روح القدس اخبره و حفظه عن مفتریات هوله
 المفترین باری اگر تفصیل ذکر شود بطول میا بخامد
 آنکه حسه نفر از آن نفوس باقی و در آن جزوه این نفوس را
 شنید نموده و نصر بخان نوشته که هر کدام دختر بگریزان
 او نفر بستند مع درم و دانایان جزوه الان در دست
 موجود یقین این امور را از انقطاع شمرده فوالله این
 امور مدن کوره نسبت باعمال دیگر حسن بوده و این عبد
 شرم مینمایم از ذکر آن تا محال ستر کبر یا بی عیوبش را
 پوشید بود چون عرق نمود ستر را للاحق کشف نمود
 العجب کل العجب بل العجب بنفسه یقول العجب ثم العجب که فرق
 میان حرف اول و دوم نموده و از این مقررات گذشته
 مفتریات بتبیین و در سلین هم بسته بحجت انشا
 امر و هو حی زبان شتم بلاطین وجود کتوده ای
 اطلاع بشواتما عیسی بن مرید اول بعثت اکرام
 در هیکل بار و ساری یهود مکالمه میفرمود و مرغ غیر
 نعتیه تبلیغ امر مینمود چنانچه در کتب ثبت است
 و فو علیه نفس انجیل است و فنی که ان روح مقدس

رحمان را در مجلس یکی از علما می بود که موسوم بحناس بود
بر بند و اول حضرت سوال نمود که قول تو چیست و چه
میگویی حضرت فرمودند که چرا از من سوال میمانی از من
می بود سوال کن چه که من در خلوت کلمه نگفتم بلکه آنچه گفته
در هیکل و در مجمع می بود گفته ام بعد یکی از عسکر که در آن
مجلس حاضر بود طایفه در صورت مبارک حضرت زده
که چرا بگماهن بزک نکبتی تکلم میمانی بعد از عالم
حکم نمود که حضرت را نزد قیافا که قاضی آن سنه بود برد
یعنی در آن سنه احکام شرعی ملت می بود با او بود با
اینکه نظر نگار است که هر روز در هیکل تبلیغ ادر الله تعالی
می فرمود حال نوشته که عیسوی در مغارها بوده و از شیوه
نفس نمیکشد ندبیا رتعدی نموده و از شان خود
نجا و زجسته در این مقام بک بیان از روح ذکر میشود
که شاید از کور بیان جمال رحمن بحدیقه سبحان و
شوی فلک را ای الصلیب حمله بنفسه ثم اعترقه قائل
هلم یا صلیب الغریب الذی منذ ثلثة وثلثین سنه
انا منتظرک و مفتش علیک و اربان اموت صم آفیک
حبا با غنای اگر چه نفیات این کلمه را جز روحانیتین
نیابند ولذات این بیان را جز اهل منظر رحمن در

نمایند

نمایند امثال ان نفوس فی نصیب بوده و خواهند بود
ادراک این مقام نموده اگر میخودی باینگونه جبارت
حرمی بان شمس افق تجرید و توحید تخریر نمیخودی نشود
که چه فرموده در چنینکه جمع می بود بر قتل آنحضرت مجسم
بودند و چون صلیب حاضر نمودند و چشم مبارک بر صلیب
افتاد فرمود بیایا کسی و سه سنه است که منتظر تو
و مشتاق تو گما است این مقام و مقامیکه تو در آن
و نوشته و در این مقام اختلاف شد آنچه در انجیل
ان است که آن ساذج قدم را بر صلیب او بختند و
تسلیم فرمود و بعد از سی و شش ساعت زنده شد و
با سمان ارتقا جست و آنچه را اخبار اهل و قان آن
که قبل از آن با سمان ارتقا جست و لکن حقیقت امر
عند ربی فی کتاب الذی ما ترک فیها الا ولین الاخر
چیز که اکثری از ناس معانی کلمات الهی را درک نموده
گفته اند لذا از اصل مقصود محجوب مانند اند این
از حکایت روح که ذکر شد و چنینست هذا الروح حی
و یقول هلتموا هلتموا یا ملا المسکرین یا سیا فکم و ما حکم
و سها مکم و اتی اشتاق که هوکان مشتاقه مؤالذی
نفس حسین بیدار کون استانتیا و اعظم استانتیا

و لکن اینم لا تعرفون چه که از کوز معانی بخشیده اید و از
 سلسبیل حجت نیا شامید اید فایده اعمما افریت علی
 انبیاء الله و ظلت علی مظاهر مره و مطالع و حیر و مشا
 الهامه و مگا من علمه و محازن حکمته و این ارتکار را نمود
 مگر آنکه خواسته عمل مرشدند تا بصیغ کنی کننک و
 لک نفسک امر او صلبک من المعتدین افرن کان ستورا
 تحت القناع کن زدی دو صحری سبیل الله قران هم
 خوانند که میفرماید قوله تعالی فصل الله الجاهدين
 علی القاعدین اجرا عظیما افرن کان قاعد فی البیت
 کان مجاهد فی سبیل الله النفس منقطعہ را از انفس شرکه
 محدودی فرقی است قیاس مکن و ذیل تقدیر انبیاء
 بغیر اظنون و او هام میآی ای اینکه نوشته که از خوف
 نفس نیکبند نه هیچ نفوس مثل تو خواهند بود تمام
 عن ذلک ای مقلد متهم چنین نفوس بچکار خواهد
 آمد ما فی حقیقت از این که معلوم شد که عقیده
 تو و معرضین بالله چه بوده و چه خواهد بود جوهر
 وجود را مثل خود دانسته که شمس حقیقت را با انفس
 شرکه قیاس کرده فوائده اضطرب من قولک کل شیء
 انقدر بدان که آنچه در اعلی تشریح عرفان خود عازن شود

و همی است از تو که راجع بنفس خود تو بوده و اصفا علی الخ
 از ان معتدس و صبر اقم بافتاب عز معانی که در کل
 حین و خان بنام اشتیاق منتظر بوده اند که در سبیل
 رحمن جان اتفاق نمایند و تو استمراء علی الله مینویسی که
 پیغمبر در جوال رفته بود از کلمات قدرت معلوم دیگر
 لفظی نبود که من کور نمائی که مخصوص باین لفظ قدس ذکر
 کرده ات لک و کجیا تک فطرت مرشدت هم مثل
 خودت بوده و خواهد بود قسم همان مظاهر عز تقدیر
 که اگر فی الجمله حجت در تو بود اگر جمیع ارکانت را با سبیا
 بر بند قطعه قطعه مینمودند چنین الفاظ را یکبار در
 نشان مظاهر احدیه از لسان معتقله کلیات جاری
 نمیشد مرشدت هم از این حرفها سبیا رکضه و همین
 سید محمد با و استمراء مینمودند محمد محبوب را که امثال
 ان وجود را از عرفان مظاهر خود محروم نموده و از حقا
 حجت منفع دانسته ایات نیدی که خاتم انبیاء روح
 مناسوا فذاه در مدت بیست سال جان مبارکش
 در دست اعدا مبتلا و در هیچ شب امید صبح نبود
 و در هیچ صبح امید شب نه فوائده قدر کل حیوان منتظر
 وامل که جان در ده دست ایشان نماید و برقی

مشتابد ای ذاع ارض هرزه حکایت از طوطی مضر حدت
 مینا ای طنین ذباب از صر و قلم اعلی ذکر مکن که عرض
 خود میری وزجت ما میاری یا نشنیده که حسین
 علی روح من فی ملکوت الاملایح فداها بچشور و انقیاد
 جان در ره حق باخت و اگر بگوئی چنانچه ملحدین گفته
 که بین بدی اعدا مبتلی شد و چاره حرکتش شدن
 ندانست هذا القول نجی منك ومنهم علی الله المبین
 القیوم چه که در حیوان از مدینه حرکت میفرمود بمابین
 نیت و اراده حرکت فرمود فوانه نشوق لقا محب
 حرکت نمود و طلبا الوصاله قطع مراحل فرمود چنانچه
 در حین خروج از حال احدیه از مدینه محض خروج
 بروضه مقدسه سادج وجود من الغیب و التهود
 مطهر خود تشریف برده و باین کلمات ادع اعلی
 وانت تعلم با محب ما اردت لوجه الله معتمد
 فان الصبر منقطع منی بحی حال الله منکسفا وانت
 تعلم ما اراد ابن الرنا فی دمی معتمد لا و حضرة عرك
 لا ابایع بیه لا خشیة ولا هجر الله قریب یوم دمی ندی
 علی التراب منکما فیالت یومی یوم دمی کنت بالبر
 سعطفا تا الله برایتی من رواج التي هت صر

حبه الله محب یو عطر کل الوجود واستجن اهل مالک
 الغیب و التهود و من کلماته فی ذلک المقام تحیرت اهل
 ملائک الاعلی و کل الوجود نوح المشاقین و کوی بکاء
 العاشقین و بنا حبه استعلت مثل عل الحب بین العین
 و التمار و نوحه الی ارض الطف لهذا نفسه الله قد
 نوحجت الممکلت الی سطر الله و لکن ان یفتم را محبت خاص
 و عاشق صادق ادراک نموده و میباید و قد جعل الله
 فوق عرفانک و عرفان مرشد یکنخذ فلعلک یا ایها
 المستنزه بالله و احبائه واصفیانہ و اورد اندوان
 هذا الحسین بقول خبیذ قد جعل الله هذا النجی من
 الطف لنفسی و خبیذ اكون غاضر السیون القضاء
 متافا لسهام السلا و لن اخاف من احد و لن افر من
 و لن استر وجهی و لنه کان مستضیا بین السموات و الارض
 و اقول یا ایها التان هلم بنا تک و یا ایها الخولی فانت
 برحمتک و یا ایها الثمر اسرع بحجرک و لنی انفقت نفسی
 و روحی و ذاتی فی سبیل الله المهبین الغریز القیوم در
 کل ایام منتظر شهادت بوده و هستم و مطلع انچه تو
 باحوالی خود نداده بعضی از ارکان گفته و لکن بدی
 که عمل من از دوش واضح و ممتاز بوده و در هیچ امری

با حدی تشبیه او است مظهر توحید و مطلع تفرید ^{بین}
 عباد در وقت که مجال امجدی در مدینه کبیر وارد شدند
 چند فردی فرموده اند بعضی از آن در این مقام ذکر ملتو
 لعل نندگرت و تحش و تمسک فلک عز المفات و
 لعل نکلون من الراجین والتائبین الى الله الذی خلقک
 وخلق کل شیء وکل الیه من الراجین وکن امر است
 ای صبا از پیشتر جانان بکرمان خوشتر بران تا کوی زلف
 پس بگویش که مدینه کردگار چون باندی چونکه در قناریت
 یار تو در دست اعدا مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا
 بکسین و صد هزار اش نرید یک حبیب و صد او جمل اعین
 چون کلیم اندر میان قطیان یا چه روح الله میان جاهد
 همچو یوسف نندافتاد بجا آن چو که نبودش با این ورا
 فرمودند ایچ ظاهر شده که شد و مانع هم ظاهر خواهد
 شد و ما کان مؤسس الا الذین اضر و اعلیه من العبا
 و انک احد منهم و کان علم الله علی ما فعلتم محظوظ ^{چند}
 بقول یا ملا البیک ان هذا راسی فدکان عرایین السموات
 والارض وکان منتظر الایا فاکم اذا فاضروه کیف
 ولا تكونن من الموفقین وان هذا صدق مشتاق
 لهما البعض اذا فاضروه کیف اردنر یا ملا

کفترین

المقتربین وان هذا جفری یشتاق خور کمان اقطع و کانا
 انفتاه فی سبیل محبوبی و محبوب العالمین و تشکره فی کل
 ذلک و محمد و انه لم تصور روحی و مظاهر و یظهر من عنده قد
 کان مقصودی لوانتم من الشاعرین بدانکه تا ان انبیا ^{بلند}
 ازان است که امثال تو بتوانند درک نمایند و ان نفوس
 احدی لا زال بسوق و اشتیاق الهی بوده اند و انچه در ^{سبیل}
 محبوب بران نفوس قدیمی وارد کل باضی و نسا کرده
 و در فقیه در تبلیغ امر الله اهمال نفرموده اند یا انشیدی که
 نوح چه مقدار در امر الله نوحه نمود در کل ایام و مقدار ^{تو}
 میا استاد و ناس را بشیر عیذ ربنا نسیه دعوت صبر ^{تو}
 و در هر یوم بعد از تبلیغ بانی بر این ایام مظهر امر ^{تو}
 و اصرار می نمودند که وصفشان ممکن بود در بعضی ایام
 از شدت بلا یا که بر آنحضرت وارد می شد که از ^{تو}
 می نمودند کل این امور را احسان الله حمل می فرمودند و در
 از خوف انبیا ذکر می در کتاب دیده چنانچه در عهد ^{تو}
 در کتاب الله مسطور امر از آن تو و نه مرشد ^{تو}
 ادراک نموده اند اگر بخوای ادرک ان علامت ^{تو}
 الله لك مانعند و ان عنده علم کل شیء و علم السموات
 والارضین و اما حکایت ذکر یا مقدمه او را اگر شنید

قد روی تفکر کن که از همان حکایت تفصیل معلوم میشود
 و این عبد مصلحت ندید که آنچه از منع علم لدنی باطن
 شده مذکور دارم انقدر بدان که جمیع انبیاء در کمال
 اشتیاق جان در سبیل حق تسلیم نموده اند و بعضی
 که بشهادت ظاهر تیره رسیده اند در باطن بان نفوس
 مقدسه سم داده اند و یا بتلبیسات دیگر و علمه عند
 چنانچه مرشدت و الله الذی لا اله الا هو که همین امور
 مخفی شد و لکن الله حفظ مظهم بفسه سلطان نبوت
 لهو المقتدر القدر و اما حکایت نقطه اولی شرح ما
 سواء فراه و فسیکه از کافس با چایا بر معتدده از هیکل
 ربانیتدایاوردند که با در با بجان بیرند بعضی از اعضا
 از جمله جنات عظیم علیه بآء الله نوشتند بجنس از
 احتیای سنا کنه دلدرض طاکه ماه رمضان بدارضه نموده
 که قدری ذخارف بدیهم و حضرت زادر شب از من
 ان نوم برده و مستور داریم و این امر را در پیشگاه حضور
 اقدس علی اجل کبریا نه معروض داشتند ان جمال احد
 بقسم فرمودند و از بتم مبارک اعطای چنان درک
 نمودند که راضیند با آنچه اراده نموده و بعد از اجتماع
 اسباب در وقتیکه در گلین تشریف داشتند در محضر
 اقدس

اقدس معروض داشتند که امشب باید از نمازین این قوم
 تشریف ببرید مجدد تبتی فرمودند و فرمودند حبل
 از دیا بجان هم قسمتی در بهذا من فعل الحق و ظهر من الحق
 و کان علی الحق و سطح من راحته الحق و لکن انت و امثال
 لا تخبرن و تکلون من الغافلین فرمودند که بنویس با نفس
 که بیک سخن بگو گفته میشود استماع نما بعد از آن این
 هتک حرمت انبیاء مکن و ستر عظمت را ستر نما و حق
 الله راضایع مکن خفت عن الله الذی ملکت و کلمه
 و لا تکر من المتمرین علی انبیاء الله و امانه و اصفیاء الله
 فوالذی نفسی بیده قدر واحد منهم فی کل یوم بیادین
 و یقول یا لیت لى الفندوح و الف جسد و الف نفس
 لا فدیها فی سبیلک یا محبوب العالمین و یا مقصود المشتاقین
 و یا اوله صلوات العاشقین و اگر هم بخواهی در این مقام
 مثالی برزی بنفش این مسجون راجع کن مثل اطفال دیگر
 که راجع نموده اذیال عصمت الهی را بعبار نفس و هو حی
 تیره مکن هذه نصیحة من علیک ان سمعت فلینسک
 وان اعرضت فغلیها و کان الله بنا و بک و قیب و شهید
 بشویندای این عبد را و نصیحت کن ان مفسرین را
 پس است در تفضیح گوشتید نما مرچایی رسیده

که نزد کل نفوس رفته متصلا افترا بحق گفته و میگوید
 قل خافوا عن الله ولا تقفوا علیه ان تقوا فی انفسکم ان الله
 حفظکم فی سنین معدودات و سترا عما لکم و افغاکم
 و انتم لما اظننتم فی انفسکم من حرم عن خلف القناع و انتم
 علیه بما لا افتری به احد من المفسدین و یشهد بذلك
 لسان الله الملك المقدر الغریز الکریم قوله عظیم مکره
 و کبره من کور نمودید که جناب میرزا بقیه نیا فی قیام
 امر حق نموده از کجا باید تمیز داد که این قیام بجهت از غنا
 امر الله بوده و یا بجهت حاجت جاه و ریاست و شوکت
 و عزت بلی قیام در امر الله انتخاب نمودند که در
 نمازندان علف و پروردند نه انتخاب صیغه در غنا
 و جای دیگر ایام و نیالی در صرف جای با نماز و رواد
 و دستک به بار فقار و خدم و قهوه خانه ها با اقامه و اقامه
 و صحبت های لا طایل و زینهار و غذا های رنگین و کبر
 و همت مصروف اطعمه و شیرینی ها و ممانه ها شود
 و اصحاب در بید جمع شدن راحت نماید چه قیام
 در امر الله شده انتمی یشهد بذلك کل الذرات
 لو نفسک الخبیثه تکلون من المنکرین بعد از مقدمه
 ارض طاننا رحمت الهی در کل طلوب محمود و سراج و بین
 در اندوه ۳۰۷

در افتد غار فیر خاموش چنانچه در سنین اولیه که در
 عراق وارد شد بدلیل اهبوب ابریا ح امر از حقیق نوزید
 و نجات تبصر محبت رحمن از شطری است تمام نشده
 لبانی امر صعب بوده که کل طلوب مضطرب و اکثری
 از نفوس مترنزل و اگر هم در بعضی از دیار بعضی نفس
 معذوره بوده محمود و محجب و مستور بواضاف
 که مقابل عدل است ادا نوقت نه عزتی بود و نه نفوس
 تا ریاست محقق شود لذا بفسنه و حده در عراق بمان
 و چون در نظر اهل عراق این طایفه حقیر و بی مقدار
 بودند بستانی که جز لعن و سب و شتم از احدی نسبت
 باین طایفه مذکور نمیشد لذا احدی مراده نمی بود
 تا از کوثر میان معارف الهی و سلسله حکم نامشنا
 بانی مرفوق شود بعضی مخالفه مدتی پرتو که در
 شط واقع بود تشریف بردند تا آنکه بدان محل
 از اهل عراق گفتگو کنند و بعد بنا و مراده گذارد
 و بشنا امر الله معزز شد که کل ببناء الله فاطق و
 بشر مقصود نماید گشتند ای بی صبر اگر بقدر
 بصیرت داشتی هر این تصدیق مینمودی که جلوسه
 الهی و فی قل من ان کثیر منک و من وجودک و عما

من الذين عرفوا نعمة الله ثم انكروا ما اقلوا ويا ايها
 المشرك المردود ودر بعضی ایام چنان مذکور میشود که
 ما مورسند انذین طایفه را گرفته بارض طایفه فرستند
 مخصوص جبال امبی امر فرمود که کل از عراق بروند و
 حکم محکم را بشانی جاری فرمودند که ذین الغائبین خا
 معروف آمد بین میدی حاضر و توسط از استیجین
 فتاد نمود که خروج او موقوف نبود و ذن توقف
 ابتدا زن داده نشد او هم از عراق خارج شد فرمودند
 دوست میدارم که بلا بای کل را و حد حامل شود
 و بارین عبد وارد نمایند آنچه را اراده نموده اند
 الهی محفوظ ماند و توفیقی چنین کلمات تقدیر
 و انقطاع را عبارات غلبه میالانی آخر شنیدی که
 در دوسنه اخذ عراق چه واقع شد و چه وارد گشت
 بدانیکه اکثر ناسر و جمیع ملایم بخارضا برخواستند
 خود انصاف ده در هیچ خالق امید جان از برای
 باقی تا فکر ریاست نماید فعل حق بر امر حق بر همان و
 گواه و شاه بوده و خواهد بود نفسی لکه از جمیع
 من فی الارض منقطع و ظاهر با هر چون شمس مابین
 اعدا مشرق و مغرب و از کل اطراف سهام بغضا

عملت و تعلم ثم عمل مثلاً ک چه قدر مشابه است این
 اعتراض بود با اعتراضاتیکه یهود بعضی بنام عود
 که اعتراضا علیه میکنند که این فاصری در عتار
 با عتار و مجال است صدق محبوبی و محبوب العتار
 که با بدیا نچه از قبل در از من کل سلطان ظاهر شده در
 ظه و بدیع ربانی ظاهر شود الحرف بالحرف و علاوه
 تا بدیع نفوس را عارض قیام نماید که اکثر نفوس جمیع
 اولین و آخرین بابتد چنانچه مشاهده میشود و لکن
 چون تو بالمره از بصیر ظاهر تیره و باطنیه محروم و لکن
 تشععات انوار شمس حقیقت و معانی پویه و
 بود و بعد از علو آمد در انرض از اطراف قلوب صفا
 مقدسه بشر احدیه توجه نمودند و هر نفسی بیند
 حاضر چه از اهل عراق و فناد و نثر از انچه سوال نمود
 بمقصود نمود فایز گشتند و لکن از انکار خفاش افواج
 شمس محبوب نکر در چنانچه از انکار تو علائمه و اعتراض
 علیه و اعتراضات منور وجه مستور نمایند و در
 مدت توقف در عراق ساعته انانیر نبوده و
 انی زاحت مشاهده نگشته چه که اعدا از کل اطراف
 در لکن بودند و خود تو دانسته انکار میمانی انت

بر چند مبارکتر وارد مع ذلك شرم نموده و نوشته
 آنچه را که حقایق کل شیئی بود نموده اند و از اینها گشته
 بلا تالی جمال حدیثه را در عراق شنیدی در ارض طاب
 چه میگوئی ای بخبر و بی خبر همین میرزا یحیی با سلیمان
 خان در ریز استوب بودند و بعد آمده بارض طاب
 در خانه سلیمان خان چند روز مستور بودند و بعد که
 اسباب فساد جمع شدند فرار نموده تا آنکه واقع شد آنچه
 واقع شد و حضرت شاهی را آنها مشهور داد و مقرر خود
 ساکن چنانچه آمدند و دستگیر نمودند با آنکه والله
 الذی لا اله الا هو که در همان ایام از ارض طاب ^{حسب}
 فرزوده بودند و ادباً اطلاع نداشتند چهار ماه
 متوالی در اغلال و سلاسل بوده و ضرر آن ایام ^{خیلی}
 ذکر ندارد که چه وارد می نمودند و هم چنین قبل از آن
 در نمازندان که همین میرزا یحیی همراه بود که ایشان را
 اسیر نموده شهر ریش رو دیار ببار کرد و اندک روزی
 که جمیع علما و سائیر ناس بر دم جمال حدیثه مجتمع شدند
 و آن جمال مبارک را در محضر ظالمین حاضر نمودند و مع
 میا و قریب القلم انین کرمان و در علی مظهر نفس الله
 و بعد راده نمودند که میرزا یحیی را تا دیب نمایند فرمودند

او با من بوده اگر تقصیری شده از من بوده و با من محبت
 لغرض ننموده و با آن جمال قدم وارد آوردند و آنچه وارد آوردند
 و هم چنین توسط از سایر هم زمانان فرمودند از جمله جمعی
 ملا باقر صفحی علیه بنام الله که الان موجود است جز
 نبودند و از این مراتب هم گذشته در دنیا لاکه دهی از دهها
 دارالمرزاست بفته خمسة مائة نفس و از بیداران جمعی
 احدیه هجوم آوردند و وارد شدند ران ارض اشرفه وارد
 شد اگر انصاف دهی از اول ظهور بدیع تا حین آمدن
 اساتید فزیده اند و مع ذلك نوشته آنچه را که نوشته
 این امر و دیگر واقع شده و از برای که واقع شده است
 این امر و بدینهم انکار نمی چیر که از آن نفوس عجمیت نیست
 حال از معرض بابنه مرشدت تا که در این امر برانچه
 شده مسلم است که لازال با کل و مشرب و نصرت
 در بار و سائیر ناس مشغول بوده و انما لیکه والله
 میگویم از ذکرش مرتکب بعد از فساد می که در ارض طاب
 نمود همین گشته بعراق آمده و در بیت ایشان وارد
 شد و بعضی خائف که با وجود حضرت امیر که جمیع
 میدانند که کل ناس در صدد ان وجود مبارک بودند
 مع ذلك فوالله نفسی سیده بجز یک خبر که از این

میرسد از عراق با طراف میرفت و متصل هم بعشر و
 عشرت نفسانی مشغول مع ذلك آنچه مشهور است
 انکار نموده و نوشته که از کجا معلوم شد که این قیام
 بوده ای مثل هرگز از کجا بر تو معلوم شد که لغیر الله
 بوده هرگز نفس مقتدر را درانی حفظ نفرموده اند
 اینها هم یک فقره از مناجات که مع الله نموده اند ذکر
 میشود لعل تنگ کنی نفسک و تكون من التذکرین ^{مضن}
 ان بلبان یا رسول ایستای له من هرگز نفس خود را
 در سبیل تو حفظ نفروده ام و با اعدایت مداهنه ننمودم
 در کل او ان در دست اعداستلی بوده ام و در احیاناً
 قضایای و آمده اراده چنان بود که جان انفاق
 نمایم و لکن تو ای پروردگار من بحکم بالغنه و مصالح
 مستوره از انظر بر تبه عبد خود را حفظ فرمودی و لکن
 این حفظ نه بجهت انسانیش او بوده بلکه لاجل قضایای
 اخر و توفیق محمود در کل افعال خود و محبوب را راز
 خود حال اگر امثال تو در کلمات منزله الهیه نظر منوی
 مطلع میشدند با موری که احدی در آن مطلع نشد
 و لکن تقصیر عنک و عنهم و اینکه نوشته بودی بصرت
 انزل الله کسانی نمودند که در زمان حرم خوردند

فرمودند در ایامیکه در ارض طامبوس بودیم چند بود
 اول حرم هم نبود که کسی بخورد فواحه را علیک یا ایها
 الغافل عن کل خیر و العامل بکل شر تنطق بما لا علمه
 و هذا لم یکن من عندک بل بما الفی الشیطان فی صدک
 نزل الله بان یاخذ احد عن یز مقتدر جمع ذرات
 شهادت میدهند که جمال الهی رحمة در مقابل اعدا
 قائم بودند چنانچه بعضی از احباب از ارض طفت در آن ایام
 نوشتند و استدعا نمودند که چند روزی مستور
 بشوند چه که امری قبیحی صعب است بود که هر نفسی در کل
 یوم بین بدی وارد میشد خبری جدید از مکر طائر
 و اراده معرضین ذکر می نمود و ثبانی اعدا با عرض
 برخواستند که در کوحه ها و اسواق بعضی را معین
 که در حین مرورد ضرب رصاص شید نمایند مع ذلك
 انی و حبه مبارک راستر نفرموده و وحده از بستی
 بیرون تشریف میاوردند و ابد الاعتناء بنفسی
 و همیشه و اشوقا للقاء المحبوب می فرمودند اهل املا
 اعلی از فعلک ان متمیز و جمیع بتبارک الله احسن
 المسبعین فاطم و تو جمع را انکار نموده چه که نفس
 خجالت را نوسر گشته و از حق تیری حسته بل چیزی

که فرقی بوده این بوده که این ظهور امدع ناس را از قتل
و نزاع و جدال منع فرمودند چنانچه در سنن توقفت
در عراق ابدار در محل بخاربه واقع نشد و بصرجا در آبا
نازل که حضرت و تبلیغ امر بخواهد بود نه مجادله بخاربه و بشان
مشافیه بوده و خواهد بود نه مجادله بخاربه و بشان
این حکم حکم نازل شد که در بعضی از کلمات الهی مذکور
که اگر نفسی با بنا و یا ذوی قرابه من ضری وارد او
نزد این عبد احسن و محبوبتر است از اینکه متعرض نفس
شود فانظر فيما نزل في الواح لعل تصف في نفسك
و تكون من المتصفين ولذا در ایه ت امری واقع نشد
مگر اینکه چند نفر از این طایفه خود با هم مشورت کنند
کنند و دیگر با حدی متعرض نشدند در الواح
نازل که مقصود این ظهور اتحاد و اتفاق بوده نه
افتراق و اختلاف و اینکه نوشته بودی که نه اشک
در بغداد و طایر دیگر در ایام و لیا لی در صرف جای
با سواد و اوصاف و دستگاه الخ او ازل وجود
والله الذي لا اله الا هو که اگر اقل از ذره نجاست در
و مرشدینت بود هرگز چنین کلمات مذکور نمی شود
و نفس را بجهت سرورانش خزینه نیاز روی و امثال

همه زلی چنین کلمات ذکر نموده که تو نموده لا نور العالمین
الآت و امثالک ناسم نداء نقطه البیان ثم استخرج
ولا تضرب محبوبه بیوف البغضای لا مقصوده و باغ الفضا
اثق من یوم تضرب فيه کل الوجود من الغیب والشهود
و تقشعر فيه صلوات العالمین قوله عز واره و جل کبریا
ثم فی لیلۃ من الاء الله تسعة عشر عذبة بین ایدیکم لخصون
الی عذبة المستغاث اذن لمن یقدر ولا تخزن اذا انتم
لا تطیعون انتهى سفیر نماید تا عده مستغاث ^{منقطع} کرب
باشید در یک مجلس حاضر نماید اذن داده شده اید
و مع ذلك تو نعم امید اعتراضا علی الله ذکر جای و بیما
و اطعمه و شیرینی و ممانیم نموده مع آنکه امر نقطه بیما
که سفیر نمایند قوله عز ذکره ملتصیفن فی تسعة عشر یوما
تسعة عشر نفسا و لو انتم ماء الواحد لمتون و هم چنین
سفیر نمایند که فرض است بر نفسی که عدد واحد از یوم
در بیت خود موجود نماید هم چنین سفیر نماید قوله عز
ذکره و انتم اسبابکم الحق بها فی سرکه لعشون من الذهب
و الفضة تصنعون مع ذلك تو بیت فطرت و ازل
اعتراض بجای و شما و نموده جمیع این بیانات را
اولی ذکر نموده مگر آنکه کسی نمک بخورد که خیر شعد

خوردم تا بر تبار اعلیٰ فایز شدم بلی افتد رهست که انسانا
 باید بقلیل کفایت کند و ماکر باشد و بیشتر از حق
 غافل نشود اصل امر اینست و لا یناصت و عدم این
 علامت حق و باطل نبوده علامت احتیای حق از
 ظاهر و مشهود چنانچه البوم بخاتم عقیق معانی ^{چین}
 احتیای مرقوم که هذامن اهل الله بین العالین و
 مقصودی از این بیان نداشته اند مگر آنکه شا ^{بعثت}
 الهی عباد از این حدودات فارغ شوند فرمودند اگر
 ممکن میشد البوم امر می نمودیم که جمیع اهل الله بر اکر اس
 ذهب جالس شوند چه که آنچه خلق شد در حقیقت
 اولیه مخصوص مؤمنین بالله بوده کجا است این نظر
 و ان نظری که در جای خوردن اعتراض نماید ^{الله}
 از مذهب بیان است ای اهل بیان تفکر در اعتراض
 معرضین نمایند که چه وارد نموده اند تفکر و التکون
 بهم لکن الشکرین چه زود جمیع شئون الهیه را بتد
 نموده اند چه که مخصوص حضرت اعلیٰ روح مناسوه ^{مذاه}
 در کل بوم جای میل می نمودند و جمیع احتیازا
 امر فرموده اند شرب جای و میفرمایند بریاضت این
 مقام زین سبب ام چنانچه جمال الهی میفرمایند هر که ریاضت

تکسیرام

نکشید هم و از اهل علم نبوده ام بلکه این عنایتی که ظاهر شد
 از فضل پروردگار بوده من غیر استحقاقی به و لکن ^{ضمیر}
 بسیار از نیالی که از نعماء الهی بین بدی هیچ نشین نبوده ^{خیر}
 مان و هم چنین دو سنه متوالی بحسب ظاهر هیچ از آسیا
 تعیش نبوده و لکن در کل حال نشاکر بوده ایم و رضای ^{خواهم}
 بود و البوم احتیای الهی باید بهیچ وجه بر خود سخت گیر
 در صورت امکان با عذبه لطیفه مستعم نشوند و در کل
 احوال مجتبا اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد
 احتیاست عذبه و لکن مجتهد نموده که ان واحد از عذبه
 لطیفه باشد علی قدر وسع و باید اولو العنا فقر را ^{میر}
 نمایند چه که فقر اما ثبات الله اند نیز عبادان انفقوا
 یا قوم ما رزقکم الله به و کونوا من الذین یؤثرون علی
 انفسهم ولو کان بهم خصاصة کذلک نزل فی البیان
 ثم فی الفرقان ثم فی الانجیل و الزبور و التوریه و صحف
 الله الموهین العزیز القیوم باری امر الله معذرا جمع
 این امور نبوده و کل آنچه خلق شد مابین سموات و زمین
 مخصوص مظاهر خلقت شده و لکن فوائد الذی لاله
 الاله که ان نفوس مشرقه از افق احدیه لازل خود ^{تکسیر}
 کفایت فرموده و با سر داد این امورات بر انفس

خود مقتدم داشته اند چنانچه بنا شده که آنچه در بیجا
 بوده مخصوص اجتناب فرستاده اند و از لیل و یا بوم را
 اهل حرم گرسنه مانند اند فلله الحمد ذلک الاحوال و
 انه اطلع ما لا اطلعتم به یا معشر الفسین اگر کل من علی الارض
 و آنچه در او خلق شد از نعمای لطیفه و نوا که طیبه در
 این مجلس جتانه از برای نفس مؤمن بالله حاضر شود
 اسراف نبوده و نحو او اهد بود و لکن تو و امثال تو اگر لغفه
 نانی تصرف نمائید مسرف بوده و خواهد بود چه که
 اسراف در غفلت از حق مشهود است و همان لغفان
 که بنفوسان معرض بالله معذب بنده پناه میبرد بخدا
 از اینکه نصیب او گشته و والله کل ما یا کل لیسوح
 و یضیح و یقول یا الهی بای حرم جلیتی رزق هذا الکا
 الکی کفریک و یا یانک و لکن تو شاعر نشد و نحو او
 شد و از این مراتب گذشته و الله الذی لا اله الا هو
 و بحق طلعت مبارک خود ایشان که اکثر اوقات در
 غذای بوم نبوده و بنا از ایام که قریب بعضی از آن
 اهل حرم تحصیل میسند انهم بدین و بعضی احیاناً که
 بعضی از اصحاب ضیافت می نمودند بعضی از اجاب
 جتانه طلب می نمودند و بعد از فراموشی آیات الهی تکلم

عزیز صمدان هر کس بعد از خود مرزوق میسند و این مقصود
 اظهار رحمت بوده با روی دران ایام خیال نمی رفت که مثل
 تو معرض محبتی پیدا شود که با نبیگونه امور اعتراض نماید
 و لکن فوالله الذی لا اله الا هو که ان نفس معرض بالله
 که جمیع این کلمات را بنواقتا نموده در جمیع ایام را حجت
 بوده و بانسان متعده بعیش مستغول و بحق خود است
 که لا زال ذخارف ملکیت نزدش موجود و هر وقت که
 فی الجملة گفتگوئی در عراق هست در غارم بصبر و دیار آخر
 بوده چنانچه هر کس میداند و لکن کلمات الحیرة لا یزیدک
 الا عذرا و اعراضا ای بدختر بی بصیرت و حسین بر عجل
 حیر میگویند که در حین حرکت از صد پینه طیب مبارک که
 باهود جهای زمین حرکت فرمودند و با کمال استقامت
 ظاهر و چنانچه امثال تو میگویند که سنا و بان حضرت
 چون دیده بود که بنده از مبارک مطر ز بلبلان
 لذت بعد از شهادت حضرت رفته و بعد واقع شد
 آنچه این عبد شرم می نماید از ذکر ان السیران را هم
 نسبت بدینا خواهد داد و از کل این امور گذشته
 در این ظهور تا بحال اسباب بدینا فراهم نیامد تا بق
 و یا غیر تو اعتراض نماید فی کل حین قدر کما فی بلاد و شرف

عظیم لو انتم من المصنفین واینکه بالفای ان معرض ملحق
 نوشته که جمال حدیثه با اخبار و او باش معناش بوده
 و بعضیهای لا طایل مشغول بوده اند بکنایت کلمات
 بعد ک کلمات قبالت میولیی بیت سوال با عرفا محاس
 و موافق بوده اند و بعد نوشته با اخبار و او باش مش
 بیغظک یا ایها الغافل انک انت الذی ذکرت فی کتاب
 القتل بقوله تعالی کذل الکلب ان تحمل علیه یلمت او تقر
 یلمت در کل احوال هوی ناطقند و در مسالت نفس
 سالت بلی والله اگر با اخبار معاشر فرودند البتة بان
 شیخ و عرضش معناش نیستند اخبار و او باش امثا
 این نفوس بوده اند و الا ان اخبار که بوده و او باش
 چه نفوسی بوده اند البتة کلمات الهی را لا طایل دانسته
 چه که تکلم نفرموده اند مگر بایات الهی بر و از اهل علم
 سوال کن بسیار کلمات صدق بحوالفا نموده اند بکنایت
 کل شود و لکن انت لا تعرف این کلمات ای بی انصاف
 ظالم تو کجا بوده و کجا دیده که ایشان با اخبار و او باش
 نشسته باشند البتة از اذل و او باش مؤمنین بالله را
 دانسته لازل در احیان هر ظهور مشرکین مخصوص همین
 کلمه تکلم نموده اند بقوله تعالی وما نراك اتبعك الا
 الذینهم

الذینهم از اذ لنا بادی الروی چنانچه از قبل ذکر شد لا یقول
 انک بما مثل این کلمات تکلم نماید فوالله همین کلمه تو لیل
 بر حقیقت حوق بوده و خواهد بود لعن الله اول ظالم ظلم
 نقطه الاولی فی ظهوره الاخری و انتری علونفسه و کفر
 با آیة و ملا صدق من غله و بغضانه و بهذا لعن بلیغه
 کل من فی السموات و الارضین و الله الذی لا اله الا هو
 طایبانی بر این جمال مظلوم وارد شد که بر احدی از اول
 ابداع تاحین وارد شده امری که مشهود عالمی است
 او را انکار نموده اید مثل انک کل شاهد نموده اند
 که در امر الله بنفسی مداهنه نفرموده اند و بنفسی ملحق
 شد و اند چنانچه در عراق سرکار مشیر خواستند معاشر
 نمایند قبول نفرمودند تا انکه بالاخره بمسجد تشریف
 چنانچه کل شنیدند بعد از ورود بمدینه کبریم
 احدی ز رفتند و بنفسی تو خیر نفرمودند و کل شاهد
 و گواهند مع ذلك چنین نفسی را می نویسید که با احکام
 و او باش معاشر بوده و بنفسی را که از برای لقمه نان بکل
 نفوس شکایت کرده که موافق عرضش لان موجودند
 مخصوص نان بسیریه فرستاده و باستانول دویدند
 و هر نفسی ملحق شد افعال چنین نفسی مقبول و

حق غیر مقبول ای والله کذاک یبغی کم ولا یفیکم قدری
 دقت کر که همین کلمه امثال توجیه قدر عظیم است و حکایت
 نمودن شهید نورانی زاد و فکر افتاده امید که سخبات نفس و
 هوای مسطور دارید و اینها را ضایع کنیدی و 44
 جز امثال بواحدی با این کلمات لغات تمامید چه که کل
 فصل حق را بصبر خود دید اند یومی از ایام فرمودند که
 اعظم از این بلا یاد رسد و قضا مسطور است و باید نازل
 شود چنانچه خوانی در عراق دیدم و از آن جناب مستفاد
 میشود قال و قوله الحق کنت فائما فی نسبه السیما بعد
 اذ ارایت بان اجمعه فی حولی البتین و الرسولون
 وهم داعی و فی اطرافی و کلام یوحون و یسکون و یصرون
 و یضجون و فی تخیرت فی اربعه فسلت عنهم اذ استند
 بکاهم و یسرتهم و قالوا لک یا ستر الاعظم و ما
 التمام و یگو اعلی شان بکیت بکاهم و اذ استند بکاه
 اهل صفا اعلی و فی تلك الحاله خاطونی و قالوا قد
 بلانک یا سدره المنتهی و کبر قضا نکت یا ستر الاخره
 و الا و فی علیک بالقیامه الکرهی و ظهور نقطه
 الا و فی تم علیک بالاشبه بانتهی المقصود و ظهور القضا
 فی ملکوت الامضاء و یوفی تری بعینک ما الاراه

احدین معشر التبتین و شهید ما الا شهیده احد من القبا
 و تسبیح ما الا سعدان الاصفیاء و الا و ذاء فصیر اصبرانا
 سر الله المکنون و درم الخزون و کلمه المحقوم و کتابه
 المحقوم و کنت معهم فی تلك اللیلة خالطهم و خالطو
 الی ان قریبا فجروا رفعت راسی عن النوم و کنت متفکرا
 فی نفسی ما بلاء الذی ما شهید احدی الا بداع و ما
 حکیته عند احدی ان حضر تلقاء الوحید احد من علماء
 العراق الذی سمی بعبد السلام افندی فلما حضر القبا
 و اخبرناه و قصصنا له ما اراد ان یقول فی المنام و هو حزن
 تلقاء الوحید بحزن عظیم کذاک کان الامر و لکن الناس
 هم فی غفلة صیرین ان رؤیائی است که در عراق مشاه
 فرموده و ذکر فرموده اند و در این ایام بعضی از آن تصویر
 شده چنانچه شنیده ایم از احوال شما انچه را که احدی از
 قبل نشنیده و دیدیم ایمن انچه را نفسی ندیده و فرمودند
 در کل احوال صابر و شاکریم و جمیع مقصودان نفوس
 اینست که چرا حق ظاهر شده فوائده هذا لم یکن من عند
 بل من لدن من ارسلت بالحق و جعلت رحمتی علی العالمین
 قوله کبر غله مدن کور عوده بود دید که نزد در ساریه ^{مسافر}
 عرض عوده اند اولاً انکه ظلم موجب زیاده از این خوا

بود علاوه مرخبا از شما که با دعا بی حقیقت شما و بر کس
 ز ریاب کثیف دیگر از دنیا اولاد نمود میا با محبت خدا حضرت
 فاطمه دست حسین را گرفت و دید مهاجر و انصار بنده
 افرین بر شما انتمی صه لسانک یا ایها الکافر بالله ثم
 صه لسانک یا ایها المشرک بالله ثم صه لسانک یا ایها الکافر
 بالله ولو اکثرت تلك الکلمة من جنتها الاخر الذی لا اخر له
 لتکون مستحقا بها بل لا تذاکر عندها ما ارتکبت فی جنب الله
 یا ایها النافق عن امر الله و الاستکبر علی فضل الله بعد الذور
 این ارض حال مبارک و حضرت کلمه میرزا بی بی هر یک در
 بیت علی بن مقرر داشتند و این ارض محلی نیست که ^{نفسه}
 ظلم نماید و ظلمی را که مشرک بالله او نکاب نمود در وقتی بود
 که تفریق کبری واقع شده بود بعد از ظهور مانی صمد
 تفصیل و تفریق واضح چنانچه ذکر شد و ابداد یک ملافات
 نشد و گفتگوی لسانی هم میان نیامده فاسقل من هل
 تلك الارض لکن عبد المصدق سبیل و دیگر آنکه مملکت
 مال دولت علیه و در این ارض جمع میجو و غریب ^{بعد}
 از ارض ارضانی ستره احدی معاشرت ننموده جز در رویش
 صد قعله که بجهت خدمات او مرادده مینمود و هم چنین
 یک نفر در خدمت جمال اقدس و یک نفر هم خدمت حضرت

کلم

کلیم و باقی اصحاب کل در متره با او علی حده متفرق دیگر این ظلم
 چه بوده و از چه رو وارد شده با آنکه جمیع ذرات میدانند
 که سبب ظلم آن ظالم بود که ایشان را اقتضای خود راضی شدند
 و تفریق فرمودند و مع ذلک تقول ما لا تستر اصل شیخ را
 عدل شمرده و شیخه فضل و عدل را ظالم دانسته هذا مگر
 منک و صنمهم فی امر الله انقدر درایت ندادی که بعضی
 عمودی بشمار کنی در همان ایام که زنت بسیار رفته بودند
 که در اول ماه مخصوص او از آن بجز فیکه در هر شهر میآید
 مع یک بقیچه اسباب در زمین که مباحش او بود الا آن ^{است} موجود
 برده و چند نفر هم محبت در این ارض وارد شده بودند
 کل مطلع از جمله جناب میرزا حمید رعلی و سلمان و استا
 عبد لکر نیز از اهل صناد و مع ذلک مخصوصا از بسیار
 فرستاده و بهین لفظ گفته نسبت به جمال الهی که مانی
 آورده و نان و لباس نمایند عهد و اقتضای در این
 بریاست که یکی از فضیلتهای این ارض بسیار تعجب
 بشخصه ذکر نمود که امر و زام عینی واقع شده و جمیع اعجاز
 نبیجات برخواستند که در این طایفه عصمت و عظمت
 و خود نفس غافلت انقدر دانسته که اگر خود برایش
 وارد شود بقدر مقدور در خوف فانی از او منع نمیشود

مع ذلك نوشتی آنچه نوشتی و فلند کشف نمودی و لکن
 مطهر باش که در هر ارضی با سینه الشانی داری و
 ازان رشته مرابای نام واحد بعد واحد هم بسیار در
 هر ارضی موجود و از دهه نه جمال همی در عراق تشریف
 داشتند و احدی از ایشان امری که فی الجمله مغایر و مخالف
 باشد ندیده از جمیع اهل عراق سؤال کن حال ازان نوشته
 مرابای نام واحد بعد واحد یک در عراق است با مراد
 اهل عراق احوال و در این سید با نوشته انا حبلناک
 علی العالمین نور انبیا و هم چنین هو النور فی النور و
 مثل نوره کون نور من نور الله و یام الفواجر احسن ایه
 مبارکه قرآن را بعینه نوشته یا مرها اقبی لک ربک و انجلی
 و اذک مع الترائکین ان الله طهرک و اصطفاه علی نسیا
 العالمین حال حفظ کن ازان سینه الشانی ازان مراتب
 کاشرا بجاهم می رفتی و یا سحره میخودی لعن الله الذین
 فتر فواکله الله عن موضعهما و اعرضوا عن جماله و انظر
 لا یفهم علی من دونه فاما الخولا لایکادون یفقهون
 ذکر من الله العلی العظیم و الله ناله سفیام و این کتاب
 می نویسم چه که امری بانی رسید که باید بچنین اذکار
 مشغول شد فلیستقیم حرمة الله و حرمة انفسک طلب

از کلمات اوها مشترکین ظاهر تا و ذکر انبیا و مرسلین با
 با ذکر انفس مشترکین مقترن مناجیه که جمیع ان طلعات حسن
 جان در سبیل محبوب داده و برای نان بکلی من علی ذکر
 اعتنا فرموده اند طال انصاف ده توان اهل قیاس با
 این عباد که چگونه فعلی را بجز فعلی قیاس نموده فانصف
 لتصف ثم ارجع امر الذی سفکت فی سبیله دماء المقتر
 و عباد الله المخلصین فوالعظیم کذب به عرض دیگر آنکه در
 باب آمدن حاجی سید محمد در اسلامبول و خودم
 هم در اسلام و حضور داشتتم شب اول آمد در سفار
 جناب مشیر الدوله بودند و سرکار حاج میرزا صفی و
 بنده و غیر مشیر الدوله با و گفت که چرا آمده گفت
 استخرا من خود و عرض حال عالی یا اشار هم من دیدم تا
 آنکه رسولان ایشان آمدند و آغاز بدگویی نمودند تا
 بحیث بن بدگویی بقدر لازم گفت انتم می فتون
 وجه الکاذب اگر مخصوص استخرا صدمه سیاه نمودن
 که احدی مطلع نبوده که داده هشت نفر بودند بقلم
 داده بیست و یک نفر هم و شش ماه معطل شده تا
 آنکه بهزار ندانند و صلواتی مقصوده و مقصود صا
 نا عوا یوسف الامر بد بلام معدوده فاقتم و لوفاق

فانه بفعلهم ضيع امر الله بين الناس وامرنا مكره ان
 امد نوشته اند که بعضی از همان ایشان امد و شکار
 نموده اند که ایشان بمانان نمیدهند و الا ان امر نامه
 موجود مع ذلك نوشته انچه را نوشته لعن الله الذين
 بدلوا حرمة الله بزخارف الدنيا و اذا حلوا الى الشياطين
 يتبرؤن من الله و امرهم يكتبون الى الحفماء من اغتالهم
 انما رؤساء الامم و مرابط العباد و انما التوحيد و اول
 التبريد و لكن الذين جعل الله بصيرهم حديد ايشهدون
 و يظلمون بما ارتكبوا في الحيوة الباطلة و لا يشعرون انهم
 يحيدون عن كل فعل من اضالم و رايح الكذب و النفاق
 و التزوير و الشقاق و انهم من جواهر الخلق بين عبدا
 الله و ربية و عليهم ذكر الله و ثنائه في كل حين و بعد
 حين و حين حين و الله خوب مریدی هست و خوب
 بستر ضحشا مشغول شده بعد از شهود و لكن بر بصير
 خبير امر پوشيده بنيت و مطلعيم که چي افترها گفته
 و چگونه کفر قتل بسته حتى گفته اند که ایشان مخصوص
 بطهران فرستاده اند بجهت امر شيع لعنة الله على
 المقترين و الكاذبين حال فعل حق را مشاهده کرده
 همان مدینه وارد شدند و ابد بکسي مروده نفرمودند

و در امر الله بانفسی مدهانه نشد و چون ان خبيث
 که سفیر ايران ملکت راست از ایشان محض خدعه و تطمين
 و نفاق با حق بان مقرر وارد و التاج نموده و گفته انچه گفته
 اگر او استخلاص ميخواست کسی با و حرف نداشت او
 از حاجي ميرزا احمد معرفت نموده به چي وجه و از نياز
 که گرفته اند معتبر تر نه بلکه نزد بعضی ذکر داشته و الله
 که مخصوص شهرتیه امد چنانچه اين ارض هم عرضي کما و
 و ميرزا يحيى باب مشير نوشته اند موجود و از اسباب
 جميع امور و از اين استفسار نموده اند که او ميکويد هفت
 افر رفته اند و باقی تکب مشغولند و من و ميرزا يحيى
 بيست و يك نفرم و شهرتیه نداريم سرکار و الى مخصوص
 فرستاده و استفسار نموده که باب عالی عهده ذکر نموده
 و تو ميگوئي که بجهت استخلاص بود، حال که بمقتضای
 مراد خود رسيد نمايش که ديگر با طرف نمويسند
 فان ندارم حال افضان ده ان فعل حق و اين فضل
 اين گروه آن گدام را بجهت حق استنشام ميشود و الله
 چنين رؤساء از براي امثال شما بسيار خوانند و بجهت
 مدان که سفیر ايران فافلند لا والله يومی ايد که خود
 ایشان تصديق بر فعل حق نمايند و منکر فعل ان

نفوس شوند و اگر هم بر تو مشبه شود بر ایشان مشبه
 نخواهد شد و دیگر بگویند بدانستیم که در گفته اگر
 مقصود جناب عبدخان را می الوجه بوده والله مخصوص
 امری آمد در آن مدینه که هیچ دخلی با او نداشته چنان
 نزد احدی برفته جمیع شاهد و گواهند که آن نفس نیست
 در این ارض جمیع افعال شنیعیه شبیه را بحق نسبت داد
 و در آن ارض هم گفته این را که احدی در حق احدی ^{گفته}
 عبد حاضر را می الوجه حال میکرد خود نفس را ^{منه} ^{گفته}
 و من گویند خودی که سید محمد چنین و چنان میگوید
 و چه مقدار کلالت الایقده در حق ایشان ذکر خودی
 که او میگوید حتی مذکور خودی که از برای هم میگویند
 نیست حرف گفته شود هر قسم هست اصلاح شود
 و من در جواب گفته که معارضه نبوده و نخواهد بود
 اعراض از آن نفوس لامر الله واقع شده نه لاجل امر
 ظاهر جمیع شهر میراد و اگر از ندبان نفوس مشرکه
 جنگی و جدلی نبوده و در مجالس متعدده از توها
 که در ملک مقربا او مجتمع شود تا بر تو ثابت کرد که چه
 گفته با فترای محض نسبت داده آمدی گفتی که قول
 نمیکند فوالله کل وجود متوهمند از کذب شما و فترای

شما

شما ای بی درایت سالها این میرزا بجوی در خدمت ایشان
 بوده آیا هیچ شنیده که نفسی از منتسبین ایشان حرف بزند
 مگر در حق نیست با و گفته باشد هر جا هلی میداند که آنچه ^{اند}
 شود اقتضای امر بوده و خواهد بود والله که همیشه ^{فرموده}
 که راضی بودم هزار مرتبه بنه سید شوم و این امور برین نام
 ذکر شود که بگو از منتسبین ایشان برای آن شکایت نمود
 و بشهر هاعربینه فرستاده لعن الله الذین ارتکبوا فاحش
 کل شیء و احترقت عندها کبد المقربین فوالله الذین ولا اله الا
 هو که جمیع این عباد راضی بودیم که کشته شویم و این حرفها
 بمیان نیاید آنچه حال میگوئیم مکلفیم چه گفته اید ^{عشیر}
 که حجی کر بسته اند در هتک حرمت امر الله چه که مستدین ^{بند}
 نبوده و نیستند و لاجل ریاست خود را بمهملکه از اخته
 و میاندازند قریب بیخ سنده در این ارض توقفت شد
 و بدان نفسی بیاب عالی نفرستاده اند و مطلبی نظر از نشد
 و آنچه وارد شده حرمه لامر الله صبر نموده ایم و لکن ^{حیث}
 مرتکب شدن امری را که نفسی از قبل مرتکب نشده ^{اصد}
 و ایم که مقصود خود زینست چنانچه حرمت بیک ^{صدا}
 تمام نمود و او که شانی نداشته و نخواهد داشت خود
 ده اسم او در کجا مدکور بوده اولیای دولت علیه کجا او را

همیشه اخته اند بسبب که معروف شدن خود تو میدانی لکن
 بعضا الله ستر مینماید و انت من الذين غطيت عيوب
 المشركين وما ارتكبو التضييع حرمة الله کذا که جری الامر ^{حسب}
 من هذا القلم المتكلم الصادق الامين قوله که بر حفته
 خیلی خوب و عجیب است از شما که قریب بیت سال است
 میجو را بخیران بر بستید بیکه خود مطلع در اصفهان در
 خودم اقرار نمودید حال میزود منقذ بر امیر زاهد علی و میرزا
 ابوالحسن و دیگران و میرزا حسین و در زین جوار بگویم که
 فلا اینها هر روز یکی میچسبند و یکی را حق میدانند و بعد
 باطل مینمایند این از عدم تمیز آنها است بحسب آله حق
 باطل نمیشود از این مناض است دین آنها باطل و هو است
 چنانچه میرزا ابوالحسن در طهران بمن گفت حیف از شما بچه ^{دلیل}
 اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر و نبی
 عجب یک انصاف از شما بر بیستم شما را بخدا این است
 در بعضی مقامات با شما در وقتی حرکت کرده که در عرض
 هم بودیم حالا راه یک بدگری نمیتوانیم برتری نمایم اگر چه
 هر قدر که ما شد باشیم اول این بحث بر شما و امثال
 شما وارد چه که سالها نفوس را پیشوا میدانستید که
 اخب از ان نفوس در ابداع نیامده چنانچه حکم ان نفوس
 منکر

انتها

منظر نفس الهی را بنجام ظلم شهید نمودند و نامیا اینکه این عباد
 با و خلوص داشته ایم و مقربیم چه که در کلمات حضرت الهی
 بعضی اوصاف مشاهده میشود و هیچ کجا منبوهیم که
 مرجع ان اوصاف نفس هو هو است الی ان کشف الهی
 ما کشف و اطلعنا من افعاله ملائفله التزود و الا کشف
 ولذا کسرتنا صنم الوهم عرفنا ما هو المقصود فی کلماته و کشف
 السبع ثم اطلعنا به و باصل امره ما کان مقصودا عنک
 و عن مثلاتک و انک لو تعرفت لغرمته و تشق سخط الی
 و تتوجه الی مشرق الجمال و تكون من الموقنین حمد میکنیم خدا
 که بیازوی توکل و انقطاع صنم و هم را شکستیم و بشر صیه
 یقین وارد شدیم و کاش تو هم میبودی و بصبر خود شاک
 میبودی بخدا که بدلت و تشکر فی کل حین خدایت اگر
 ذره انصاف در تو میبود هر سیه با ندلیل و نه با و
 این عباد منکم شوی چه که فعل نماز دین با کواهی است
 صادق و شاهدی است واضح و آشکار چه که سلاسل
 تقلید را شکستیم و بحق باز گشتیم و از همه یک جمع
 اخذ نموده بود فارغ شدیم ای فقیر کی بضاعت بسیار
 بسیار در وهم مستغرقی فانیات را بیه و عرفیه و اطلعت
 بما عندک من ملاقات شد بود و از عرفه نیکوید

ذکر می نمود مذکور می آمد و مطامع میشدی از آنچه این آیات
 از او محقق و آنکه آنرا عرفنا عن عرفنا انفسنا لتطلع و
 تكون من العالمین عن عباد الذین جعل الله اصابنا
 حذیرا و عرفناه بنفسه و انقطعنا عن العالمین و ما معنا
 منع مانع و لا مکر ما کره لا خدع خادع و لا ریب قلوب
 المغلین محمد الله ما عرفنا نفسه الذی کان هو عودا فی
 الواصر المقدس من الحکم البلیغ و ما معنا عن عرفانه محمدا
 الذین هم کفر و با الله ثم سبحات الذین هم اشکر و انفسهم
 الفزاة عن زکریا کمدی عجب است که با اینکه تحقیقات مشهور
 شد که اذا ظهر الشط هل یلیق لا مدان یلقت الی ما الفکر
 اذا فاف نصف یا ایها الحجیر و اذا اشرفت الشمس هل یبعث احد
 ان یتضیئ بالسریر ولو کان سراجا حقیقییا فانصفیا
 ایها الغافل الذی یغفلتک فاع کل شیء ولو انک انت فی
 حجاب غلیظ و اذا توجح حجر الا عظم هل یوجه العاقل الی
 سرب بقیعة لا فوریتنا الرحمن الرحیم و لکن انت ان تجد
 ما نذکر ان قلبک صار محروما من نجات الله المتقد
 العلی الحکم و الله نسوان تنک دار نذازاد له تو سیطا
 در هر امثالی با سبی معروف و معلم ملکوت بوده و زیا
 از الف سنه تکلیما هم موسوم و بعد که مرتبه رحیم شد

این امور از بدایع قدرت الهی است مثل تکرها و آنکه لو
 تکره صد قها عباده الموقنین یا انشیده یهود که
 اسیر یوطی یکی از حر و فوات اثنا عشره انجیل بوده و بعد
 بشعاری ظاهر که کلمه الله را تسلیم یهود نمود و کاش
 رئیس شما بفعل او ارتکاب می نمود چه که او بعد از آن
 عمل مشع نادم شد و لکن مرشدت نقطه بیان و کفر
 انبیا و مرسلین و حرمت الله جمیع را بخار و نار من
 مباد که نموده و فزوحه چنانچه ذکر شد و تو یجمع
 و دیگر را سهیل بن حضرت صادق چه می گوئی بعد
 از آنکه جمیع آیات نوشته که او بعد از من امام است
 و پیشوای خلق بعد از من است اموری از او ظاهر شد
 و حضرت او را عز از فرمودند که مخصوص زرار و بعضی
 از اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله این امر بزرگ
 چگونه میشود شخصی امام خلق باشد و حق و بعد
 باطل شود حضرت ذکر می فرمود برو و روایت
 کلینی را بین ای فقیر از هیچ امری خبر نداری نه از سب
 و نه از فرکان و نه از توبیخ و نه از انجیل و در ظهور
 این امر انقلابات بسیار شد و این عبد نظر باخصا
 ذکر نمود و در کتب خود مشاهده نمود که راست چنانچه حال هم

بعضی از اطراف اسمعیل را فام میدانند که ظاهر و
ندید و مطلع نیستی نشان شما اینست که بحرهای عوام
تکلم نمایند و باین گونه ادله مستدل شوید بر بصیر خیر
مشتهر نشد و نمیشود و بسا از امور که واقع شده و حد
مطلع نه چه که حق از قبل ستر فرموده ایگانش که از هو
میکند شقی و چندی لله در کوی دوست معرکه کرد
تا بعضی از امور مستور بر تو کشف میشد و دیگر از علم
با عود اطلاع نداری که بسیار از رئیس شما مشهور
بود و لایتنر که مسلم بوده مع ذلك بعد از ظهور
کلم من افقر ربك الرحمن الرحيم فعل ما فعل و بديك
مدل الله نوره بالتا رانه لعل كل شئ قدیر کاش
از رئیس خود اطلاع میداشتی فوالله الذي لا اله
الا هو ان يد القدرة والقوة قد اخذ كفا من الرأ
ونفع فيه روحا من ارواح التي خلقت تمتية فلما
اهتز و قام اليه بتعريف الاسماء بين الارض والسماء
لكلمة التي ما اطلع بها احد الا نفسه العليم الخبير زاده
از این بوده و نخواهد بود فلما عاد على الله عاد الله
عليه كما عاد كذلك يجزي عباده العتدين بشوق
این عبد اسبب وهم ناس مشورم كن بر امره و بنا

در هر عصر نفوس متوجه مجتمع بشد و ناس را از نشاط
احدیه محروم نموده اند قدری تفکر نما که چه مقدار از
توفیقات در ما بین ملائقرقان بود از ظهور قائم و
قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی
روح ما سوا ه فراه معلوم شد که جمیع خا طی بوده اند
و بقطره از بحر علم مشروب نه وان جمال قدم بر حمت نما
که اصنام وهم وهوی نموده تازه امثال ان نفوس را
نموده اند ناس را با وهام جدید مبتلا نمایند بگویند
از خداوند یکجا و مرکب شوید امری که از ختم مقربین
بجای نیک خون طاری شود حق را باطل میداند و
باطل را حق مضمحل می حق لم نزل حق بوده و لکن توان
حق را شناخته و این مسلم بوده که بعد از نقطه حق صحر
در حروفات حق چه که کل خلق میان در ظل واحد
خلق شده و میشوند و حق هر ذی حتی باین نفوس
ثابت و هم چنین کل صفات و اسماء حسن وضع
خطاب میفرماید یکی از حروفات حق که از ظهور بعد
سوال نموده میفرماید اگر بدانم که تو در یوم شریف
نیر معانی با ایمان با و فایز غیشوی حال حکم دوزن ایمان
در حق تو طاری میباید و اگر بدانم کوی انصاری در یوم

ظهور مؤمن با و میشود حال حکم ایمان در باره او مشهور
 مع آنکه مؤمن نیست و فعل محبوبی از او ظاهر شده قدر
 تفکر نما و حق را بشناس این نفوس حقیقتاً ما دامیکه
 در ظل حق باشند چه که در انوقت دیده نمیشود در ان
 مکروه و بعد از توفیق دام الملك فی الملك درگاه
 المخلوق الی شکله و مثله از حقیقت که منزل باطل است و
 نخواهد شد ان شجره حقیقت است فاعرف ان لو کن من
 العارفين کذاک فضل الامر من لدن منزل قدیم
 تفکر یا عبد اعدل تكون من المهتدين ای غافل غیر
 بالغ بدانکه در بحث مراتب مآل انبیا بوده و خواهد
 و بحث اسما را از دوش تمیزده بنا نفوس که اسما
 میشوند من غیر رسم ذلک حکمتی بعرضها احدی تو
 ان تعرفها فاسئل عن الله ربک بخشوع و خضوع و
 انابة مبین لعلک ما عندہ واتهو العلم الخیر در
 الواح قبل در این مقام از قلم امر فی الجملة نازل شده اگر
 اراده نمائی در ان الواح نظر کن شاید همان قدیست
 نمائی و مقصود از این ذکر آنکه با اسما از منزل حق
 نمائی اگر چه بیانی محقق مانده که بدانجا غیر و کله
 خرق شود الا ارادة الله و مشیتة نقطه بیان حلت

عظمه

عظمت در تبدیل کینونات هم ذکر فرموده اند تا چه رسد
 با اسما چنانچه بعضی از ان وقتیکه گریه و هم چنین غیر
 قول جل ذکره فان عند کل ظهور ادلاء اثباتها بیدان
 بالنی و لکن الله فی ذلک اظهر بربوبت امره و یقین صنعته
 لان فیہ لا یبدل النور بالتار الا فی ظهور الله فان
 حزن علی کل من فی البیان من یومئذ انتمی ملائحته
 نماید که صریح میفرماید نور مبدل بنا میشود چنانچه
 نوری که شما ان را نور فرض گرفته اید کینونش بنا رسد
 شده و لکن شاعر نسبت و در کمال غفلت مشغول بخری
 کلمات الهیه بوده و هست و اینکه میفرماید الا فی ظهور
 الله هم ندانید که قبل از ظهور تبدیل نور نمیشود بلکه
 نور نفس الحق بجز از نفس ظهور کل تبدیل شده و عشق
 و این مسائل و هو مه نزدیکان بوده و تا این ظهور
 کشف شدن فلما خرقتم حجاب جبرته الله لذا خرقتم حجابکم
 بانامل الممدرة والقوة من فی نیست که در حین ارتقاء
 منظر احدی بر رفیق اعلی الی ظهور بعد مشیت ظاهر
 مشهور نه تا حکم نماید اگر چه لا زال انه هو حق فی الیه
 الالهی و لکن چون بر حسب ظاهر احدی بر او غار
 و کل نفوس از لقا ممنوع لذا حکم تبدیل مستورا حین

ظهور چه که در آن بین اگر بفرمان آن توقف نماید در
 قول بل حکم نادر از منع علم لدنی در حق او جاریست
 در ظهور قبل مشاهده شد و در این ظهور هم بصیر
 ظاهر و باطن دیده میشود که نفوس که خود را نور میا میدانند
 عند الله حکم نادر در حق آن نفوس جاری و لکن خود من غیر
 شعور حرکت مینمایند در کل چنین پناه بخدا رفته که از نفس
 ظهور محجوب نمائی چه که مقصود بالذات او بوده و عمل
 بود او است ای لیس کنگنه شی و او است ای لم بلد لم یولد
 لم یظا هر لم یولد لم یولد خلق عنده ان امم تو قون و لکن
 ایستقام را هر نفسی ادراک مینماید الا المنقطعون وهم فی
 عرفان منبع از اینجاست که نقطه مثبت اولیه در
 ما سوا هذاه در مقام ذکر حر وفات و مرایا و نور و مشا
 من علوم مرتب الا سماء و الصفات الی ان یلتحق الی
 رتبه الانشیا میفرماید اینها از خود تحقیق نداشته
 چون بشمر حقیقی مقابل شده اند لشرق تجلیات آنها
 را نمانده در ایستقام دیده نمیشود در آن مظاهر الا
 الله میفرماید شما ناظر با شما نباشید بل باقیوم
 به الا سماء ناظر شوید و هم چنین ما یقوم به الصفات
 چه که کل باقیوم الی الله و باقیوم الله باقیوم الله

منبعه اسما مرتب شده و میشوند جمعی از حر وفات تا
 میشوند و جمعی از مرایا و جمعی از ادله بنوریه و هم چنین
 از مظاهر جمال و جلال و حی و قدیم و امثال آن را سبب
 الله الحسوق مختلف ظهورات الفی با اعتباراتهم و استعدا
 والا ان القول واحد و المحل واحد و بصیر خبیر ادراک
 مینماید که کل این اسما نظر بان ایمانی است که در آنها نور
 هست و هم را بگذار ملاحظه در اول من امن کن و هم چنین
 ثانی من امن که هیچ نفسی را در بیان از یاد از این دو نظر
 و سایر حر وفات حی و صفه فرموده اند چنانچه در
 زیارتشان یا سادج الله و یا کونته الله و یا ذات الله
 و با مثال این کلمات ذکر فرموده اند حال اگر قول من امن
 نفس مذکور نبود و نفس دیگر بود البته ایستقام باو اعتبار
 میشد اگر در این بحر متعثر شوی ادراک مینمائی بعض
 از اسرار محجوبه مقصود مستوره را و فرق بشمر مخانی را از
 ظنن تمیز میدهی و مرتبک نمیشوی آنچه را که کل در آن جو
 مشغولند مثلا ملاحظه کن اگر ترا بی مبارک احد
 فرماید و بفرماید که این قصه خاک مسجد عالمین است
 حق لا ریب فیہ و هم چنین اگر صد قصه خاک دیگر
 بردارد و در باره کل همین حکم را فرماید جاری بود

و خواهد بود چه که در این مقام نظر با مرست که از مصلد
 امر ظاهر شد نه بشی من حیث هوئی و لیکه امنا
 ان نفوس محجبه بد کروصایت از ما بقوم به الوعی و
 فوکه من اولایة و النبوة و الرسالة و الربوبیة غافل
 شد اندا و کلامان فوانه الذی لا اله الا هو که ابدأ
 نقطه اول چنین کلمه مخصوص نفسی در بیان تکلم تفرقه
 بلیک توفیقی همیرا سلیمان التفات فرموده بودند
 در صدران توفیق کلمه بود که جمیع از خولدن از غافل
 شدند خود میرزا سلیمان در ایام مراجعت از ما کو
 میگفت این لفظ و صایت است و بمن نوشته اند و
 در ستر ستر این ادعای این رتبه میبود و یکا شش شمایا
 با و منتشبت میشدید در این امر که او عند الله سزاوار
 از این نفسی که با و تمسک جستند و دیگر هیچ ذکر و
 نبوده مگر آنکه بعضی الواح نوشته اند و باسم نقطه اولی
 شهرت داده اند کلمها کذب برت البها و ثانیاً این
 رتبه رتبه نیست که بخو اعم از نفسی سلب نمائیم
 یا اثبات نمائیم چه که آنچه فخر و صلی است ان صایقوم
 الوصایه بوده و خواهد بود و بعد از انقطاع عند
 ائمه ذکر نداشته و نخواهد داشت چنانچه نقطه

اولی روح ما سوا ه و ذاه در این مقام میفرماید قوله عز و
 زیرا که جوهر کل همان است که ان محو نماید از غیر بلکه
 وصی بان و عی است نیست که این نشان و صایت است
 بشان خاص نظر کنی بلکه ناظر شو بما بقوم به که امر بجز
 باشد که اگر فرضار و اول خدا باسم و صایت نصب شود
 امر و ذکر بغیر و صایت میشد کل اینها از برای این است
 که در یوم ظهور با شما میخیزد همان بلکه نظر کنی بما بقوم به
 الاسما من کل شیء حتی ذکر التبی ان تقطال قدری تفکر
 بما تا غارت نشوی که کل با مر او معترز ندیدند کرا و
 مصفح و این نشان صادق است ما دامیکه از خدا خود
 شکار و نمایند و در حین عبادت ما روتیه گشتن اسما
 از مستحیات خود خارج و ملکوت راجع اگر تا بنا امر
 صبر نازل بصدق علیهم کل الاسما من اسماء الله الحسنة
 و الا بر حین الی مقترنم قبل ان بقول له اوم باری نظر
 از این تجدیدات بردار و بان نقطه ساریه در کل شیء
 ناظر شو و ان نقطه را موهوم بدان چنانچه از قبل کل
 عباد بتوفیقات ماند و الی حین غارت نشده و نخواهد
 شد الا من شاء ربك و همین میرزا محیی که بواسطه
 او از حق معرض شده بینیدی مثل کنی از خدا

حاضر بوده و الفاوی کلمات الله را همیشه چنانچه
 حال جمعی تلقاء وجه حاضرند بمان ختم برایشان
 القام میشود در کل لیاالی و ایام و لکن فرق آنست که
 نفس معزور چون دو کلمه از لسانش جاری شد آنکس
 مالا و کلب مظاهر النعمی کلها و لکن این نفوس حاضر تلقاء
 وجه بامدیع کلمات ناطق و مع ذلک لیس لهم من امر الای
 بعد از آنکه کلام کان الامران انت من العالمین اگر چه
 کلمات مشرکین در قلبت مقرر گرفته و همچون مشکل
 مکرانکه از این سلسیل عنایت که در عیون کلمات
 بنفس کلمات جاری و ساری است میان شما می کند که
 نیا ناک و اخیر ناک و قصصنا لکن ما کنت محجبا عنه
 لعل تخرق الاحجاب بعد از ربک الغریز الوهاب و
 شهید مالا شهیده من قبل و تعرف ما کنت غافلا
 عنه و لکن ان توقع بذلك الا بان تنقطع عما خلق
 السموات و الارض و توجه الی الله الملك المقدر
 الغریز المختار ای عباد در عرفان این ظهور بکلام
 و اشارات معرضین و صدوق و مکن میان نفوس
 متمسک نشوید و با صل امرنا نظر شوید چه که اکثری از
 ناس لم یزل ولا یزال محجوب و متوقم مشاهده شده
 و میزند

و میبوند و رفتنای عصر نظر با استقام ریاست خود
 ناس را از منظر احدیه و عرفان آیات الله ممنوع و مانع
 نموده و خواهد نمود مثلا ملاحظه در ظهور نقطه فرق
 نما که آنحضرت با آیات الله ظاهر شدند و در فرقان
 و برهان جزایات نازل شده مع ذلک بعد از ارتقا
 نقطه فرقان بر فوق اعلی و انقطاع در وایح رحمن امر بدست
 علما افتاد و ان نفوس بالمره ناس را از عرفان آیات
 نموده که شما آیات الله را ادراک نمی نمایند و علم ان نزد
 ما است باینجهت بحیث آیات از میان رفت و زلفا
 خلق مبدستان نفوس آمد و ناس را با و همامی تربیت
 نمودند که ذکر ان ممکن نه چنانچه بدید و شنید امید و
 آیاتیکه در ظهور بعد و قیامت و امثال ان نازل شد
 جمیع را بهیوای خود تفسیر نمودند و ناس هم مناعت ان
 نفوس را من حیث لا یشعر نموده تا آنکه امر عظامی رسید
 که ضرر ان و همام جمیع بشجره ظهور بعد وارد شد و
 از ظهور موعود در سنه ستین مجددا اریاح فضل
 و سموات علم مرتفع شد و ارض عرفان منبسط و آیات
 الله از سما شیت نازل و لکن نظر با و همام قبل ناس
 در بحیث آیات توقف نموده که ما ادراک نمی نمایم

بلکه حق جل ذکره اعظم واکرم و ارحم از آن است که مظهر
 نفس خود را بفرستد و جمیع را بفرمان او که نفس عرفان الله
 امر فرماید و منع ذلالت مجتبیٰ بفرستد فوق ادراک تا
 سبحانه عن ذلك بالافرة و او هشام انفس خود مشغول
 محبوب بشناسد که بایات الله کفایت نموده مع آنکه نفس
 فرقان است اول بکفرهم انا انزلنا عليك الكتاب و
 مستدل با اینکه ادراک آیات فوق عقول و عرفانها
 امر دیگر باید ظاهر شود قد غیر و لفته الله و محبت و در
 بغیر ما اراد الله لذا اکثر اعراض نموده بها و به راجع شد
 و هر چه اعراض مشرکین شدت نمود آن شمس منشا
 محکم تر محبت آیات و انزل فرمودند تا مکه کل محبت
 و ایشان را منحصرا آیات نمودند و عمال انفس را
 این آیه از اسماء احدیه نازل و ارادست مملته از نصرت
 فی القرآن و باطنه و باطن باطنه فی حکم سواد عینها
 لتقدر لان سر الصمدانیه و تجلی الاعوانیه قد
 تلجست فی کل شیء و این آیه نازل که جمیع مستنصر
 شوند که ابواب رحمت و عنایت مسدود نیست
 هر نفسی مستقبل شود و الحی الله تو تجربه نماید محبت آیات
 الله را بنظر ابراد را که مینماید و ادراک از مقام

علوم

معلوم ظاهر منوط ننوده و نخواهد بود بلکه بنفوس زکبه
 و تلوذ طاهره مقبله منوط طولی للمقبلین و هم خیر
 ان بناذج معانی حجابات و اوها میکه از قبل بود و
 ناس بان محبت و متوقم جمیع را خرق نمودند و با حق
 اشقی انا حتی فی الافق الایمنی راجع شد و حال جمعی
 انفسه و هو مه لانتبات ریاست و حفظان اراده نمود
 اول محبت آیات را از بیان محو نماید و در این فقره
 بسیار سعی نموده و مینماید و بتمام مکر و حیل در
 امر مشغولند و لکن ان الله الا ان ینتبات آیات بالحق ولو
 تکرها لیرکون و حال در نفاق بمقام رسیده اند که
 اگر نفسی محبت آیات متکلم شود با و استنصر او مستخر به
 مینماید بعینه مثل ملل قبل بله و لاء استند حمل
 و اکبر نفاق لو اتم تعرفون لا زال عرفان منسبطه الهی
 نفوس محبت محمد و نموده اند و این همت اکثر عمال
 از فیوضات رحمانی و عنایات ربانی محروم مانده
 چنانچه نفس ملقی بومی از آیام استنصر، علی نقطه
 البیان ذکر میفود که فرموده اند که احدی را بیان
 ملک آیه قادرند و حال آنکه منامی بینیم که بعضی نفوس
 قادرند که دو کلمه آیات تکلم نمایند پس از این قرار این

نفوس هم حق خواهند بود فوائده من وجد راجحه خوا
 المعانی لعرف من هذه الكلمة كفره و فناءه و بعبه واعتز
 علی کل المتیین والمرسلین مشاهده شد که ابتدا از
 کون معنای مرزوق نشد و از رضوان معنوی الهی
 بغایت محروم ماند چه که این بسی واضح است که مقصود
 حضرت از این بیان چیه بوده و کلمه حق اگر چه صغیر
 باشد سلطان کلمات اهل ارض بوده و خواهد بود
 والله از تفحات همان کلمه و حد غارین تفحات حق
 میآیند و بر خوانش توجه می نمایند ملاحظه نما که اگر
 از شط عذاب فرات کاسی اخذ شود صالحان ذوق
 ادراک می نمایند که این ماء از کدام منبع بوده و از
 عنایت و بی برید منبع او و طال آنکه حسب ظاهر
 ملت کاس ماء بوده و چون منبع علم و عرفان و عنایت
 و مکرمت و فضل و قدرت و جلال و عظمت جبار
 و ساری است لذرا از آن کلمه مخلصین و مقربین ادراک
 می نمایند و منبع آن بی سیرند که آن حضرت لعل
 نهدی بهدی الله ربنا و لا تلقت الی خود
 و اگر نفسی دو کلمه بگوید و در کلمه سیم معطل ماند
 مبرهن است که این از منبع جاریه ساریه نبود و خواهد
 بود

بود فوائده یا بعد حق بجمع شئونش از دقت ممتاز بود
 و خواهد بود بر خود مشتبه مکن میخواهی تجربه کن بین بی
 حاضر شو و یک آیه از آیات الله سؤال نما اذ اطلع بحیث
 یتوج بداته لذاته و لم یکن لامواجه من نفاذ و تطلع بمن
 العانی و العرفان و مخزان العلم و الحکمة و تلو من الوصین
 و این ظهور اعظم را چون نقطه بیان جل کبریا به مخصوص
 در جمع بیان فرموده بایات ظاهر میشود لذرا بایات
 ظاهر شده و الا کل مناظر من عند محبته علی العالمین در این
 ظهور اعظم جمیع آیات قدرتی و افاقیه و انفسیه مشاهده
 شد و لایسر ما الا کل مغل مکار بر نفسی الیوم لازم
 که از انفس خبیثه مشرک اجتناب نماید چه که مکرری ظاهر
 شد اند که در ابداع شبیهن ممکن نه چنانچه از ارض صاد
 بجنا باسم الله استید مهدی علیه نبأ الله نوشته اند
 که ام الفواخر و الخطیئات مکتوبی باین ارض فرستاد
 مضمون آنکه در بیت ایشان لوحی مدفون بوده از
 حضرت اعلی و مران لوح را برین آورده ام و در آن
 لوح عناراتی مسطور و نسبت بنقطه اولی آورده که
 بطلعت الهی و سفارش میرزا بهی نوشته اند و الله
 الذی لا اله الا هو کل متحیر نمایدیم از جعل این نفوس مکر

۴

این قوم و بعد از مصدر امر حکم شده که بروند و با و بگویند
 که آن لوح را از کدام محل بیت بیرون آورده و بنما اهل
 تنبته فی نفسها و تكون من الثابتات باین شدت بر
 افترا قیام نموده اند و این مورد مستور العملی است که
 میرزا یحیی از اینجا می نویسد و می فرستد لغته الله علی الکاتبین
 و المفترین اذ ایترو منهم نقطة البیان فی عز الحیاة
 و یقول خسرناکم یا ملأ الشکرین و نادوا علیکم یا ملأ العزیزین
 الیوم باید بصبر و احدید نمود و قلب را ظاهر و صدرا
 منزه تا انسان خود حق را از دست ندهد و غیرت
 و این رتبه اگر چه بسیار بلند و عظیم است و لکن نترسد
 متصفین بسیار سهل و سیر اگر چه حال اهل بیان بجا
 رسیده اند و با موری بر حق اعتراض نموده اند که از اول
 ابداع تا حین احدی در مثل آن امور بر حق اعتراض
 نموده جمیع این عباد سالها است طایف حول بوده
 و الله العظیم که هرگز نترسدشان از معرفت دنیا شئی نفع
 و اگر هم بوده جمیع شریک بوده ایم و هر نفسی سبب است
 وارد گویا خود صاحب بیت است کمال عنایت در بار
 او مبدول و مع ذلك اهل بیان اعتراض علی الله تکلی
 ما ظهروا الحق اعتراض نموده اند حق شریکای هم چنین

در لباس و امثال آن افت لهم و لکنیایم عنیدایم چه شده
 که هر نفسی در عصبه واقف و معتدل و صحیح در این ایام از
 مشرق مشیت در حق مخصوص یکی از احباب مشرق و بازل در
 این مقام لا اهل تنبته ذکر می شود نشاید و حقیقه مشرف و شریف
 قول فقطه اولی زاد ذکره آخری از لسان امیر جمعی در این
 ضمیمه و خیزن و ناله از حضرت مشرف نمایند و با حق حاصل
 کفایت کنند و همدان در همان نزل من جمیر و مشرف الله الی
 العظیم بسم الله الا قدس العلی الاعلی هذا کتاب نقطة
 الاولی الی اللان ینهم امرا و ائمة الواحد الفرد العزیز السالم
 و فیہ ینا طب اللذین هم توفیق و ان فی هذا الامر من ملاء الشیاء
 لعل ینستخرجن ببدایح ذلک ان الله و یومون من رقت
 العظمت فی هذا الامر المشرق التبریر قل انما امرنا ان نقر فی کتابه
 بان لا نقدر مواطافیة التي ظلم منها عبوسا الشار فین
 و مقصود من فی السموات و الارضین و امرنا ان نقر
 انما الله فو عوا لفقنا الوصیه ثم انطقوا من قبل ربنا الذی
 العزیز السبع علیک یا بهاء الله و ذوی قرابت ذکر
 و ثناء کل شیئی فی کل حین و قبل حین و بعد حین و
 جعلنا هذه الکلمة عز الاهل السیاء العلی بهایرتون الی
 مخارج القدس و یكون من الفانین و انهم ترکوا

ما عرفوا به محبت و ما نظر احد تلقاء الوجه بما امرناهم في الواج
 عز عظيم بل درواحه من كل الافاق و معنى النفاق و بد
 ملكيت و ملك اهل جبروت العظمة ثم روح الامين قل
 يا قوم فاستجوا عن جمالي ان الذي قد ظهر بالحق انه لهما
 العالمين لو انتم من الغافرين و انتم لهما الله و عليه ذكر
 الله و شانته ثم شانه اهل ملا الاعلى و شانه اهل جبروت
 البقا و شانه كل شئ في كل حين اياكم ان تحبوا بما خلق
 بين الارض و السماء ان اسرعو الى رضوان رضانه و لا
 تكونن من الزاقدين قل ان جماله كان جمالي بالحق
 و ان نفسه نفسى و كل انزلناه في البيان قد نزل الامر
 المحكم المبدع اتقوا الله و لا تقادوا بالذي اخبرناكم
 به و بشرناكم بظهوره و اخذت عهد نفسه قبل عهد
 نفسى و يشهد بذلك شئ انتم من المنكرين كما
 منعمة من نعماته و لدت حقايق كل شئ مرة اخرى و
 اخرى استجذبت افئدة القربين اياكم ان تحبوا شئ
 عن الذي كان لقائه ذات لغاني و فدو نفسه في سلب
 كما فديت في سلبه حبنا لاله العز المبع قل و لاه
 ما ركب الآء بالباء و ما استقر هيكلها على الواو
 و ما خلقها كان و ما يكون لو انتم من الشاعرين
 فؤاده

و لولا ما القيت نفسي بين يدي المنكرين و ما علمت
 بين الهوا و الله ما شئت اتي اليه و شئت الى نفسه قد علمت ما
 حمله النبيين و المرسلين و رخصت كل ذلك على نفسي لئلا
 يرد عليه ما يحزن به فؤاده الا لطف الارق اللطيف المبع
 و وصيناكم في كل البيان بان لا يحزن احد احد العلاء
 عليه من حزن و الا مالي و ذكرى لكم و اشتغالي بكم يا ملا
 التاركين و اتي ما اردت في البيان الا نفسه و لا من
 الاذكار الا ذكره و لا من الاسماء الا اسمه المبارك الاضع
 الاذكار الا بدع البديع تو عمري لو ذكرت ذكر الربوبية
 ما اردت الا ربوبيته على كل الاشياء ان جرى من قلبي
 الا الوهية ما كان مقصودي الا الله العالمين و ان جرى
 من قلبي ذكر المقصود هو كان مقصودي و كذلك في المحبوب
 لانه قد كان محبوبي و محبوب الغافرين و ان ذكرت ذكر
 التوحيد ما اردت الا التوحيد لوجهه تعالى العز المبع
 و ان اثبت نفسا ما كان مقصودي الا انشاء نفسه و
 ان امرت الناس بعمل ما اردت الا العمل في رضائه في تو
 ظهوره و بذلك يشهد كل انزل على من جبروت رب العالمين
 المحكم و علفت كل شئ بمصديقه و رضائه و انه هو
 الذي قد كان بنفسه الله العالمين و مقصود المقاصدين

وانتم لو تدقون الابصار لتشهدون مظاهر بغير ما ينشأ
في ظلمة الخابدين وانتم قد فعلتم بنفسه ما لا فعلتم
الفرقان بنفسي ولا ملاء اليه وبالروح فاه اه فرحة
طلبى وخير نفسي فيما ورد على محبوب من ملا الشركين
اقت لكم ولو فاكم يا معشر الظالمين انا خلقنا الوقاء
والادب لنفسه لعل عند ظهوره لا تغفلوا امر يخرج به
حقيقتي وحقايق كل الاشياء وانتم تجاوزتم عما احذرت
كما ساء الله الملك الصلي العظيم وخرقتم حجاب الحكيم ستر
الحرمته وعلمت ما يستحي من ذكره فام الانساب من الارض
والسموات فاه اه بما ورد منكم على هذا المظلوم العزيز القريب
ولم ادر ما تغفلون به من بعد الا فو نفسي العظيم بل اعلم
وعند وعلم كل شيء في لوح جعله الله محفوظا عن نظر
المشركين واغتربا به من قبل بما ورد عليه ويرد اوله
قد كان بنفسه طالما بما في صدور العالمين ولزجر
عن علمه من شيء ولا يفوت عن قبضته ما خلق مكله من
عنده الا اله الا هو الفرد الباعث الحي المهيبت قل يا
قوم انه هو الذي لو يريد ان يجعل كل من في السموات و
الارض حجة باق من عنده ليقدر وان هذا عنده
سهل يسير وانتم لهو الذي قد خلق رضوان البينا
لنفسه

لنفسه ومنه بدء كل شيء ووجود لو انتم من العالمين وانتم
بالذي كان في قبضته ملكوت الابداع فما رغبتم ان يسمي
نفسه باسم من الاسماء بعد انى اسماء وملكوت من ان خلقتم
بامر العزيز المنيع فاه عن غفلتكم يا ملاك الانسان فاه
من احتجابكم يا ملاك الشركين وانتم انما اسرتم في انفسكم
وطلعت الى معارج العرفان برؤسكم ذكر من الوصايا لا
من اعدائه وتستدلون بها على الله الذي به شرعت
شرايع الاديان في الاولين والاخرين ورجعتم الى ما
استدل به اولو الفرقان بعد الذي فهمتكم في مسا
عن كل الاذكار الا بعد اذ ذر وكان الله على ذلك شهيدا
وخير اذا نظر وافي شانهم وشرفانكم فانت لكم ليقول
تم ورايتكم يا ملاك الاضمرين انما علمتم بانا انزلنا
الناس ولسطانا انا انزلنا الله الملك العليم
العزيز التكريه قل يا قوم لا تقترروا على نفسي وانما
تكلمت الا بدين كهذا الظهور وشاهد وما تنقست ان
محبوب ما توهمت ان وجهه المشرق المنير وحيات
البيان وما نزل فيه ورقة من اوراق حديقته الغزيرة
لنفسه المهين العزيز المتدبر اياكم ان يغيبوه هنا
وترجوها الى الذوا اذ سفك دمى من الجوى مما

اتبع النفس والهوى وكان من الخازنين قد فصلنا اليها
من كلمة ثم رجعنا اليها وامرنا الكلبة بان تحضر تلقاء العرش
ليشهد خلق قبله ويفرح به بنفسه العليم الحكيم اذ انصفوا
هل ينبغي ان يتصرف فيما صاحبها اودونها فالله بالاعتراف
المحبتين انا امرنا ملائكة البيان بان يلبسوا الحرير وينظفوا
انفسهم واتواهم لثلاثا تقع عينه على ما لا يحببه ولكن ذلك
في كل شيء فصلنا تفصيلا في كتاب صدين كل ذلك بنفسه
لو انتم من المنصفين وخلقنا السموات والارض وما
قد بيننا ما لا يحتات به فكيف جامله المشرق الغربي المنير
وانتم تمسكتم بما قد رآه له واعترضتم به على محبوبي فالكم
يا ملائكة الغضا وما يغنيكم اليوم يا معشر الضدين
وانتم اعترضتم عليه وبكل ما ظهر من عنده بعد ما وصينا
به في الاواح بان كل من خيبر سباله ذكر اسمه الا عظيم
يقوم عن مفره ويقول سبحان الله ذو الملك والملكوت
تسعة عشرة مرة ثم سبحان الله ذي العزة والجلال تسعة
عشر مرة الى اخر ما نزلناه في لوح عز عظيم وانتم كفرتم
وباباته وما اكنتم بذلك وما لا حظكم حقوق الله
في حقته وما راعيتهم امر الله في نفسه العليم الحكيم الي
اعترضتم بكل افعاله واحدا بعد واحد وكنتم من المشركين

ومنكم من قال انه يشرب الخمر ومنكم من قال انه يأكل الطعنا
ومنكم من اعترض على الباسه بعد الذي كل خيط من خيطه
ليشهد بان لا اله الا هو وانه المقصود المقربين وانى
بنفسى ما كان عند حضرة في بعض الاحيان من يؤمن
ليبدل احدهما بالاخر كذا لك يشهد بان صدق عليم
وما كان في بعض الدنيا ما يستر عن ربه الله وانه
ستاره حفظ الامراته الحكم المتين بعد الذي خلق
كل شيء لنفسه وعند مقتاح خزائن السموات والارض
اقتضيا لكم يا ملائكة البيان انا قد خطبت من فحكم واذا
ابترء منكم يا ملائكة الشياطين فاهاه من ابتلاءكم بنكم
فاهاه عما ورد عليه في كل حين يا قوم فاقوموا
ثم تفكروا اقل من ان لو انتم في تلك الحجبات لم اظهر
نفسى وما اثر ظهورى يا ملائكة المناقضين قد بعثت
الله لحرق الاحجاب وتطهيركم لهذا الظهور وانتم
فعلتم به ما يتذرت به عيسى وعيون المقدسين
فما بيضت وجوه ملائكة القبل من فضلكم لانكم احجب
منهم واعقل من ماء التوراة والزبور والانجيل
فيا ليت ما اولدكم من امرى وما اظهرت نفسى بينكم
يا ملائكة الخائبين فولدني بعتق بالحق احصيت علم

X

X

كل شيء وكل ما كنز في كائنه حفظ الله وما استرعى انظر
 العالمين ولكن ما انصبت نفوسا اشقى منكم ^{بهد} وانشق
 عنكم لا تا بعد ما فقلنا في الالواح وما انصبت ابراهيم
 في كل الاوراق بما ظننا بان يظهر في الملك احد ^{بغير}
 على الله الذي في قبضته ملاكوت ملك السموات ^{عالمين} والارض
 الا اشير فامن بملككم ولم ادربا في كلمة خلقتم يا من تحمقتم
 من نحلتم انشاء اول ما العالمين ثم اولدة المخلصين
 والمؤمنين كن لك خصصنا لك يا عبد في هذا الكون
 ما تقربت به عن عالم البيان حينئذ الذي من مشرب
 الله في الجور والفساد ما نزل فيهم لفظوا
 الشيطان من كل جانب من ماله الشياطين وان
 وصفت من ذي بصيرة فاشرفها امام عينيه ليشهد
 يكون عن انه تاتون لعل اول الاصل من عباده الا
 يظلمن بما ورد على حال الختار من هؤلاء الربا الذين
 اشهدوا العمل لانفسهم بما من دون الله ويحسدونه
 في الشئ ولا يبارك ويكون من الفرحين وانك انت
 لا تقربن عما ورد علينا ثم اصبر كما صبرنا وانه لخير
 فاصروهم بين ان اذكر تلك في الدنيا والايام ثم
 انطق بثناء نفسه بين عباده لعل بثناءه شدت

تار حبه في قلوب المحبين وكل يقوم على ثناء الله وهم
 ورب ما يرى وما لا يرى ورب العالمين والاولين والآخرين
 رب العالمين هو صاحب بصير وادراك ايات الله
 البتة وروح وفضل خود هر دو ووجه نمايد اما جبرئيل
 چه كه در دست امثال ان غا ليز مبتلي رتبه بستانا فية
 عين ابداع فديك وسمع اخراج نشانه واما بر نفس
 چه كه بستانا فية بايد بر اين امر يدبج قيام نمايد فهو
 الله بان يبعث بسلاطه خلق اليات بما كانت من
 كانشان نفوس مقدمه بانچه لا يوق وستر او اذ
 قيام نمايد من بطون حول الروح يقول لا تستر فخر
 الا حجاب ثم اظهر ما كنز في السر من علم الله المهيمن القوي
 والذين يطوفون في حول العقل يقولون اياك اياك ان
 ولا نفس فاني فرج به هياكل المنسلين وتغير به صدق
 المشركين ان الق على العباد ما ينفق ثنائهم ومقامهم
 اياك ان تلو على الرضيع مقامات السابغ او على الحرف
 اسرار حرم الله او على الاصح نقات الله العزيز المحبوب
 اي غير منصف غير بصير جزا از شجره امر ايض سوال فهو
 كه چرا نفس را كه بيت مثال با مش معروف و معروف
 بودي وبكلماتش ز براي خودشان ثابت نموده حال

قوی بر قتلش داده و عاملشند آنچه را که احدی عامل
 و در کل حین بکر جدید در تزیین امرش مشغول و حال
 آنکه تو و امثال تو کل از کله او خلق بشد و لکن چه ذکر شو
 که آنچه گفته شود ابداد در نفس مخلین و مشرکین تا شیر
 ننوده و نخواهد نمود و این بسی واضح است که اگر نفس
 بجز و از نار حبت الهی فایز میشد ابدایان کلمات مشغول
 نمیکت و باین اعتراضات بر سلطان انما و صفات
 وارد نمیاورد آنچه شبان در ابداع ظاهر شده فنوف
 تبعث الله خلقا یتبهن من کلکاته و یعرفن مراده
 و یتوجهن الیه و یقطعن عن العالمین و اینکه نوشته که
 میرزا محمد علی و میرزا ابوالحسن و دیگران را چه بگویم شما
 قاضی کایات نبوده و نیستید قاضی نفس خود باش
 و فکر خود را کن که جواب خدا را چه بگویی جواب خلق است
 ای بی شرم و بی حیا در جواب مخلوقی چند اظهار تحیر نموی
 و ابداد در فکر جواب حق نیفتاده حال انصاف ده تو که
 از چند نفر مخلوق اظهار شرم و تحیر از جواب نبوده این
 عباد در مقر عرش اعظم مقامیکه جمیع انبیا و مقربین
 حاضرند جواب چه بگویم و شهید نفسک فی ذلک الیوم
 کم ملائکة البیاء کلهم اجمعین و نقطة الاولی عن میرزا محمد
 خاطبک

مخاطبک و ایام بفارسی ذکر میشود تا در است ادراک تمام
 میفرماید ای ملائکة بیان ایات ما خبر ندادم در کل الواح
 که بعد از من ظهوری ظاهر خواهد شد البته کل میگوید
 بلی و نفسک الحق در جمیع الواح سبارت فرموده و خد
 عهدان نیز اعظم را از کل فرموده بعد میفرماید که ای
 نگفته ام که ان جمال قدم بایات الله ظاهر میشود و ای
 نفرموده ام که طویقون در ان مقر منصفی و میت میشود
 و ایان نفرموده ام که اعلی شجره اثبات از ادنی شجره نفی
 و ایان نفرموده ام که هر ذی نوری نزد ضیاء انوار و شمس
 مظلم مشاهده میشود و ایان نفرموده ام که بنفس ظهور
 احدی جز ذاتش مطلع نه و ایان نفرموده ام در حین ظهور
 با آنچه در بیان نازل شد از او محبت نشود و ایان نفرموده
 بحروفات بیان که اول خلق بیانند از ان جمال قدم حق
 نمایند و ایان نفرموده ام کل بیان و رقابت از او را
 جنت نردان شجره احدیت ایان نفرموده ام که او قادر است
 بر آنکه نفسی را که اعلی است از کل خلق در فرماید و ایان
 نفرموده ام که کل بیان خلق او بند در ظهور قبل الوتیه
 جمیع را تصدیق مینماید چه که کل در الواح بیان منصفی
 نازل و مسطور مع این وصایای صحیح و نصیحت صحیح
 ۳۶۲

متقنه بجه دليل و رفاهان با بخیال مبارک سیف جفا کشید
 و جمع برهنگ حرمتش قیام نموده آید و از او سفک هم
 مطهرش کرده آید و از جمیع اشطار با سیان تفنا و هم
 آورده آید مع آنکه بعضی ظاهراً شده که من از قبل بیان
 ظاهر شده ام و هم چنین از قبل بر حقان و اول الله
 و از قبل و قبل قبل و مع اگر گویند از کجا این آیات من
 عند الله است میگویم همان دلیل که آیات مراد و اک
 نموده آید که من عند الله است مع آنکه جمیع مقررید که این
 آیات در بعید در کل اقطار منتشر و در کل صحن با ایست
 تکلم فرموده که کل نزدیک از معلوم بوده و خواهند
 بود مع اولت شما انفسی بلکه حجاب با معنی است او را
 رتب آخذ نموده آید بعضی متمسک مشک آید که من او را
 شمره خوانده ام مع آنکه در کتاب من نازل که اگر مشاهده
 شود بر من نصف یا و رقی و غیری که معین نماید از
 برای آن شمس ظهور در یوم ظهور او نیست از من و
 راجع نشود بسوی من و بعضی متمسک که من او را
 مراتب اعلم نموده ام مع آنکه صد مرتب امثال او بنص
 من از علی بن ابی طالب شمس ظاهر و مشرق و طال آنکه امران
 مرادند هم در اضاغه آید بر فرض تسلیم که او ان مراتب
 شک

مشک نیست که بقول من او را مراتب دانسته آید و من مصداق
 فرموده ام که از اضاغه نازل مشک در کتاب از ان مظهر و
 الازاب تجرب نماید هم چنین فرموده ام که طور یون
 نزلان ظهور اعظم است و کاشی می شود و صد مرتب از
 امثال ان برای انزه نفسی از ان نفس من هو و یه نفس قران ان
 اعتدیه معدوم صرف نموده و خواهد شد بود و اگر گویند که
 این مراتب هم مال همین غیری را نموده مشک نیست که
 این قول تکذیب نموده چه که محض من نازل فرموده ام که
 اگر مراتب دعوی من غایب نزل شمس و اضاغه است که او
 شبی است از ان باز همین بیان من مستحق که مراتب مشک
 زعم شما دعوی شبی و خواهد بود و همین نفس ان
 او را این ایام دلیل یک بیان است چه که بعد از ان
 اشارت شمس از مرتب اضاغه انفسه و بیضا که در دست
 استکارا که از ان نزل ان و این آیات مشک مشک و ان
 از شما هم متابعت او نموده آید انکم یا ما ان البیان تم
 لکم یا ما ان البیان ثم انکم یا ما ان البیان ثم انکم ان
 ان فی الاخره لان من خلکم ذاب قلوب و احترق کبدی
 نزل حسانی و تقطعت اعصابی و ترکت ارضی
 و افتر جلدی و افترت نفسی و جنت کین و فوج

سری و حزن ظاهری و باطنی و اولی و امزی آنچه نشاد کر
 نموده و بیجا نماند بمن نسبت میدهند و بقول من او است
 مشاء اید و محبت نفس من بپایان ثابت و مخصوص فرمود
 بپایان از نفس حزن محبت نمانید ام در بعد از آن باقی
 عذر رتبت کون و باقی حبل تشبثون با من ناظر نیستید
 و نفع الله را نپذیرفتید نفسی را که حال بخار با الله است
 با سبی از اسماء موسوم نموده بنفس من بخار به و بخار که مهمما
 مع آنکه مظاهر کل اسماء از انصاف فرموده ام که در آن ظهور
 عز تقدیر خادمند و طائف چنانچه فرموده ام ان اقول
 انه و احد فذلک اسم من اسمائه وان اقول انه سبح فذلک
 ذلک الاسم اسم من اسمائه وان اقول انه قد و سر هو الی
 یجلی بذلک الاسم با مثاله وان اقول انه عز و فکل عز
 ما جلا علو عزته وان اقول انه محبوب فکل محبوب قد
 فی حب عرفانه و جلال عزته وان اقول انه همیم هو الی
 من یتدل بوم ظهوره قد جعله الله همیما علی کل شیء ما اثر
 وان اقول انه فیوم بذلک مظهر احد من قوام بساط احد
 فتعالی تعالی ذکر ثم تعالی تعالی شانه که معنی پارسون
 اینست که اگر بگویم او احد است این واحد یکی از اسماء
 او بوده اگر بگویم او سبح است محل ظهور این اسم

از اسماء او نبوده اگر بگویم او قد و سر است او است انصاف
 نفسی که تجلی فرموده و میفرمایند ما این اسم با مثال او اگر بگویم
 او عز و است هر عز بزی شاهد است از برای علو عزت او
 و اگر بگویم او محبوب است هر محبوبی شوق نموده پرده قلبی
 در دوستی و محبت او و اگر بگویم او همیم است او است ان
 سلطانیکه هر نفسی است لاله نماید بدلیل او در یوم ظهور
 او تحقیق میکرد اند او را خدا همیم من کل شیء با مر او و اگر
 بگویم او قیوم است پس این منظم یکی از آن منین بساط احد
 او است مع آنکه با این بصر جمیع اسماء حسی را از حد ام
 در کسر ذکر نمودم و ان جوهر مقصود و طلعت موعود را
 از کل مقدس و منزه و مبرامع ذلک اسمی از کتابین
 اخذ نموده اید و بان اسم تشبث نموده وارد آورده اید
 آنچه را که هیچ ملتی از قبل وارد دنیا آورده کن ذلک نطق
 لسان الله الملك المقدر العلی العظیم این بیانات
 نقطه اولی روح مناسوا فذاه ایا نفسی قادر است بر حوا
 لا والله بل جمیع من فعل و فعل و ترسنا ریم چه که نفسی که
 مقبل شده اند علی ما هو علی بشری اقبال قیام تنقیر
 و نفوس معرضین معلوم که چه از کتاب نموده و میباید
 مع آنکه بعضی نقطه اولی جمیع اسماء حسنی از همیم

و فوقان و دینان جمع نفوس هستند که در امر این ظهور
 بدیع بینه خود این ظهور استلال نمایند بگویند که نقطه
 کن نشان نفوسیکه بیان و قلم در اثبات این ظهور است
 استلال نموده و نوشته اند آنچه را که بران قلوب مجرد القا
 شد تا الله انهم من اهل الخلق و ابراهیم بحیث ما سبهم احد
 من قبل و لکن یسبهم نفس من الاخرین ای نفس اماره
 چرا بد کنان نفوس مشغول شدی و اظها را بخیر در خوا
 نمودی و تنبیه نمودی از فعل نفوسی که در سبیل این
 امر جان دادند و فعل هر یک در اثبات این ظهور استلال
 اصنع برهان بود واضح و تحقیق لا یشع بین السموات و الارض
 از جمله محبوب الله است و اجناب افاضت را تحصیل زواره
 که بدست خود حبال هذا الظهور و سرفرا نمود و هیچ نفسی
 در زهد و تقوی و ورع و فضل و علم او با الله منازرت
 از فعل چنین نفسی محتمل نشدی و ذکر نفوسی که
 حال معلوم نیست که در چه صراط قائم بین بدی و
 فرستاده و لعل الله یؤتیهم علی امره و ینقطعهم عنک
 و عن امثالک و یجعلهم من المخلصین باری لازم شد
 که تفصیل جناب سید شمسید علیه بهاء الله و علیه
 الله و علیه نور الله و علیه کبریا الله و علیه سرافقه
 علیه

عظمه الله و علیه ضیاء الله و علیه شفاء الله و شفاء کل شیء
 و شفاء العالمین در این مقام ذکر شود که شاید مطلع شوی
 بر این نفوسی که نقطه بیان جل اقتداره خبر فرموده که قبل
 از ظهور ان شمس احدیه بنا رجس مشعل شوند چنانچه
 مخاطب الطهور بعد میفرمایند که مضمون پارسی از این
 قول عز اعرافه اگر چه عباد کل از تو محجوب بوده و خواهند
 و لکن از برای تو عبادی هم خواهد خلق شد که قبل از ظهور
 تو بنا رجس مشعل کردند چنانچه سید مذکور قبل
 از ظهور مشعل شده و البته امثال ان نفس هم ظاهر
 شد و لو انهم و امثالکم تنكرون او تکفرون حکایت این
 شمس پیدانگه وارد عراق شدند و در جوار بیت اعظم بیت
 امجد رضا علیه بهاء الله منزل و مقر گرفتند اسم مذکور
 از حضرت اموی مستدعی شد که وقتی از اوقات بیت
 او تشریف ببرد چند روز تاخیر افتاد و در جوار بیت
 فرمودند تا آنکه یومی از ایام قبول فرموده و با آن مقر
 تشریف بردند و جناب مذکور بقدر استطاعت خود
 مجلسی راست و چند سینی از مرکبات و میوه و حلوا
 بحضور آورد اذ التوجه وجه الله الی وجه الذی استشهد
 فی سبیله و خاطبه تعالی و کل من احضره بین یدین من

آلاء الله ونعمائه انه تكلم بين يدي الله مخضوع وخشوع -
 وصريح واثابة وقال اريد من بديع مواهب بلان تزفني
 من نعمائك الروحانية اذا اشتغل وجه الروح ثم قال
 فقال يا عبد و امر عليه اما وجهه لم تكلم لسان الله
 بكلمات يترشح منها رشحات المعاني على كل ما كان ضاهياً
 طاقاً ام قد انصفها او اذكرها ولم ادر ما انفق عليه يد العباد
 من نعمائه المكنونة الروحانية بحيث استجبت منها انفسه
 وروح وكيونته وذا انه واخذت غلبات الشوق على شفا
 غفل عن نفسه وعن كل من في السموات والارضين فوجه
 لبتة وجهه الى محبوب الغالين الى ان انتهى المجلس وبعث
 الى مقرة ولكن انه بعد استماع كلمات الله وانه انما
 اراد ما شهد احد في نفسه مكوناً في اذ وقفت عليه
 معدودات وفي كل حين يزداد شوقه ويشد شغفه
 بالله بارئ الى ان حضر في فجر يوم من الايام وكس بجانه
 فناء البيت ورجع واخذ سكباً ونجى عن العباد و
 خرج عن المدينة الى ورد شاطي الشطاطام مقبلاً الى
 البيت ببداخذ لثامه وبداخر قطع حجر حجاب الله القيد
 الموهين القيتوم اذا ارتفع بين الناس وضوءاً ولدت
 الصياح من كل التنوس واجتمعوا في حوله خلق كبير

وادوات التكين كان بيده ووضع يده على صدره فخير
 بذلك كل الوجود ثم اهل ملا الاعلى ثم اهل ميدان الكبر
 ثم اهل ملكوت الاسما وجبروت البقا وكلهم صلوا عليه و
 كبروا على وجهه ونزلوا عليه وطافوا في حوله واستسقوا
 روايح حبه واني لو اذكر ما ظهر في ذلك اليوم انك لن تقبل
 ولن تستطيع ان تعرف وكان الله على ما اقول مهيئاً
 پارسي ذكر ميثودك سيد من كور بعد از ورود حضرت الهي
 عذای روحانی طلب نمود فرمود ندبنا و در مقابلتین
 بعد از جلوس بیاناتی فرمودند فوالله سكر فرمغانی
 كلمات الهیه چنان جندش نمود که از خود و کونین غافل
 گشت و اگر غالین اراده نمایند که تفصیل از مجلس را ذکر
 کنند و یا بوصفان کور معانی که از بحر بیان طلعتند
 طاری شد مشغول شوند البته خود را عاجز مشاهده نمایند
 و بیانی کلمات الله در قلب مقبل الى الله مؤثر افشا
 که جمیع ارکانش بنده محبت الهي مشغول و دیگر حق عالم است
 که با وجه عنایت شد مذاق ما لا عرفه احد الا الله العليم
 الخبير و بعد مجلس منقضاء شد جمال الهي تشریف بردند
 ولكن ان سید در کل حین ایشان بديع ظاهر و بیانی حبت
 الله اخذ من نمود که بالاخره از اکل و شرب منقطع شد

با خیالت بوده تا آنکه در یومی اشعاری در مدح الله گفته
 و با خطاب داده و الان موجود اگر نفعی ملاحظه نمایند
 از اشتغال کینونت ان ساجد قدس مطلع میشود تا آنکه
 یومی از ایام در اول فجر برخواستند و به بیت اعظم توجه نمودند
 و بعد از آن خود فناء اطهر بیت را بخاروب نمودند و بعد
 تیغی اخذ نمودند و به بیت الحمد رضاهم رفته و دیدند خود
 و بمقبره بانگاه دوست نشناخت منقطعاً هر یک از
 السموات والارضین و در ان حین توجه جمیع ملکیه
 در حوش بوده و با او بقره بانگاه توجه نمودند تا آنکه در
 مدینه ضربت مطابله بیت مدیت خود حیره مبارک
 خود را قطع نمودند و کعبه ربه و شغفانی و در وضو
 لوصاله و راضیا لقضاء و مقبله الی حرم و صلوه و بعد
 در مدینه این امر شهرت نمود بنائیکه کل امتاع نمودند
 و تفنگچی باشی با جمعی از عرب و عجم توجه بان مقبره
 مشاهده نمودند که ان همگی مقتدر خوابید و تیغ در
 دستش و با خیالت جان نذا نموده بعد از ملاحظه کل
 متحیر شدند و همان فعل بسببند که چند نفر از اعدا
 از افعال خود نادمند که حجت الهی بر ایشانند و در هیچ
 عصری چنین امری واقع نشد طال ملاحظه کن که اسم
 این

این نفس مبارک هم اسمعیل بوده و لکن این اسمعیل از قرآن
 دوست زند بر نکت و خان در رهش ایشار نمود تو الله
 این جعل حجت است بر کل من فی السموات والارض و لکن
 تونیابی و امثال تونیابند تو را چه با این عواله تو برود ذکر
 وصایت مجسوله کن و در ان مقام تحقیق کن و رساله بنویس و
 هم چنین نفوس دیگر که در این ظمهور جان داده اند و تا مقبره
 قره بانگاه بند که محبوب ناطق بوده اند ذکر این نفوس را که
 مثل شموس مشرقه ما بین ناس مشرق و مغرب اند بعضاً
 علی الله نهوده و مینویسی که جواب فلان و فلان را چه بگو
 ند خسران اینهم گفته با آیات الله و اشعورک و امثالک فی
 الدنيا والاخره و ان التار متوهم قبش متوی المنکرین و
 اینکه نوشته که چه جواب گویم که فلانها هر روز بیکدیگر میبندند
 و یکی را حق میدانند و باطل می نمایند این حقیقت که ذکر نمود
 لا زال خلق بوده بعضی از تا بصراهما مفقودند و بعد
 از طغیان و عزرد و اعراض از تیر از او اخذ شده خند
 زمام القام لان بما جرى منه یلعنک اهل مالک القدم
 و یشهد بدلائل ان الله الصادق الناطق الامین
 میفرماید خود یون در کتبه اخری عند شیخ من فلان نور
 الهی من الحرامیت و لا شیئ میبندند تو تازه ذکر منیا

که چگونه میشود مرآت علی زعم تو باطل شود و یا نزهت باطل
 کردد منصوص است که بسا تجزیه اثبات که در ظهور و عبودیت
 از شجره نفعی میشود و یوحال بلیت ثمره بزعم خود چسبید و
 متمسک شد لو یکون ثمره حقیقتیه باعراضها سقطت عن
 مسدده الالهیه و رجعت الی اقل مغزها فی النار و رجعت
 الی بیان از نقطه بیان و طلعت دهن و نفس سخنان
 من فی غمالت الاکوان و الامکان فانه ذکر میشود که
 حیاتی و دست تقدی سیرادق علم و عرض الهی در
 نمانی اگر چه تو و امثال تو عند الله از محرومین محسوب
 و لکن وجوب بیان بمقربین بوده و خواهد بود قال رسول
 الحق و احبل اللهم تلك الشجرة کما لها النظم من ما بها
 ثمرات ما قد خلق الله فیها لمن فدا الله ان یظهر به سا
 اراد فاقنی انا و عزتک ما اردت ان یکون علی ملک تشجره
 من غصن و لا ورق و لا ثمر ان یجعله یوم ظهوره و لا
 یسقط به بما یبغی له لو علو ظهوره و سمو سمو بطور و
 ان شهدت یا الهی علی من غصن او ورق او ثمره
 ل یوم ظهوره فاقطعه اللهم عن تلك الشجرة فانما یسقط
 و لا یرجع الی انتهی نفسی فذا اوردی منه و ستری من
 و ظاهر و فناء و باطن فداء و الملك و الملكوت فداء

و العذرة و اللآهوت فداء و العز و الیا قوت فداء و الظهور
 فالتاسوت فداء و ما خلق فی ممالک العدم فداء لانه روحی
 فداء ما تحرك فله لآ فی هذا التکر الیدیع و هذا الظهور التنا
 المنیع و هذا العلو المتعالی الرفیع و هذه الثمره المشرقة النیر
 و هذا الامر الظاهر الباهر العزیز المنیع قدی تفکر کن که چه
 میفرمایان نقطه وجود و جمال معبود میفرماید ای پرورد
 من اراده نکرده ام اینکه باقی بماند بر این شجره از غصن و ورق
 و ثمری که سا جلد نشود از برای او یوم ظهور او و تسبیح نما
 یور با بان منظر ظهور و با بچه سزاوار است از برای علو علو
 ظهور او و سمو سمو بطور او و میفرماید که ما هدیه تو
 تو ای پروردگار من بر من از غصن و ورق و ثمری که سا
 نشود از برای او یوم ظهور او پس قطع کن او را ای پروردگار
 از این شجره بیدستی که او نبوده است از من و از آنچه
 بسوی من قدری تفکر نما ثمره شجره حقیقت در ظهور
 قبل از است که کل اهل بیان در ظل این شجره ساکن نظر
 این بوده اصل مقصود از آنچه تقدیر شد در شجره قبل
 حال هر نفسی بان مقام فایز شد از آثار و اوقات و
 اعضا و ما قدر لها منذ کورد من دون ان سا قبط
 و مقطوع حال قدی نوحه نما بر ثمره که من در دن الله ا

نموده و اگر عمر حقیقی باشد بنص نطقه بیان که میفرماید
 اگر حق را در یوم ظهور تصدیق نمایم از من نبوده و دعوی
 بود مع این بیان واضح لایح اشکارتعجب مینماید که چگونه
 میشود عمر باطل کرد و یا ناقص شود حال غفلت از آن
 مشاهده کن و نشان خود و مرشدت را بگو ای حق تعالی
 جمله هنوز بالغ نشد چه که اگر بالغ بودی یا این کلمات
 نمیشدی فاقک و بما عندک و بما استدلک و بنا
 تکون مسرور به الیوم بالغین اما منکده بظهور بقیعتنا
 عار و نشد و بر لعراش نمکین و قارمکن نزد تو و من
 نویسم مشکل است حرق این حجیات و لکن از برای
 حق حیرت نماند نفوسی هست که بنفحاتش جمع احباب
 حرق نمایند و ایشانند آن نفوس که کل نفس ایشان
 بنکرا اهل بیان و مع چنین کلمات ایشان و انحال دنیا
 و عرفان ایشان چنانچه نطقه بیان میفرماید که نطقه
 یکسان ظهور بعد اقای است از کل من فی السیاق و
 الذی لا اله الا هو که اگر در همین بیان نطقه بیان تفکر
 نمایند جمیع از کل من فی السموات و الارض و فی الارض
 نفس و ذات خود منقطع شد بشرط احدی تو خیر نماید
 و این کلمه بسیار بزرگ است و انتم تفکر و در چه فکر
 عظیم

عظیم نباشد چگونه چنین میان از منزل بیان ظاهر میشود
 اذ انهم بان صدق امه العلی العظیم چه که اگر اقوی
 از کل خلق نباشد نمیتواند این سخات او هام را حرق نماید
 و این اصنام کبیره را بقوه خلیل فاق بشکند کجا است مقام
 این عباد و مقام عباد قبل هو لا عباد یصلین علمیم
 اعلی الا علی ثم حقایق الاشیا و لکن انهم لا شعرون
 و اینکه بقلم غل و افتر نوشته که بعضی مردم نسبت عصیان
 بحال همی میدهند و نوشته اینچاقم حیا مینماید از ذکر
 کلنا ذکر کرد بصرح جمیع این کلمات بدان ملحق کرد
 بتواند آموخته و نوشته و الذی تکلم بذلك افتری علی الله
 المومنین الخیر و انما طوبک ملئکة التقدیر من فرود
 الاعظم و یقول یا ایها الشریک صد انک بقطره من بحر
 تقدسیه خلقتنا و بعثنا و جعلنا الله مطهر عن ذلک
 عزیز و منزها عن ذکرنا سوا و اذ استجبه و نقد سنه فی
 ذلنا المقر الاعظم اعظم ثم یطوبک ملئکة التزیه من
 جنة الا علی و یقولن خذ قلبک یا ایها الشریک بالله ما
 بهبوب من اریاح تزیهه قد بعثنا و خلقتنا و اذا
 تزیهته و نستجبه و نقد سنه فی هذا المقام الذی
 جعله الله مطهر عن ذکرک و شایک و عرفانک و عرفان

العالمين ثم يطالب ملكة التوحيد في جنة الامم بدي
 فاستجى يا ايها العزير عن الله قد خلقنا الله من غير
 وانقطعنا عن كل ذكر دون ذكره واذ ان في هذه
 الاعظم ونذكره ونحمله في كل بكور واصيله في جليلك
 اهل جنة الامم ويقولون يا ايها العاقل عن ذكر الله
 بنفسنا انا خلقنا ابا الم الذي جرف من قلبه العزيز بسبح
 وانه هو الذي امره قلم الاعلى على الا لوح كل الراد
 وانه هو الحاكم على ما يريد انة لا يسئل عما فعل وما سواه
 يسئلون لو انت من العالمين انة هو المتكلم بنفسه
 يفعل ما يشاء بسطانه ليس لاحد ان يعترض عليه وانما
 الاعتراض يرجع الى نفسك الشوق البعيد ما احببت
 احبب منك من ملا القبلت فاقصبا رغلك اشقت
 نارا لتعير خضف عن الله ولا تنب اليها يا لم ينسك
 وهوبك ولا تكن من المشركين فاقه يشهد بقلبه
 كل الدارات ثم بتزبه كل الاثنا وجرده بعد
 ملا الاعلى وبوحيدة اة اهل مداين القبا ان يحكم
 لغير الشرك حكم التوحيد فيقدر بسطانه العتد العتد
 ولو يريد ان يبدل لذنوب المكاتب بكلمة من عنده
 كما در اباره وانما الجزئيات كوشان امثالها يا ايها

الذي جعلت نفسك محروما عن نعمات الله في هذه الايام
 الابديع البديع اتيتك ولعرفتك اما عرفت بان الحكم
 يظهر منه ولا يرجع اليه حكم احد وانه هو الا مرفق ازل الا اذا
 ولا يجوز عليه امر احد لان كل قضاء عنده وخلقوا بقوله
 العزيز البديع هل ينبغي لورقة التي سقطت من الشوك
 واصفرت من هواء نفسها يعترض على سيرة الحق ينطق
 كل ورقة منها بان لا الا هو العزيز المتعالي العليم الحكيم
 هل ينبغي للعدم ان يعترض على سلطان العدم او يقين
 له قوانين نفسه لا قوت نفسه العظم اذا اجمع
 فولى ثم استغفرب وام عرك لعل الله يعفرك ويظهرك
 عما ابتليت به وينقطعك عن نفسك وهوبك وتقر بك
 الى ما هو خير لك عن ملكوت السموات والارضين
 فواقه ما اردت فيما ذكرت الا تضيق امر الله ونسئل
 بان يضيئك ثم الذين ايدوك على ما فعلت واركت
 وانه لعل كل شيء قد يران عبدا ملجأ غوده اكر حواب
 ذكر نشود بهم ان استك بعض اذ نفوس ضعيفه بان كل
 جعلت ارحم محروم مانمدا واكر ذكر نشود واقه الذي لا
 الا هو فطرت اصلية راضية بنشود كما ذكر الله غاظر
 شود وبكلمات مشركين توخر نمايد ولكن حجاب تكلف

اینست آنچه گفته اید جواب ذکر شود لعل آن محمولات معانی
 عباد و سلطان بوم میعاد حجاب نکرده و از این کلمات که
 بتوالقا عوده مقصودی نداشته مگر آنکه بعضی نفوس را
 از شرط فردوس منع نمایند و عباد را بام کلمات صیدند
 در دوازده سنه بوقت در عراق جمیع میدانند که مخیرند
 حیدر و محمد فرموده اند تا آنکه بعضی فواحش را از ما برین این
 طایفه برداشتنند و اگر هم نغوز با الله بعضی مرتکب شده اند
 در سر بوده فوالله یا غافل مطلع نیستی که بر چه مقرر است
 اعتراضات عوده لو تعرف لتهلك نفسك بیز
 علت و سبب اعظم که در دست جمال الهی از میرزایحیی را^{۴۵}
 الذی له الا الهوا این بوده که در حرر نقطه اولی روح
 ما سواه ندان تصرف نمود با اینکه در کل کتب سماوی
 حرام است و بی شری او بمقامی رسیده که حضور رزوا
 خود را در مکتوبات خود حرام نموده مع ذلک دست
 تعدی و حیانت بجزر مظهر ملوک علام کتوده فاع
 له و کوفاته و کاش بنفس خود قناعت مینمود بلکه او را
 بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل با
 شنیده و میدانند سیئات او را باید از معاشرین او
 بیوال نمود و از اینها ناگزشته عجب در این است که همین قند

که نوشته

که نوشته دلیلش است واضح و برهانی است قاطع بر حقیقت
 این امر و تو هنوز مستعز نشد نفسی که خود تو میدان
 که از اهل علم و زهد نبوده و از عرفا و در باب عجا^{نه}یم محسوس
 و بقول تو با امثال شیرالدوله معاشر بوده و بعد از گفته
 که بز معانی الهیه من غیر حجرات از او جاری و مشهور است
 ربانیه از افق اراده اش مشرق و مضمی ای فی انصنا
 این معانی است فوق کل مقام لو تون من المنصفین
 این فضل اکبر را حقیر شمرده و بحیال خود این کلمات را
 بجهت اغوی ناس ذکر کرده تا خطات یا ایتها المبرر الهی
 هر عاقل بصیری که بشود التبه در امر الله ثابت تر مستقیم
 شده و خواهد شد نارسی فکر دیگر برای نمود نموده که این
 و سار سرد را نفس خناسیه اثر نماید در انفس در حجاب^{ته}
 فلوسبک در محدوده نماید با این کلمات کن بکلامه از
 ذکر سلطان احدی مغافل شوند و لکن انفس محرره بجان
 بشر در حق تو خیره نماید حال از تو میسریم اگر نفسی از ما
 قومی که ابد معرفت بعلم نبوده و باسم فضل و عمل ما
 ناس مشهوره و بر خیزد و بجواهر کلمات الله ناخوش شود
 چنانچه شنیده و میشنود این نفس اعظم است و یا نسلیه
 در میان اهل علم تربیت شود مشکلی نیست که اول ریح

نمود چه که او بصرف قدرت الهیة ظاهر خوب است که محل
اجلاله از لسان خود شما کلمات ظاهر فرموده که منبر
در معرفت امثال آن نفوس کافی بوده و خواهد بود
حق محل اینگونه اعتراضات بود چه با وجود حق تعالی
مؤذند که با خالین و عشارین بخال و مؤمن است
فواکه بر این نظم و معوضاتیای نقطه بیان جل براره
ملایای وارد شده که بر احدی از مظاهر قبل وارد شده
بلایای اولین و آخرین معادله نماید با همین فرست
که بساحت اقدس رسال داشته با آنکه از هیچ امری
نبوده و نسیق و محض هوی و مجرد نفس نکرده و این
از زبانی است که مشهور شده و لکن بلایای بزرگ
وارد که احدی محض آن نه الا الله چنانچه در توحید
جو دعلیه بنیاد التعلیل این نازل که واقعه که با ملامت
کذاخته قوله جل که بانه امک را تبق و طامرت جو صغر
مجرس کونی و جبل صطباری فکر ما انا حق علی الخیر
بین السموات و الارضین و لکن چه فایده که الملتی در
العاقدون مثل ان است که عند لیج از برای که نه
نماید بسئل الله بان یظهر الارض من جلت حدس
الذینهم كانوا معك و انه لیمی بعموات السالطین خذ

انقدر معلوم شده که بقول اخیث ناس و اذاهم از حق مجرب
شده و شجره نفس و هوی متمسک و دیگر نوشته بود
که در مجملها صعب میشود که جمال بهمی بنای فساد
گذاشته اند و مشهور شده که اول برادرش با قائم
کرده با اسم او نانی بخت حالا او را در کرده میخواهند
بجو رند آنتهی لعن الله من العاک و لعن الله من کذب
و اقتری ثم بغی و الهی ثم کفر و اشقی و الله نیب از اس
احق یافته جمع میدانند که ایشان حساب لامرد
ابن براق شریف او در بند و میرزا یحیی بعد از مقدمه
ارض طار و از غوده براق آمد قل ان یا ایها المشران
الذی انفق روحه فی سبیل الله و کان ین یدی النبا
و در دعلیه فی کل جن سهام القضا ما لم یحییها احد الا
الله الملك العلم الخبیر و قام علیه اکثر الناس فی ایام النبی
کان فی العراق علی کل یوم ینادی منهم بان یاخذ
و یرسلوه الی ارض الطا و منهم من قال تنوفت غیر قوی
فی الشط و منهم من قال یغنیه الذل و کان الله علی
ذلک لشهید و علم و بکت علیه عیون کل الاشیا بما
مسته الباساء و الضراء و انک کتبت ما کتبت الا
لعنة الله علی الکاذبین کل الاشیا شاهد و کواهد که

در سنین توقف در عراق بعد امید جان نبود و در کل
 بیای جدیدی ملا و مع ذلك اما ان نفوس منته
 ذکر نان و اجل می نمایند ملاحظه کن که چه قدر از عقل
 ظاهر مردم شد و الله هر نفسی کلمات در ملاحظه
 هر چه را ظاهر و آشکار در تو مشاء من غیر لید سلطان
 نفسی که عاجز است و کله پارسی را عبارات حسن تر
 نماید اعتراض علی الذی باراده منه خلق قلم الاعلی و غیر
 الصبر الذی به استجذبت قلوب ما کانا بهما نین
 اوتک و بما ظهرفک و لکن از این مردم غافل بعد
 که همین کلمات نور ابر کلمات حق بر جمع دهد چنانچه
 سنین لایماتیه لها عمل را بر حق بر جمع داده و بر سنی
 و ظالم بان مشغولند بسیار و حقیقت که انسان به
 کلمات بالایقه نغم نماید چه که کلمات خاکید از نفس
 انسانی لذا کلمات اهل منظر اکبر مرتین است بطراز
 ادب نسل الله بان لا یجعلننا عزایا من هذا التوبه
 به بنظر قدر انسان بین ملا الاکوان و امتیاز
 عن الحيوان ثم نسله بان یقرینا الیه و یقطعنا عن ذویه
 و یطرزنا عن دواجی الوهم و التقليد و یجعلننا من الذی
 قالوا الله ربنا ثم استقاموا و ما منعهم استمراة الخلاق

اجمین

لجمعین ولا شماتة العافلین اللهم یا الهی ففتح ابصار
 هؤلاء لیردک ظاهرا من خلقک و مشرقا فی ملکک و
 اتمک یا الهی لو ففتح ابصارهم ما ابتلیت باسئرا
 و احجار طونهم و سهام او ضاهمهم كما ففتح ابصار
 احتیاطک و عرفتهم ما لا عرفته در وهم و اتمک لو کشف
 الحجابات لهم كما کشف عن وجوههم ما اجنبوا و ما
 اعترضوا فاما استرت عن هؤلاء و کشف لاحتیاطک
 لذا ارتفع ضیغ العافلین من برئیک و صریح التوبه
 من اهل ملکک از اسئک بنفسک بان تکشف
 لهم حجابات التي منعهم عن عرفانک و عرفان مظهر
 نفسک لجمع کل علی شاطی بحر توحیدک و مقتر عز
 تقدیرک و تقدیدک و انک انت علی مناف آفت
 انانکه ذکر نموده اند که ایشان مان با اسم او درست
 نموده و الله خجلت میران ذکر چنین نفوس را
 ردلی و ان خود سید محمد چیست است این از کلام
 از کار اولی الخایه نموده و نحو اشد بود و هر نفسی
 چنین کلمه تکلم نموده مثل انت که کسی بگوید نفس
 از ظلمت متراشده و یا عند لب از زاع نغم
 اموخته و یا قطعنه با قوت از بحر کبضیا و لون

عاشقانه

کرده چه فایده که ان غافل مطلع نیت و نفوس که
ملائین بوده جمیع را تکذیب نموده اند که منادا
حرف صدق بمیان آید و ناسر بشوند سید محمدی
که والله العظیم افتخار می نمود که در حضور مبارک
بایستد حال آمده و اینگونه مفتریات نسبت بحق
داده حمد خدا را که این عباد بغیر حق و راسته
تکلم ننموده و نحو اھم نمود و دین بد نیامداد بد
نموده ایم و از حق چشم پوشیده ایم جمیع شرک منما
که با ایمان بالله در این ظهور یافت شده اند و این
عبد نا حق بالیتنی ما و ولدت من امی و لو ولدت
ما رضعت و لو رضعت ما اشد ظھری فی الیت
گفت من الهان دین در هر نفسی که اقل من ذر حبت
الله باشد راضی نشد و نحو اھد بشد که چنین
امور مشاهده نماید الی الله فوضنا الامر و علیہ
توکلنا و نسل من بدایع جوده بان یوقننا علی
الافرار بوحدانیتہ و الاعتراف بفر دانیتہ و
یقطعنا عن ذنوبنا و لعل کل شیء قدیر ^{نسل}
باسم الذی بہ فصل بین الحق و الباطل بان تو
علی ذکره و عرفان مظهر نفسہ و بطرک عن اشارت

هو لا الكاذبین فوالله الذی لا اله الا هو یلایا
در این ارض وارد که احدی قادر بر احصای ان
نه بکرات فرموده اند آنچه در سخن و تحت سواد
و اغلال بوده ام و در دست مشرکین مبتلا بشانکه
دیار بد یار برده اند و سرو پای برهنه از محل محل
کشیده اند هیچکدام از بلا محسوب نه اعظم بلتیه
که در ابتداء شبیه ندانسته و نخواهد داشت آن
که حق بدست ظالمی که باسم عدل معروف است
مبتلا شود چه که ان بی انصاف اعتماد اعلی
الارض لا یخاف ولا یبالی یفعل ما یامر التضرع
الموی چنانچه مشاهده میشود نفسی و آنکه از همه
تر بیت و حفظ نمودم بعد استکبار اعلی الله
و اعراضا منه و اعتراضا علیه وارد آورده آنچه را
هیچ ظالمی وارد نیاورده و علت این ظلم اطین
از عباد غافلین بوده چه که اگر موقن بود با اینکه نا
صاحب بصیرند و اعمالش را تصدیق نمینمایند
اعمال او نکاب نمینماید لزال با کثری از عباد هر قدر
عنایت بیشتر شد بیشتر بکفران قیام نموده اند
حکایت شیطان از قبل ذکر شد که در هر یک

X

از تموات با سببی معروف و در ملکوت اعلیٰ کمال ^{صف}
 موضوع و فرقی ندارد قیام و رکوع و صعود و سجود بود
 و بعد چنان شد که بر مراد خالس و عباد را از
 سطر رحمن منع می نمود و گناش ارضی مشرک در این ایام
 باین مقدار کفایت می نمودند لا فوالزی نفسی
 بیک لکن عطر بنفهم الا شربیدی و کان
 الشیطان استغاذ من یدی الرحمن منهم و من اعالم
 و لکن الناس هم لا یفقهون ولا یسعون معلوم شد
 که مقصود از اجیل که از قلم نخست جاری شده
 چه بوده هرگز اشیاء فانیه و زخارف دنیوی در میان
 نبوده گو یا مقصود در راهی که در هر شهر از باب عالی
 مخصوص حدام میفرستاده اند بوده اگر این است
 حال که راجع بمشرك بالله شده و بمحبوب خود فانیند
 اولم و کنیا هم و لو فاهم از باب الله منقطع شده
 و هر بابی توجه نموده و الفجا نموده اند و از حال قدم
 شکایت کرده اند تا آنکه بمطلوب خود رسیدند
 خوب حق یافتی محکم متمسک شو که شاید متابعت
 آن نفوس با سفل الثیران وارد شوی ای غافل ^{بین}
 رذیله که باطلاع نفسی ملحدت مخصوص زخارف ^{مقدار} چه

بذلت نموده اند و تصبیح امر کرده اند مع ذلك خیر ^{نفس}
 حق دانسته و از حتی که ابد اعتنا بنفسی نفروده بلکه
 خدا مشرعتنا داشته اند معرض شده لعن الله من ^{شهد}
 ربهان الله و انکره و عرف تزیهه عما سواه و اعرض ^{عنه}
 ای ملا بیان اعتراضات این مردود که بالقای میر ⁺
 یحیی و سید محمد نوشته مخصوص ذکر شد تا ملاحظه
 که چه مقدار ضرر وارد شده و ادراک نماید فوجه
 و ندب نقطه اولی را بر نظم و راجح و ان جمال مبارک
 چون مطلع بوده اند بر نفوس مشرک که چه خواهند
 نمود لذا در جمیع بیان توصیای ای ^{لا یحیی کل} صحت
 فرموده اند و دشانی تا کافر فرموده اند که فوالزی
 ممکن نه چنانچه از قلم اعلیٰ نازل که جمیع بکمال تقدیر
 تنزیه خود را مقدس و منزّه نمایند و هم چنین لها
 و اسباب بیت را که مناد لحاظ الله در همین ظهور
 شی غیر محبوب افتد و همان قدر سبب عزت قلب
 اطهر گردد با این وصایا نشان اهل بیان را ملاحظه
 نمایند که مخصوص رسا اهل ردیه نوشته و عمقر عرش
 فرستاده اند این بیان اولوا لائمة و اولوا العزّة
 و اولوا الوفا را کافی است فوالله وارد شد آنچه ^{مقدار}

از مظاهر قبل وارد نشد و با جمع بلا یا و زنا و محرم
 وارد شد تا که و صابریم و ابدی جزئی نه و لکن زین
 امر الله قلب را احتراس است منتهی که بر جمع لازم است
 نوحه و ندبه بر امر الهی چه که بشاکی امر الله تصدیق نموده
 که فاسقه ارض را خیر النساء نامید اند ما ملاحظه کنید
 که چگونه بطلان این قوم را حق ظاهر فرموده فوائده
 بهمین بغل بر کل حجت تمام شد چه که اکثری از فاسقه
 میشناسند و را حواله طلبند و از آن خیر النساء
 الرجال را عارف شوید یعنی آن نفسی که او را سید
 النساء نوشته فوائده لعنه کل الذوات و لکن هو
 ما استعرفی بنفسه و يكون من الفرحین بشریش
 بتجاری رسیده که زوجات خود را خیر النساء نامید
 و حرم نقطه اولی را تصرف نموده و بخشید و فواید
 لهم من عذاب يوم عظیم در این مقام این آیات اید
 احلی من لسان الله العلی الابهی نازل هذا ما نزل
 حینئذ من جبروت عزعلنا یا قوم فاعلموا بانا
 اصطفنا ام نقطه اولی و آنها قد كانت من خیر
 الاماء لدى العرش مذکورا و حرم اطلاق هذا الام
 علی غیرها کذلک رقم من فاهم الاعلی فی لوح القضاء

الذی

الذی کان فی کائنات عصمه ربک محفوظا و انما کثر
 التنا و بعد ما تطلق علی ضلع النقطة التی ما خرجت
 عن حصن العصمة و ما سمتها ایدی الحائنین و کذا
 کان الامر مقتضیا و التی خانت انما خرجت عن النقطة
 و قطعت نسبتها من الهه الذی قد ذکر امر فی لوح
 مبینا قل ان الشکرین ظموا بانا اردنا ان ننسخ ما نزل
 علی نقطة البیان فل یورثی الرحمن لو زید کما ظنوا لیس
 لاحد ان یعترض علی الله الذی خلق کل شیء ما من عند
 و انه کان علی کل شیء قдіرا و کما نرید هو ما اراد
 الله و ما یظن من شیء هو ما ظن منه و یشهد بذلك
 موحد علیم و لکن الله اراد بهذا الظهور ان ینبئ
 ما نزل من عند نقطة البیان و یضع احکامه علی
 اعناق المرعنة من ملا الطغیان و کان فی نفسه
 الحق علی ذلک تمهیدا و انا اردنا ان نقدی
 فی سبیله کما فدی نفسه فی سبیل اتقوالله یا قوم
 ولا تقفروا علی الذی به اشرقت شمس البیان و
 ظهر حکم بین الخلائق جمیعاً فنوف نبت احکام
 و تبرهن اناره فی الارض بقدره و سلطان مبین
 الیوم خیر النساء نقطه اولی است و حرام شد

X
الطلاق ابن اسم برافاء الله وهم حين اذن دادمه
الطلاق ابن اسم بعد ما يرضع نعتة كدر فارس كند
واحصن عصمت زباني خارج نشاند وحرمة
الله و رعایت بموده و دست خائنین بديل
مزيبك نو نفس الحق و استبول عند را و حرام
اعلى و عصمت كبرى ان اخذوها يا احتباني بصد
مبين لانهما يقية الله بدينكم ان انتم من العارفين
نزل الله بان يستقيم بالعلم ما هو عليه و عصمها
عن سائر الهاتكين الذين تحركهم ارياح الفتن و الهوى
كيف يشاء اولئك هم في ضلال مبين و بان شينها
على هذا الامر و انه على كل نبي قدير باقوم انى ما
اردت فيما اقول نفسى بل نفس الله ان انتم من المنصفين
و يلقى عليكم ما اراد بكم العلى العظيم حرمت حر
الله بركل لازم در جميع احوال رعایتان محبوب
نوده و هم حين نفوسيك نفس الرحمن از ما بين
ان نفوس ظاهر بشك عز و هم و وقر و هم باقوم
ولا تكونن من العاقلين و جمع بين فصل محقق
ما دام كه حبل نسبت منقطع نشود و انت تعلم
يا الهى بانى احب هؤلاء و كل ما نسب الى نفسك

واحد

۳۹۱

و احد منهم نفحات نصير رحمتك و فوظات ثوب
عزك و مواهبك و استأق لقالم و الاجتماع معهم
و الوانته بهم اذا اسئلك يا الهى باسم الذى جعلته
سلطان الامم ما بين الارض و السماء و بكرت
اصنام النفس و الهوى و به غشلت العارفين و
الشافقين و طهرتهم عن رواج ما سواك في ملكوتك
الانك ان تستعل في صدور هؤلاء مشاغل
ليهدى بها اهل مملكك الذين هم غفلوا عن ذكرك
و ثناك و بعد و اعن مشاطي قريك و لغناك
فيا الهى لا تمنعهم عما ظهر بينهم و لا تخرمهم عما رحمت
في تلك الايام من مطاب رحمتك و غمام افضلك
ثم اسمعهم يا الهى في كل حين نعمانك و الخانك
التي ارفعته عن مقر عرش وحدانيتك و كرمت
عز و قدانيتك ثم اقبل منهم يا الهى ما ترك عنهم
في ايامك التي فيها اشرقت بشمس جمالك عن افق
مشيتك و كان ان يمضى فيها سلطان الرسل
باقدارك و عظمتك و انت ترى يا الهى بان البكا
منعوق حينئذ عن ذكرك و ثناك و ثناؤ الذين
نسبهم الى مظهر نفسك بما خطر ببالى ذكر محبوبى

۳۹۲

و مقصودی و روحانی و ذکر آیه و شواهد و غیر
یا الهی بنفوس ضعیف اسم الوفا بین الارض و السموات
محبوبی فدوی نفسی بسبب آنی کون موجود
فی ملکک بین بریتک مع آنک انت تعلم یا الهی بان
فی کل حین احت ان نفوس روحی و نفسی فی سبیل
و فی کل این انتظار هدا و لکن ادره ای حجت معت
عما اردت هو عزتک اذ انقطع الصبر منی حشا
للغنائک و طلباً لوصالک و لا تفرح نفسی الا
حین الذی تشاهد روحی محرمانی و کلما ایت
نفسی بین یدی الاعدا تک حفظتی سلطان
مشیتک و کلما اودعت جسدی تحت اید
اولی البغضانت عصمتی بقدرتک و قوتک
فلما جعلتني محروماً عما اردت فی سبیل قربت
الی ارض الی استوی علیها و لی و محبوب العنا
و مقصودی و مقصود العارفين لا متا ذرها
و اقبل ترانها و لجد منها رواج قدمک و نجات
رحمتک لعل بذلک تنکن نفسی من اضطرابها
و روحی من احراقها و جسدی من اهتزازها و استغفر
یا الهی عن کل ذلک لانه حینئذ یکون حیاتی الا حق

الابھی بنهد و یری و بذلک تشهد نفسی و روحی
و ذان و قلبی و لسانی و ظاهری و باطنی و اقلی و احر
لا اله الا انت الغزیز المتعالی المقنن المهیمن العظیم
الحکیم بدانید ایقوم که این غلام رخص در جمیع احتیاج
اراده امش ان بوده که آنچه از ظهور و بلبش نقطه بیان
روح من فی الاکوان ضاه نازل شده ثابت نماید
حرکت ننوده ام مکر رضای او چنانچه او حرکت
نفرموده مکر رضای این غلام مع آنکه کل آنچه از این
مشیت ظاهر شود نفس مشیت و اراده او بوده و هیچ
بنفسه شهید او لکن مشرکین بیان بکن نموده اند
و در بابیه های مملکه ظن مشی کرده اند چنانچه
داده اند که این غلام گفته که نقطه بیان از کبر
من خلق شده لا والله آنچه نازل شده منزل حق
تعالی سلطنته و تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی
اقتداره و تعالی عزه و تعالی رفعته و تعالی شانته
و تعالی بکانه و تعالی امر بوده و خواهد بود بگو
ای پیشرهای ارض آنچه در این ظهور نازل بعینه
همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود و این
غلام لا زال جز عبودیت صرفند و دست ندانسته

فوالذي نفسي بيده عبوديت محبوب جانم بوده نشأ
 كلنا اننا هدموقنا من موافق الارض الحيز اثر
 عليه يستجد الله محبوبي ومحبوب العارفين فيا السخا
 كل ذرة من ذراتها سجود لله ربي ووردت العنا
 وابنته در الواح ذكر مقامات عاليه بشه ناظر الى
 امر الله وبتانه وعزته واجلاله بوده چنانچه نقطه
 بيان فرموده انه يظن في كل شيء باقانا الله لا اله
 الا انا ان يا خلقي اباي فاعبدون واكرظوا بهنقا
 وعبودت نفسة المحبوب ما ذكرت الا العبودية الصفة
 لله الحق كذلك كان الامر ولكن الناس هم لا شعروا
 در اين مقام مناخاتي كه مخصوص بكي از احبب ان سماء
 عزراهي فازل كرميشود تا كل عاروت شونند كدر
 جميع مراتب اكل از كل مظاهر ظاهر شده اند حتى در
 مقام عبوديت سبحانك اللهم يا الهى تشهد السن
 الممكنات على سلطنتك واقتدارك وعلى فقري
 واقفقا روى عند ظهورات غنائك اذ ابا الهى فانظر
 هذا العاصه الذي لم ينزل كان ناظر الشمس عفر
 وقلبه متوجه الى افق فضلك ومواهبك وانى
 يا الهى من اول يوم الذي خلقتنى بامرك واجيتنى

من نعمات جود رحمتك ما توجهت الى احد و
 وقت الى مقابلة الاعد السلطنتك واقتدارك
 ودعوت الكل الى مناخى بمرحمتك وسما عزت
 وما اردت فى ايام حفظ نفسى من ضاعة خلقك كل
 اعلاء ذكرك بين يديك وبين لك ورد على ملاك
 احد من خلقك وكم من ايام يا الهى كنت فرديا بين
 من عبادك وكم من لياالى يا محبوبي كنت اميرا بين
 العاقلين من خلقك وفي موارد الناس آساء والضرراء
 كنت ناقصا ببناء نفسك بين سماءك واحضك
 وذا كرامتيداع ذكرك فى ملكوت امرتك وخلقيت و
 لوان كل ما ظهر سمي لا ينبغي لسلطان عز وحد
 ولا يليق لستائك واقتدارك فوعزتك يا محبوبي
 لم احد لنفسى وجودا ملقآء مدين عزك وكلما ازيد
 ان اشوق نفسك ببناء بمنعته فوادى عزك وكرمك
 لم يقدر ان يطير فى هوا ملكوت قلمها وان يصعد
 الى سماء جبروت لقائك فوعزتك انما شاهد بانى
 لو اسجد لك من التراب الى اخر الذي لا اخر له
 الى اسمك الصانع لا حد نفسى بعيدا عن التقرب
 اليه ولشاهد بان على لا ينبغي له بل كان مجردا

بعد ودات نفسي ولو اخدم احدا من عبادك بحيث
اقوم بين يديه بدماء ملكوتك وبقا جبروتك
لنسبة الى اسمك الخالق فوعزتك لا جد نفسي مقصرا
عن ادائها منه ومحروما عما يليق له لان في هذا المقام
لا يرى الا نسبتهم الى اسمائك وصفاتك ان الذي
كان مثا في ذلك كيف يعتد ان ينكر الذي يلبسنا
من اصعبه خلقت الاسماء وملكوتها والصفات
جبروتها وابشاده اخرى ركبت الكاف بالنون
وظهر فيها ما عجز عن عرفة اعلى افئدة المقرين من
اصفيا تلك واريب في مشاعر الخالصين من اودائك
فوعزتك يا عجبوني صرت مستخيرا في مظاهرين
ومطالع قد رزقت واما هدي نفسي عما جازع عفا
ادنى ابتك وكيف عرفان نفسك اذ اسئلك يا
الذي بابهم الذي به طيرت العاشقين في هوا
ارادتك واهمديت به المشتاقين الى رضوانك
ووصالك بان همت من رضوان عنايتك وارج
الاحمينان على المضطرين من اجابك في تلك الايام
التي احاطتهم ارياح الافتان من كل الجهات
بحيث اضطربت النفوس من سطوة فضللك وتزلزلت

اركان الوجود عما نزل عليهم من سماة تفديك وبلغت
اضطرابهم الى مقام تكاد ان تحمد في منكوته قلوبهم
سراج حبك وذكرك وانك انت القند على ما نانا
وانك انت الغفور الكريم فينا الهى وستدى نسمع
صحيح محبتك وصرحهم من كل الاقطار بما ارد عليهم
من الدين كانت قلوبهم محرومة عن نجات حبك و
ليس لهم من معين ليعينهم ولا من ناصر ليضربهم وكذلك
ليس لاعدائهم من مانع ليعصمهم عن ضرر هؤلاء الذين
ما يريدون ويعلمون ما يشاؤون اذ انصرت بالهدى
نصرنا احتياك الذين ما استصروا من غيرك وما
توجهوا الى دونك وكانت عيونهم منتظرة لبدايع
مواهبك والطايب ثم ارحمهم يا الهى ببدايع رحمتك
ثم ادخلهم في حصن حمايتك وعنايتك وانك انت
الذي يا الهى لم تنزل كنت ما من الخائفين وملجأ
المضطرين اسئلك بان لا تحرم هؤلاء الضعفاء
عن بدايع جودك وافضالك ولا تدعهم بين ايدي
الذين ما خلقت كيوناتهم الا من فارغضبك و
فهرت وما وجد ودوايح الرحم والانصاف وغيم
الذي يغير ودها الى شان انكر وانها نك وانك تزلزلت

بنفك وكفر و ابا يانك وسفكو ادم اجناك و انا
 فوعزتك يا محبوبي ارتكبو امام ربك احد من قبل
 وبذلك استحقوا غضبك وسياطفهمك خذهم
 سلطانك ثم سلط عليهم من لا يرحمهم الا بان ^{حسرو}
 اليك ويدخلوا في ظل عرشك ويتوبوا اليك وانك
 انت لم تزل كنت قادرا ولا تزال تكون مقتدرا و
 انتك انت المقتدر العاقل الحكيم سبحانه
 اللهم يا الهى فانصر هذا المظلوم الذى ابلى بين
 يدي الظالمين من خلقك والمشركين من عبادك
 بعد الذى ما تنقر الا باذنك وامرك قد كنت
 يا الهى باقدا على مهد السكون مرت على ارياح
 والطافك وابقظنق بها سلطانك ومواهبك
 واقنق بين عبادك ببناء نفسك واعلاذك ملكك
 اذا اعترض على اكثر ربك فوعزتك يا الهى ما
 ظننت في حقهم ما ظهر منهم بعد الذى انتك شرهم
 بهذا الظهور في صبايف امرك والواحد قضائك
 وما نزلت من عندك كلمة الا وقد اخذت بها
 عهد هذا العباد من خلقك وربك اذا صرت
 مخيرا يا الهى ولم اد ما فعل بين هؤلاء وكلنا

اصمت

٣٩٩

اصمت عن بدايح ذكرك ينطق الروح بين سمائك
 وارضك وكلنا اسكن بهتري ما نهت عن عيين
 مشيتك وارادتك واجد نفسى كورقة التوتى تحركها
 ارياح قضائك وتذب هبها كيف نشاء بامرك واذنك
 وبما ظهر منى يوقن كل بصير بان الامر ليس بيدي بل
 بيدك ولم يكن زمام الاختيار في قبضتي بل في قبضتك
 واقنذارك مع ذلك يا الهى اجتمعوا على اهل علمك
 وينزلن في كل حين ما تنزع به هاتوا اصفديانك
 وامنائك اذا اسئلت يا الهى باسمك الذى به اصنت
 الغاشقين الى كورث غمك والظالمين واسئلت
 المشائين الى رضوان قربك وقرايك بان تسخ
 اصبار ربك ليس يهدن في اهل الظهور والظهور
 فزادت وطوع انوار وجهك وجمالك ثم طهر
 يا الهى من الظنون والآوهام ليحبد رايح التقديس
 من قبض ظهورك وامرك لعل لا يردن على ما تمنع
 انفسهم من نفحات شتون رحمانيتك في ايام ظهور
 مظهر نفسك ومطلع امرك ولا يرتكن ما تحجب به
 ذواتهم مستحقا الظهورات فحرك وغضبك وانت
 تعلم يا الهى بانى كنت بين ملا الميان كاحد فيهم

٤٠٠

وعاشت معهم بالثوق والاشتياق ودعوتهم الي
 نفسك في العشي والاشراق ببدايع وحيلك لا اله الا
 وورد على منهم ما عجزت عن ذكره سكان مدينتك
 فوعزتك يا محبوبي ما اصححت الا وقد صرحت هذا
 لجهام غلهم وما امسبت الا وقد ورد على رباح
 بعضهم ومع ما جعلتني غائبا في انفسهم وقادرا
 عليهم سترت وصبرت ناظرا الى ميقاتك فلما انجا
 الوعد وتمت الميعات تحركت ذيل التتر اذ لم يكن
 محصي اذ افرج من في جبروت الامر والخلق الا الذي
 خلقهم من قارحك وهواء شوتك وماء عنتك
 وقراب فضلك اولئك يتصلين عليهم اهل ملك
 الاعلى وسكان مدينتك البقا فلك الحمد يا اله يا
 عصمت الوجود من طامعت المشركين وفضلت
 بين الكل بكلمة اخوى التي خرجت من فم مشيتك
 وظهرت من قلم اراءتلك وبدلت اعترض على
 عباد الذين هم لخلقوا بكلمة امرت وبعثوا باذانك
 وبلغوا في الامراض الى مقام كفر طاعتك ويا بااتك
 وطاروا بنفسك فوعزتك يا محبوبي ان يتبدل القلم
 ان يذكروا ودعوتهم على مظهر امرك ومطالع حيلك

ومشرق الها ملك ذلك الحمد في كل ذلك وان فوخر
 يا اله قد كنت مشتاقا لنا فذكر في صماد فضائك و
 ملكوت عتاييرك لان ما يرد على في سبيلك محبوب
 ذاتي ومقصود نفسي وهذا لم يكن الا بجمالك و
 قوتك انا الذي يا اله ينجيك استغثت عن كل من
 في السموات والارض وبه لن اجزع ولو يرد على خسر
 العالمين فيا ليت كان حينئذ حين الذي نبيك
 دعي على وجه الارض بين يديك وقته يدني على
 الله التي هو الله يدت القربى من عبادك واصطفين
 من خيرة خلقت فالك الحمد يا اله على ما قضيت
 سلطان غضائك وتقصي تقديرك وامضائك
 اسئلك يا محبوبي باسمك الذي به رفعت اعلا
 امرك واشرفيت انوار وجهك بان تنزل على وعلى
 الخلق بين من عبادك كل خير تدره في الاواح فتد
 احعل لنا نفع صدق عندك يا من بيدك ملكوت
 كل شيء وانت القنديل المزمز الزمزم اسيد
 جهان استك من فضل سبحان دران بيع روحا
 كل نوع انساني فان شئتم واوقاب خلقته عتقه
 ربيته باليد يا اوقاب حديد الهية تبديل تمانيد

وكل بامر حق بمنتهى استطاعت وقدرة خود قائم
 شوند واهل بها جناح بکدیگر باشند از بر او طیر
 کل در این هوای روحانی و فضای قدس بود این
 و غیرها قدره الله تکلم نماید و غیر رضای او
 مشی نکنند و بامری تکلم نمایند مگر باذن الله
 و با درال خود در معانی کلمات الهیه گفتار نمایند
 چه که غیر الله بر معانی کلمات خود عوامها بر علیها
 استطاعت نه چنانچه بعضی من غیر اذن نسبت با غصبا
 تفسیر الهیه بعضی مضمنا گفته اند که عند الله مرتضی
 نبوده چه که اینگونه بیانات سبب فساد و اختلاف
 در امر است مخصوص در این ایام که کثری از معترضین
 منتظرند که فساد بی در امر احداث شود انقوالله
 یا قوم ولا تكونن من التجار و ذین ان اذکروا لنا امرنا کم
 به لا بما امر کر انفسکم و هو انکم تقوالله و کونوا من
 المتقین انا انقلنا ه صیر الذی حضرت من عمر
 ستمسین متوالیات لیكون دلیلا علی هذا البأ
 الاعظم العظیم حق اولی اطاق فرمود تا دلیل باشد
 بر امرش نفوسی که بچنین کلمات تکلم نموده از عظمت
 این امر عاقل شده اند لانه لو میدان میطق کن

۴۰۳ بقدر

بقدر روانه لعل کل شیء قدیر قبل ان لا یظهر
 غیر من ظهر کذلک نزل الامر فی اول هذا الظهور
 لوانتم من العارفين وقد بعث الله و سوف یبعث
 لهذا الامر دلاء یبطقن عنه و بتوجهن فی کل صین
 الیه ولا یحزن الا بعد اذنه اولئک لا یسبدن لغته
 من نعمات بکل من فی السموات و الارضین اولئک
 ادلای فی الارض و اصغیانی فی البلاد و امساک
 بین العباد علیهم رحمة و یهان و ذکر و منائی
 و هم عباد مکرهون انقدر مع او م بوده که الی حسین
 تفصیل این نامه و سبب امری ذکر شده لو بدین کلم
 لیسیدن الکل بانه طو الذی ما سبقت احد من قبل
 ولن یسبقت احد من الاخرین و من یترقی قبله یکتف
 انه افتری علی الله لان بذلک یفسد الامر و لا یستمر
 هیکل المشیة علی عرش عظیم در اول این ظاهر
 در این مقام ایاتی نازل و بعضی از آن در بعضی از
 الواح مذکور ان شهدها لتستقر و اعلى الامر
 و تكونن من الثابتین و دیگر معلوم بوده که مقصود
 از وادی نبیل که در الواح ذکر شده نفس این ظاهر
 اعظم بوده و خواهد بود و وادی ان ارض قدس است

۴۰۴

كقوة طبقات جنان خلق شده و لا يقدر ان يرد
 الا اهل البهائم فان الله اهتم اهل وادي التيسيل و وادي
 العظيمة و وادي الاستقلال و وادي الحلال و وادي
 الاقتدار و وادي العزة و وادي البقا و وادي التقدير
 و وادي التزيم و وادي الكبرياء و غير اين نفوس را از
 نبيك خارج و در تير نفس و هووي متخبر و مبتلي و كنيوة
 التيسيل چند نيف تيسير و منبر و مزاج اول و افضل و
 بظرف شهر و و بدين نيف تيسير كل شيء ان انتم تسلمون اليكم
 يا قوم ان كثر نواكبات الله من و اضعفها ان انهم
 ما شهد الله ثم كوفوا احوالنا على امر مقتابلين ان
 اتحدوا على شان لا يجز احد بينكم رواج الاختلاف
 و با تقادكم بظرف امر الله بين بيته و تثبت آثاره
 عباده و تبرهن انواره بين العالمين اميد چنان است
 كه كل بكلمه فبا مع مجتبع شده بدكرو نشاي حق مشهور
 شوند و بكل انقطاع در ارض ظاهر كردند و نشا
 بنا رحب الهى مشعل شوند كه كل حبارت ان مشعل
 شده بشر قدرنا فكر كردند و انچه از ايات الهى
 ادراك نشود از معدن و معدن ان سؤال نمائند
 مقصود از اين كلمه آنكه مبادد و معوق كلمات مابين
 اجباى

احتياى الهى اختلاف شود و بدانند كه كلمات الهيه
 كل از نقطه واحد ظاهر و با و راجع با كه ان تمشيد
 الاختلاف فيهم ان كثر بظواهر مختلفه فان لا شود در
 باطن بكلمه واحد و نقطه واحد راجع و منتهى حجاب
 در بعضى مقام ذكر شده كه احدى بعبارة كلمات
 الهى مطلع نه الا الله مشكلى نسبت كه اين قول حق است
 چه كه از حرفى از حروفات منزله در مصرع الهى ان عوالم
 لا يتساوى اثر مخصوصه و معان مخصوصه باه حجاب
 ان عالم داشته و خواهر داشت و هم بغير حروفات
 و كلمات الهيه هر يك كثر على كنى بوده و خواهرند
 بود و ما اطالع با كثر فيهم الا الله احدى قادر بر
 عرفان ان على ما ينفخ لها ان يورد و نخر اهداى
 هم جنين در مقامى ذكر شده كه كل ايات الهى و ادراك
 ميمايند چه كه اگر صاحب اين مقام نبودند و حجاب
 موهن نميشد اين دو بيان مختلفند و بوجه
 ولكن نرد متصيرين و صبا حبان انبصر و در
 كه مقصود از آنكه فروده كل ادراك ميمايند على
 قدرهم و مقدارهم بوده لا على قدرهم و مقدارهم
 نزل من لدى الله المقصد الهى من القيوم اليوم

نفوسيك در هتك حرمت بيان نماند چنانچه
 ديدم و شنيدم ايدان نفوس نظر حجابت مریدين
 ادعای امر عوده اند از الله على الذين تجاوزوا
 حدود البيان و هتكوا حرمة الله و نقضوا ميثاقه
 و كفر و انبغضوا الاولى و محبوبه و مقصوده الذمى
 باسمه الاى بين الارض و السماء و منه استضاء
 افلاك المقرين و صمد و المخلصين و لكن هذا
 ما نوهوا بحول الله و قوته حسن امر مرید قدرت
 خواهر شد و انرا على كل نفس تدبير و في القبول
 عز دست و فاما الامر على انسان صدره عز ربيع
 و يقول يا ملا البيان انقذ الله ولا تقدر ان
 الارض بعد اصابها و لا يتركها الفحشاء طمست و
 انفسكم عن كل ما عز في كما سأل الله العلى العظيم
 اياكم ان تغفروا الذنبا و الذي يغفرك الله ليس
 وكان الله و ربي منه و هذا ما نزل في او هذا الذي
 من ملكوت ربكم الرحمن الرحيم اياكم ان تتركوا و اما
 بكم هم عفوكم و انفسكم اتوا الله يا ملا المؤمنين
 ان انقطعوا عن الدنيا و ما فيها و لا نصر فوانى
 اموال الناس الا بعد اذ هم كن لك من الناس قبل

و حينئذ

و حينئذ من لدن عز و جلاله كونا امساء الله في الارض
 عبيت لونهن على مداين الذهب ان تتركوا اصاب
 اليها كذلك ينبغي لكم يا ملا المؤمنين ان انصرفوا
 و يكلم الرحمن باعمالكم ليجزي منكم و ارجع الحق سبحانه
 بين السموات و الارضين تظلموا باقوم باخلاق
 و ان تتركوا و اما ان تضع به حرمه منفسه بين خلقه
 كن لك و صلاه الله في الواح عز و حفظه لا تفرجوا
 باسره و لا تبادوا بانفس ان و حينئذ من قبل ان
 در كبره اعظم و ان و حينئذ من عز و جلاله
 ثم اقبلوا الى الله و بك و اذنه يكلمكم عن العالمين ان
 انقذوا يا احشائي ثم اجتمعوا على فرقة اسرى و لا
 تكون من المؤمنين و ان انقذوا ان انفسكم
 و اخذتكم لو انتم من المضارفين كما قاله الحق لو انتم
 تظلمون احب عندى من ان تظلموا على احد و
 هذا من تحقيق و احسن خصالى او انتم من المؤمنين
 ان اصبروا يا احشائي في الناساء و الضراء و ان تظلمكم
 من ظالم فارحوا حكمه الى الله الذي بيده ملكوت كل
 شئ و انه هو المقدر على ما يشاء و انه هو المستدبر
 المتقين و لا وصيناكم في اكثر الواح بان لا تنفروا

باعدوا عنكم فعملكم مما رجع صوته الى سجدته عز وجل
 اتقوا الله ولا تخافوا عتاق امرئكم ولا الخوف من احد
 الا من اتى الله خيرا فاعلموا ان الله لا يهدي القوم
 الضالين ولا يهدي القوم الضالين ان اجنوبوا من
 الذين كفروا واشركوا بالله وعبادوا ابا بانه وشاربو
 بنفسه الاموال العظيم ثم اصبروا وما صبروا الا
 لوجه ربهم مع احد من المشركين لولا ان
 كان في كل امة ورثة لخرق الله السموات
 والارضين كما نصرتي اول مرة اذ كنت في
 السلاسل ولا اخلال ووضعتي بالحق
 والارضين الى ان اخرجني عنه سلطان صبي
 في قبضة ملكوت كل شيء ينصر من يشاء
 والله هو المقدر القدير اياكم يا قوم ان
 تمتكوا بالاسماء وتعرضوا على الذي
 خلقكم من عند الله الا هو المقدر
 العالم الحكيم قل انه خلق الالهة
 كما خلق كل شيء انتم من العالمين
 كل ذي قدره عاجز عند سلطان
 قدرته وكل ذي علم جاهل لدى
 علمه وكل ذي غناء فقير لدى
 باب الله الذي فتح على جميع
 الخلائق جميعين اياكم ان
 تصدقتم اللهما عز وجل
 تجتنبوا عن الذين تنسكوا
 بها وكانوا على امر العاكفين
 قل ان النبي من سمع نباي
 وامن بنفسه والرسول

+

من بلغ رسالاتي والايمان من قام امامي
 وجاهدي بايامي والولي من دخل حصن ولايتي
 ولانقطع عني ووالوصي من وصي نفسه
 ثم العباد بحجتي وذكرى وثنائي
 كذلك اشرفت ثمر البيان عن افق مشيئة
 ربكم الرحمن في هذا الرضوان
 المقدس المنع المعاني المنع والحمد لله
 محبوبي ومحجوب العارفين واذا
 تخاطب الذي افترى على الله
 ولعنت من عليه واصل الى
 منة القدس اوراق الماتية
 وكفها ما انصرفت عنها
 اكد الامعاء والمترين لعل
 يستيقظون العنقلة وتوجه
 الى منة القدس ومقر الله المتشدد
 العزيز السليم ولواته ان
 يذنب انقل عن فضل والارضين
 ولكن انما توشح بجر الفضل
 في تلك الايام لو توبوا
 ويرجع لعل ان يغفره الله
 برحمته التي سبقت العالمين
 قل ان يا ايها العاقلون تنفع
 من هذا العبد فاعلم انما تذكر
 به لتكون من الفائز طهر نفسك
 عن غير الله ثم قل بسم الله
 وباللهم غسل بالماء
 وبعد فراك قلبا الهيا محجوب
 كما طهر قلبا من هذا الماء
 طهر قلبي وفوادي عن النقص والهوى
 لا عرفك نفسك وانقطع
 عن العالمين ثم وضع

بجعل به غيا عن دونه وعنده علم السموات والأرض
 وأنه قد كان على كل شيء محيط

منع
 من كتابه
 المسكين حرف الزاء
 في يوم العدل من يوم
 من شهر الثور من سنة الأبد
 الواحد الثاني من ظهور
 الله الواحد الأحد الباق
 مطابقا للثالث
 العشر شهر

بيع
 الأول من
 سنة ٢١٤
 ثمانين ومائتين بعد
 الألف من الهجرة وكنت في
 ذلك الحين في أرض الحدباء والحمل
 محبوب العارفين ومغصود القاصد

١٢٤

٢ - ٢٨٤ - ط

وهك على التراب خضعاً لله رب الأرباب قل يا
 وسيدى اسئلك باسمك الذي به ظهر الزوال في
 مبادئ الأرض والسموات ورفع الصبح بين ملائكة
 واضطربت نفس الربيبين وحضائق العاطلين بان
 تغفر لي جريبت التي ما شهدت عين الأبدع
 فوعزتك يا محبوبي قد جئتك بدينب الأبياد لا
 من خلق بقولك الأبدع البديع إذا فارم عاهل
 العاصي ثم البسوق ثوب الغفران وطهر في عيننا
 البشر ووثقى إلى منظر الأكرام بحسب الأيقون في صدر
 الأبدع يعرفناك ولا في قلوب الأهل هو دانت حياك
 ولا من في هي الأفضرة وضوءات والملك أنت الشهد
 على ما تشاء والملك أنت المهيمن المقصد والغزير
 يا الهي هذا غاصي قد صرخ إلى من غفرانك
 هذا المسكين وقد تسلك بأذيال ودا أعناك
 واستغناك أي ريت الأشر مني مما عندك ثم اجلبني
 خالصاً لوجهك وراضعاً عند ظهورات أنوار عز
 وزيادتك وانك لم تزل كنت ذوالفضل العديم
 وتكون على كل شيء قدير ونسئلك الله بذلك بفتح
 بصرك ويعرفك ما لا عرفت من قبل ويعلمك ما

بجعل

١١٤

میرزا مهدی نام گیلانی ساکن
اصفهان که مطلع از امر بیان شده
اظهار محبت و ایمان میکرد بالاخره
مقیم اسلامبول گشت و بامساعدت
سفیر ایران عنوان قاضی و پیشوای
شیعیان ایرانی مقیم آن مدینه را
گرفت و در آنجا باسید محمد اصفهانی
مصاحبت یافته و در سال ۱۲۸۳ هـ. ق
بالحاق او مکتوبی سراسر اقتراء و
اعتراض بعنوان آقا محمد علی اصفهانی
از مخلصین مؤمنین مهاجر ادرنه فرستاد
و همینکه آن مکتوب بلحاظ مبارک
جمال اقدس ابهی عز بیانه رسید در سه
یوم متوالی هر یومی تقریباً دو ساعت

بیان جواب فرمودند و آقا محمد علی
در جواب اعتراضات میرزا مهدی
مذکور ارسال داشت و این کتاب در
الواح مبارکه بنام کتاب بدیع مسمی
گردید منجمله در لوحی بعنوان خادم
میفرمایند کتاب بدیع که از لسان
یکی از احببا از مصدر وحی نازل شده
آنها بسیار مطالعه نمایند و بر عباد القاء
فرمایند که شاید از هوی بهدی راجع
شوند و از غرور بخضوع تمسک
جویند انتهى
ملخص از بخش پنجم کتاب ظهور الحق